منشآت السلاطین

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

میکرو فیلم تهیه شد

بین ورق ۵۹ و ۶۰ یک ورق [illegible] ورق ۵۹ و ۶۰ یک ورق نانوشته (بیاض) [illegible] (بیاض) [illegible] دارد.

[illegible] شد

کتابخانهٔ آستانقدس

اسم کتاب منشآت السلاطین فارسی
مصنف
مؤلف
خطی نستعلیق ۲۱ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۷۴
جزء کتب تاریخ .... شماره
شمارهٔ عمومی ۹۵۵۰ شمارهٔ قبض
واقف خان بابا بشار تاریخ وقف خرداد ۱۳۰۵
طول ۲۹ عرض ۲۰ گنجه

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ... بتاریخ ... ذی الحجه ...

1

صولت در آمده مضمون صدق مشحون بیت دشمن آتش پرست بادپیما را اگر خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجوی ؛ به نحو بروجهی از منصه ظهور
جلوه گر آید و الحق کار روزگار در میان است و تکلف بر کنار که اگر همای رایت مشتری آیت عقاب سایه چتر ماه پایه آن طوق گردن اعادی این
دولت ظلمت سوز تا کیهای ظلم و عدوان ارباب طغیان که از دو طرف محیط ممالک آذربایجان و بلاد خراسان شده بود یکی قیصر روم که از شرح
عدت و آلت و سعت ادوات و کثرت استبداد و حشم و حشر او از وصف و بیان مستغنی است و دوم خاقان ترکستان که کثرت عساکر و انصار و لطف ... تا روز ...
دو از غایت اشتهار مستغنی از اظهار است بیت یکی به نوبت چو ابر و برسنگ آن شنیدن ؛ یکی به تیر چو باد و بهوم آن پیکان ؛ نبدی اکنون هرنه
بود که بوم ایران از دستبرد ظلم و طغیان آنچنان دشمنان کنام جغد ویرانه و آشیان بوم خرابه شده بود و علاوه آن فرو نشاندن
غبار هرج و مرج است که هم از لشکریان ایران و بغی و طغیان غازیان طوز و جام و صوفیان صدق انجام فتنه فایره و زبانه آتش ترکمانان را در اختیار
ممالک عراق و خراسان نشسته بود که باعتقاد آگاهان مراتب ملک داری کار این دشمنان درون از خارجی دشمن بیرون کردن این ماده فاسده
از بدن بیمار ایران که بحران ظلم و طغیان آن اهل بغی و عدوان و ترتب برهش الکلیه و شرف بر زوال حال پاره شده بود بی تمثل تر و صعب تر
نمود و از همه والاتر مرتبه سیاست ذاتی و عدالت صفاتی است که ذات خجسته صفات آن شهسوار عرصه عدل و داد بآن متصف و محلی است
چه بکرات المسامع جاه و جلال بآن رسیده و میرسد که لحظه و ساعت برهم داد پرستی و غوررسی جراحات ظلم آن اندمال می پذیرد بیت بر دوام تو دولت آیات
نزی عدل تو زانکه ؛ بر نهاد زرهم تا با به عدل و داد ؛ عدل کن زانکه در ولایت دل ؛ در پیغمبری زند عادل ؛ عدل ... [illegible]
پرسش فردای تو امروز رفت ؛ و از برای ازل آنقدر مدتی بود که در حظ ملکوت ناظر میگذشت که صادق الاخلاص ذوالعقیده ... بیک ... علی بیک
فرستاده شوند لیکن چون بعضی زمین داران خاندان بود که چندی بود که سر از ربقه فرمان برداری و طاعت گذاری پیچیده و در بادیه عقوبت ... گردانیده
ممالک ده هالک بوند از دودی کیهان نوی بغرم ... آنقدر نهفت ... در آمده و چون ... خاندان بالماله بود که ... عن حد طوق بندگی این درگاه را
در گردن اطاعت و متابعت و غاشیه عبودیت این بارگاه بر دوش طاعت داشت لیکن اغوای جمعی مفسدان جاده قدیم اطاعت داری و شرایع
مستقیم خدمتگذاری را گذاشته با ملک بنوله گمراهی کرده و بخیال خضر ملک اساس و بنا انداخت قلعه کردن محال ... شده تحصن در آن قلعه
ملک ارتفاع متحصن دانسته و بتیر و منجنیق پایداری تهور شعاران ربقی توفیق و تجربه کارانه ساحت تحقیق را که زخم خدنگ دیده و دور و درشت
ناوک سینه سوز کواکب ثواقب را در روز از بروج شب افروز با پایان آورند و عروج بر معارج افلاک و صعود بر مناهج شعری را که ... سینه گمار
و کینه باز از وجود ... قصد بر نمی بود تا آنکه بنا بر حفظ ناموس سلطنت عظمی و مراعات قانون خلافت کبری در قلع و قمع اعدا و اخذ و فتح آن قلعه
فلک بنا که مقیاس آن اوج و حضیض و حوادث بنا در قلعه امن و امان اتفاق افتاد و بعزم ملوکانه در بسته شد و با آنکه بضرب تیغ و تیر عالم ...

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد ...
بازبینی شد
۱۳۵۳

جهانگیران ملک به نظر مصحح گردید لیکن عجز و ناکسی و نادانی و نارسی آن نادان مرتبت قدرشناسی اسلام ضمیر جامع طلب پذیر بوده مراحم بیدریغ خسروانه
مدارک حال عاجزانه او نموده جان بخشی کرد احوال او را داد و اقربا و حشاو او را محوط نظر عنایت اثر فرموده چون خود بانی گشت قلاع بود و قلعه
ملک مقدار کرالیار که در پای قلاع هندبل تلایع هر دیار بلطف استحکام اشتهار دارد و جاری داده و با زر رایت عز و جلال برکز اقبال که دار السلطنه
اکره است نزول نموده بدین وقت ازل نبوی بیک بخاطر ملکوت ناظر رقم آنکه احسن و کتبه رسانیدن جهاز نساره محبت و وداد و یگانگی و اتحاد
و سیادت و نقابت آثار افادت و افاضت و ناز محرم بزم جلال ایالت مخصوص لطف و اعطاف عنایت آستان ابو طالب میر محمد معصوم که از
کار اجلاء سادات این بلاد است بمزید مراتب اخلاص و در ولایات خواص مخصوص و ممتاز شرف ادراک ملازمت و عزیمت جانب گیتی فردوس آیت
فرستاده شد که مکنونات خاطر [illegible] از زبان ایشان بیان سرور دارد و مرجو آنکه این ضرب [illegible] را از خود دانسته در گاه و بیگاه
بارسال مکاتبات و مراسلات و تحریر حالات دلپذیر [illegible] ملکوت ناظر را خوشوقت و خوشحال و مسرور و شادکام می ساخته
باشند و رجوع مهمات و طلبات که درین صوب صورت پذیرفته باشد مسرور [illegible] باشند همواره انجام مهام فرقان [illegible] مفوض برای
عالم آرای زمینی جهان گشای آن پادشاه جمجاه ستاره سپاه بوده ملال و ملال [illegible] ملکوت [illegible] فخیم
[illegible] هیئه حشمت در چاره سازی سپهر [illegible] در فرمان روائی جهانبانی در کشور [illegible] این دعا را
[illegible] آنچه گفته اند دائم جواب کتابت ضمن در فرخ بلاغ از جانب دار گیتی ستانی فردوس مکانی نموده شده برگرد
گرامی بر دم منشیان مرحوم الکند رتبت منشی بهترین فصلی [illegible] در بوستان وقایع آفرینش و گلستان مجامع [illegible] زبان جهان
آن ارایه انوار حمد و سپاس درگاه صمدیت و ذکر نعت و منقبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فهو الصلوة و التحیه اما بعد این بسید
بنا بر قصور الفاظ و عبارات و نقصان محاورات و استعارات ادبیت چه در مرحله ادای حسن [illegible] و در آمدن خود را مورد توبیخ و عرصه تشنیع
[illegible] لاجرم بحکم [illegible] ادراک عنان گران اندیشه را از قطع این وادی حیرت افزا بجانب دعا که بهترین هدیه دوستان است
انصراف داده مراسم تهنیت نصرت که از آثار جلائل ممالیک [illegible] آن آستان ثریا مکان رارخ نموده شرح فتوحات [illegible] کسیر خاکستر
جانی طوطیه را روی داده بنابر نقدیم که در خاطر [illegible] بود [illegible] انتهاج [illegible] خورشید [illegible] ساکنان [illegible]
بوده می رواز [illegible] تعدس که نهال آمال اولیای دولت بر زوال بتمره فتح و فیروزی بارور گشته [illegible] دولتان [illegible] حلاوت آن شهد
و بحوادث شکر از جمیع دل به تقدیم رسید امید که برآورده [illegible] و در جهات نصرت و کشورستانی در تضاعف و تزاید بوده در زمان لطف
و حسن اعطاف دارا جلا صوری و معنوی دارند و مکتسبی حضرت عالم پناهی ازین جانب نیز شاهد مقصود که در آیینه ضمیر مکتسب تیر رنو جمال حق

با حسن وجوه آغوش براو جلوه کاه آن بنمود مصداق این مقال فتح ولایت آذربایجان و قلاع آنست تفصیل اجمال آنکه بر ضمیر خورشید نظیر ظاهر خواهد بود
که سلاطین روم بابواب علیین آشیانی شاه بابام انار الله برهانه ارکان مصالحه و معاهده را بایمان استحکام داده بودند که تا نسل بعد نسل جانبین
مخالفت نورزیده باشند و سلطان بایزید را با اولاد که از والد خود سلطان سلیمان روی گردان شده بدین دولت ملتجی شده بود بجهه ملاحظه نقض عهد تسلیم
ایشان نموده باز جود این مقدمات بعد از سنوح واقعه بندگان رضوان مکانی بجرد فی الجمله اختلال حال طوایف جلیله قزلباش اهالی فرصت یافته
بتسخیر و ولایت آذربایجان و شیروان گشته و بعضی از رجال حرا از طایفین را بنز که درمیان مصالحه جانبین انتظام یافته بود در آن [illegible] گرفته بتصرف
شدند و چون از پارگاه صمدیت رجوع امر خطیر سلطنت بدین مخلص تفویض شد بنابر رفاه حال خلایق و عباد الله قواعد عهد و پیمان مستور رسیده و گنگ
گشته و قلعه بنا نموده که در وسط مملکت قلمرو علیشکر متعلقه بانجا نسبت واقع است و بتصرف بعنوان ردیه بود بنا بر تشیید مبانی صلح و صلاح متعرض آن
نشده چون آمد و شد رومیان ازین مملکت بعد از قلعه مذکوره موجب فساد و نفاد بود و هرچند باب اعلام تخریب آن نمود اثری بجز اهمال و
مشعر بر عدم صداقت و اظهار فرصت که شیمه ذمیمه آن طایفه است ظاهر نشد و از سکنه آن قلعه انواع آزار بخلق الله رسید بموجب سلطنت تحمل این
نشده ایالت پناه برکت دستگاه حسن خان حاکم همدان را بتخریب و تسخیر آن امر فرموده بانکه توجه بتصرف در آمد نظم کاری که بعقل بر نیاید ز لوا
در رو بیاید و بعد از آن عنان فرزیمت عنان از دار السلطنه اصفهان بعزم تسخیر ممالک و فتح ممالک آذربایجان و ما بقی الکای موروثی معطوف داشته
سهل نمود راه را در عرض نه روز ایلغار کرده دار السلطنه تبریز مضرب سرادقات اقبال شد پادشاه انجا که با لشکر گران بر سر اکراد اکثر ایلات رفته بودند
گشته باراده آنکه شاید خود در القلعه دار السلطنه تبریز بر آمد اختر تقابل عساکر فرو نشده در آمد امیر دویگر شد و قریب دو هزار سوار از جملهٔ الغال طعمه
شمشیر غازیان شیر شکار گشت بیت بر دیار همه و دشت کرا خرج شود هر کجا بیشه به پهلو زون آید باپیل و غازیان نصرت نشان بمحاصره قلعه مزبور مامور
شده در بیست روز انجنان قلعه را که مشحون بر دو هزار توپ و بیست هزار تفنگ و ذخیره بود با وجود آذوقه ده ساله از هر جنس و دیگر آلات قلعه داری
تحت تصرف در آوردند و از آنجا عزم قلعه نخجوان و ایروان و سایر قلاع آذربایجان که اکثر جلداران کاری و اسباب قلعه داری بود منیم حکام آن قلاع
و مستحفظان قلاع تاب صدمت و صولت نیاورده مجموع قلاع را انداختند در قلعه ایروان که محکم ترین قلاع آذربایجان و در حصانت و متانت مشهور
روزگار و مشتمل بر چهار قلعه و حصار استوار است اجتماع نمودند و بغرور حصن و دماغ بر تمرد و ترک پرداخته بمحکمی قلعه و فرقه و وادی عصیان اعداء خود
مرجع بر زور قدیم سرحد ممالک محروسه بود و بعد از فتح آن تسخیر گنجه و شیروان با سهل وجوه میسر گشت رایات جلال نصرت و اجلال در آن
نزول جلال فرموده بمحاصره و تسخیر اشتغال نمودیم مدت هشت ماه علی الاتصال استعمال آلات جنگ و شدت توپ و تفنگ در کار بود و درین ایام
سیادت و امارت پناهی معتمد الکرام میر محمد معصوم خان وارد درگاه شد و صورت نامه گرامی که مخبر از فتوحات گرانگون بود رسانید دارای شاه

برونه ... گشوده تیمنا این معنی را فتح الباب فتوحات دیگر دانسته آخر الامر چو صدقه قوی بود و رایم درست مدد بخشم از یزدان
سخت ... بانه یورش بقلعه انداخته قلعه و حصار بیرون جبر و قهر مسخر کردند و جمع کثیر از مخالفان طعمه شمشیر گشته باقی بقلعه اندرون که پناه
برده بودند و بعرض ده روز برج و باره آن قلعه بضرب توپ ویران شده اهل قلعه را چاره بجز طلب امان نمانده از عالم مروت جبلی زلات ایشان معفو و مغفور
گشته بجان و مال امان یافتند و برخی در سلک ملازمان خاصه منتظم شدند و با آنکه قریب سی هزار کس و دو هزار اسب و هفت هزار شتر درین قلاع
محصور بود بعد از فتح هنوز آذوقه و مایحتاج چند ساله داشتند امارت پناه شاه زاده که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است مژده
حقیقت مآثر شاه زاده نموده در حین تقبیل ملاحظه کرده منظور طبایع جمله خواهران باشند و چون از این توجه و آثار ما حضرت عالم پناهی ... شکر خدا را
چنین فتحی که هیچ یک از سلاطین را ... در هیچ وقت و زمان میسر نگشته که از طایفه رومیه قلعه بجنگ و جدال تواند گرفت روی داد و سیادت
... را بجهت تبلیغ این خبر مسرت آثار رخصت ... داده آستان عرش نشان ... که پیوسته گلبن الفت و اتحاد را از زلال الفت
و وداد شاداب داشته بر جمیع ... که سلسله یکانگی باشند حق سبحانه و تعالی زلال ربوبیت را از وصمت زوال و تطرق عین الکمال
مصون و محفوظ دارد ... در مکتوبی که محمد خان شیبانی مشهور به شیبک خان از روی سوء ادب بخدمت اعلیحضرت خاقان علیین آشیان
ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان نوشته باعث رنجش آنحضرت ... شده بود از نسخه ...
که مرقوم گردیده است اسمعیل داروغه بعنایت بیغایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی و تکثیر
شایع خیرات ... خیر جان ... از عهد ازل فایض لم یزل بقبضه اقتدار ... بعد بزرگوار سعید شهید ... طاب ثراه ...
تفویض فرموده و منبر عدالت در حجت دربارگاه رافت و عطوفت جهان پناهی بخطبه سیاست ما قیام یافته و سکه شیر مردی در ... نام ...
القاب همایون ما مرتسم گشته و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب بما رسیده پس بدلیل معلوم شود از قول حضرت رسالت پناهی صلعم که
فرموده الولد سر ابیه مقرر است که میراث پدر به پسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد
و ستارگان در آسمان پدید آمدند تخصیص سهیل از جمیع که طلوع نمود یک نیزه تقریبا از سر کوه بالا آمده و رنگ خود را زرد نمود و ... از جهت
طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق بمیدان آمده همان محل که آمده بود فرو میرود و همچنین ظهور ... از جانب شرق که طلوع ... از طلوع
سهیل و آفتاب قیاس کند و دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه شریف و تعظیم رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راههائی
که متعلق براه کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نمایند که حاجیان بفراغت ... نموده اند که بزیارت مشرف شوند ... حاضر نمایند و سکه
بالقاب همایون ما در ضربخانه موشح سازد و در منابر جمعه ... جهانگیری ما خطبه لقب سازد و خود توجه به سریر اعلی شود و الا که از حکم همایون ...

مشارق

۳

فی مشارق الارض و مغاربها عدل و انصاف و تمرد و انحراف ورزند فرزند ارجمند دلبند سعادت مند ... سلطنت ...
اختر داری سیاوش کیکاوس هوش چنانکه وارد است نظم جوان و جوان بخت و روشن ضمیر / بدولت جوان و بتدبیر پیر / بدانش بزرگ و بهمت بلند
ببازو دلیر و بدل هوشمند / از ابتدا ... با جمعی امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و کوهی و غور
و غرجستان ... فرستاده ... ساخته و اگر ... مسخر نمود و دیگر فرزند خلف ... و سلطنت ... بلاد
... الکفور الطغیان ... بهر جانب که رانده از مقصود و ... فتح و فیروزی ... ظفر ... استقبال ... از هر کجا
... لشکرش ... در ... می ... ابو الفوارس ... بهادر خان ... الله ...
... سرحد ... شادمان ... ترکستان ... سازند و اگر چنانچه
... بدولت ... فرزند ارجمند ... اول ... قوت جگر ...
... ادبیر ... ملک ... دو صد ... تیغ ... رکشد ...
و ... کمال الدین ... محمد بهادر خان اطال الله ... امیر ... فرزند ... شجاع الدوله ... الصلاة
... محمد بهادر خان ... فرزند ... الملک ... الدین ... بهادر خان ... امرا و دلاوران عساکر
... بادام ... هر چه ... از ... و ... نظم ... مقرر شده
که ... با مخالفان ... اعیان دولت که ... باشند ... باشد که بتوفیق الهی ...
دیگر ... استقبال نماید اعلام نماینده که در محل ... مکتوب مذکور از تاریخ احسن التواریخ نقل شد
و چون ... مؤلف کتاب مذکور بوده جواب مکتوب مذکور را که از جانب خاقان علیین آشیان نوشته شده ...
ذکر نموده مرحوم ... اسکندر بیک منشی در حاشیه کتاب مذکور ... کرده که عجب از مؤلف این کتاب مذکور را که حضرت خاقانی
... نوشته ما حصل جواب این است که ... مؤلف عالم آرای ... باری تعالی ... وجود حضرت خاتم الانبیا ایجاد فرموده
... ذات ... الصفات حضرت نبوی و عترت طاهره اوست ... ذریه طیبه آن حضرت ... زمام مهام اهل اسلام
... بکالکان ... موجب ... از عترت طاهره ... وصایت ...
... گرفته و ... نوشته ... اراده طواف بیت الله الحرام ... از محل ... سوال نموده ... قصد زیارت ... حاضر داریم ... در
هر جا خدا خواسته ... قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

صورت فتحنامه شاهی که بعد از شکست لشکر جغتای و هندوستان که باسترداد قلعه قندهار آمده بودند و عساکر نصرت مآثر بسرداری [illegible]
شاملو قورچی باشی و مرتضی قلیخان قاجار سپهسالار و قوللر آقاسی سیاوش خان و سایر امرای عظام مرتفع الشأن مأمور شده بودند بتاریخ شهر
رمضان ۱۰۵۹ اودئیل ترکی بممالک محروسه پادشاهی مرقوم گردیده از منشآت پاشی است حکم جهانمطاع شد آنکه سادات عظام و ارباب
والا اکرام و وزرا و کلانتران و نواب و داروغه و مستوفیان و سایر عمال و متصدیان و سایر ساکنان دیار و بلاد که خدایان و رعایا و زارعین و جمهور سکنه
دارالسلطنه اصفهان لعقبت شأنها بسرافراز بوده بدانند که از روزی که ریاض قضا توسن دولت را آرام لوای بهاریان ما نموده و ابواب
انجاح مطالب و [illegible] آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد [illegible] صدیقه [illegible] دارا از آغاز ایام
صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای لطف که شام عالی از نسیم عنبر تسیم عبیرآگین دماغ جهانیان از شمایم آن مشکین است همواره گلستان
همیشه بهار نصرت از رشحات غمام فیوضات الهی تازه و خضر غادل فتوحات جاوید با شاد و مضمون بلاغت شحون و من النصر الا من عند الله بلند آوازه
و معاندان این دولت والا مانند معاندان مرآت صافی [illegible] اعدا و اعدام خود گرفتار از مکاید خود متصل در ازاله اند و بموجب تعالیه سیوف
و خنجر غازیان ظفرنشان لعوامل ان الارض یورثها من یشاء من عباده از کنیش ابواب بلیغه قلاع قندهار و زمینداور و [illegible] دیار
حصون قلاع آن حدود که هر یک در متانت و حصانت قلاع سبع شداد لاف مباهات و مباهات میزد و فتح حاصل نموده دارالسلطنه هرات
مقر رایات جاه و جلال گردیده والی هندوستان از استماع این خبر در تیه بند اندیشه ها سرگشته بخیال محال القصور فاسدی که لازم ملک طرازان
بی منزلت باشد اورنگ زیب و لور شیه خود را با سعدالله خان و بهادر خان و رستم خان دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلی خان
با عدتی تمام و کثرتی مالاکلام بقصد استرداد دار القرار قندهار روانه کرده اند و چون در خیر و ره الویه دولت اعلام نصرت در دارالسلطنه
هرات حکم بانتشار سپاه نصرت شده فرموده هر یک از امرا با سپاه خود مقرر نموده بودیم که بیلاقات و قشلاقات که رفته بمردم و جمعیت الغی
قرار نمود رفته بتهیه دواب و [illegible] اسباب خود اشتغال نمایند بهمین جمعیت عساکر منصوره المره بی شکوه نماند چند نوبت که بر ترهند
تاب هجوم آورند اما مطلعه قلعه دار القرار قندهار نمدیده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه کرده اند که بمحاصره
قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که بنی اول آخر جهار ماه امتداد داشت میدان جرأت قلعه داران توپ و تفنگ و لوازم قلعه
گیری قیام نموده بذل جهد تمودند و ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه عمدة الامراء العظام نظاما للدولة ذوالفقار خان قاجار
خان شمشیر علی جرخچی باشی سپاه نصرت پناه و بیگلربیگی دار القرار قندهار و سردار المؤمنین استرآباد و پایی ثابت و قرار افشرده هر روزه جمعی از
غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا داد

دلیر [illegible]

نصرت پرتو های ظفر آثار دو روز نوز شعبان اثار که زمین از جوشش آنها در تزلزل و جبال از صدمات آن در تحول و تبدیل بود بمضمون صدق
مسحوران فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و مضاجع خود در دریای آتش موت مشغول خواب ابد میکردانیدند تا آنکه سپاه
نصرت شعار و لشکر قیامت آثار ظفر کردار ایالت و شوکت پناهان حشمت و جلالت دستگاهان عالیجاهان قورچی باشی و سپهسالار و قوللر آقاسی بجمعیت
دارا آستکی که خورشید را از کثرت و ازدحام ایشان تا بدن بر کره زمین میسر نمیگردید و خود خوزده بین از ملاحظه آن باهه بیگر ازین ابابت
منزول بود نظم گرفته باقبال صاحبقران * زمین را سپه تا آن ره کسان * نه آن نیزه و لشکر تیر بود * جهان تنگ نه برابر سر بود * مرتفع در رفع
انجامت سعادت در حرکت آمده بمقرر فرموده بودیم که زحمت و اقبال پناه عالیجاه بمقرب الحضرت العلیه الخاقانیه نظام الدوله والاقبال نجفقلی بیک ایشیک آقاسی باشی
دیوان و ایالت حشمت دستگاه زینا للدولة العلیة والاقبال تبه نظر علی خان متولی و حاکم دارالارشاد اردبیل مقدسه جنود مسعود برده بر سبیل ایلغار روانه گردد
که قبل از ورود سپاه منصور جمعی از سپاه هندوستان صهبای غفلت که پای کار ظلم احتیاط بر دن نهاده با زلال و اسباب آن با وقار و دست درازی
نموده باشند در قصر آبادی السلطان ایشان تقصیر نمایند و مقرب الحضرت مشارالیه با جمعی از غازیان ظفرتوامان بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی گرشک با خنجر خان
والله قلی خان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمینداور رفته با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده به سیلاب حملات
مردانه بنای ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران ساختند و قلیچ خان بعد از وقوع این فتح مبین محل توقف را در گرشک مقرر نموده بالکلیه طریق
هزیمت گزیده و مقرب الحضرت مومی الیه و ایالت و شوکت پناه شاه رایه مانند شعله که پیوسته گلگون خرمن عنان از دنبال آن خان با وجلال
بیتاز و قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نموده بعد از تقارب فئتین چند دفعه جمعی از مردان کارزار و بارزان دشمن
شکار علانیه بمیان اردو و خیام الجماعت ریخته بسیاری از آن قوم بدحشر را بمالک راه مقر گردانیدند و بعد از ورود عساکر نصرت فرجام
و امرای عظام اورنگ زیب نقصان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرأت و جلادت
امتیاز داشتند با فیلان کوه بنیان باستقبال محاربه و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از ملاقات جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران
صف شکن و دلیران مردافکن که روز هنجار ارث وجل شاهان و غازیان میدان جرأت از آتش جلادت برآورده از آن قوم
بی وجود حمله آور گردیده و بمجرای صدق آیهٔ قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای تسبیح نصرت
از طبقات علیین گوش بهوش شنیدند و رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین و سپاه آن گروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز جنگال
نیاورده بحال عجز و اضطرار در بر دار آمیده هر یک از آن دیگر تاق داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند از ملاحظه این حال و دغدغه اینکه
و حالت عاقبت و ... مال آن ده مخلصی بخواریشده با سترده هندوستانیان که عبارت از گریزنا شده میزده با کل سپاه دیگر قاب و قاهر

کتابخانه آستان قدس
ویژه‌خطی

دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بود از جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ روز پنجشنبه ششم شهر رمضان المبارک شرحی که بجناب محراب خان
عرضه داشت درگاه جهانپناه نموده بود و برادران فرستاده شده آواره دیار گمنامی گردیده سپاس که بار دیگر این نوبت عظمی سجده شکر
الهی تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه شهر موجهات انتقال امیدوار باشند شرح نوشته محراب خان که بکرات بشرف عرض
بود از منشآت بیاض است مجددا مرقوم رای آفتاب ضیا میگرداند که لیکن عجائب بلطفهای الهی و بیمن دولت و اقبال روزافزون ولینعمت و قبله
تحقیقی که جان ما غلامان نثار رهگذر اقدام ما بر کشها اعادی این دودمان دولت مخذول و منکوب شده جماعت بهادرت جفای که بر کشتمان
وادی گمراهی بوده بتاریخ پنجشنبه شهر حال سپهسالار اخان کرده آغرق خود را تمام دربست حمل شتر و دواب نموده پیش فرستاده
و حال تحریر روز شنبه بیست [illegible] فوج فوج از ظاهر قلعه کوچ کرده بلطف کامل با کمال ادبار و ناکامی و نهایت خجالت و شرمساری
مرتحل که دریغ از راه دور و دراز لشکر سپاه گردیده و تاخت نه بار که از ثوب خود ناقص این گروه بکت بکوه الاش باقیه بود بعفا بر کردید چون
عرض این سوانح از لوازم بود لهذا عرضه داشت بپایه سریر خلافت مصیر برده رفت بر شاه آلمش بیک که کاغذ را رد از نمود که او لاتحدی سانحه گرفته
بنده باخبار وقایع این جانب قیام نماید و بعد از آن روانه مقصد شد و یقین که تا زمان نامی بکمال شاه رایه را معطل بدان نشسته بردی روانه درگاه عرش اساس
خواهند فرمود و بی توقف بنزدیک آن جماعت مخذول العاقبه هر چه مقتضی صلاح دولت روزافزون باشد معمول خواهند داشت چون باقی حالات
شاه رایه نباید عرض بنماید لهذا زیاده تصدیع نگردید ظلال اقبال مخلد باد کتابت عتاب آمیز شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان بجانب
سلطان سلیمان پادشاه روم دایم که بعد از انکه ابوالمظفر طهماسب بن اسمعیل الصفوی بسیری و دیر نوشته از منشآت بیاض است نوشته شده

علیه که کرت آن قدر رسیده بود بعد
بود شرح مذکور را الفور جواب
رسیده است و گواه کرده و فتنه
بنظر رسیده است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ذی العطف والاحسان والعظمة والسلطان المنزه من عیوب السهو والنسیان المبرء عن وصمة الزوال والنقصان
الکریم الذی من علینا بمعرفته ومعرفة الانبیاء والائمة المعصومین بالدلیل والبرهان الرحیم الذی نجانا برحمته من مضلات الاهواء
الفاسدة والمذاهب الباطلة والتابعة ارباب الجور والطغیان الرؤف الذی حفظنا برأفته اماما وپادشاهی معصوما شفیعا من سلالة هاشم وورثة
عدنان و وفقنا بترویج شریعة جده الذی انزل علیه القرآن ونسخ به طرائق الشرائع والادیان بتنقیح مذهب ائمة المعصومین حجج الرحمن والصلوة
والسلام علی نبیه وحبیبه وخلیله ورسوله محمد المبعوث الی الانس والجان واهل بیته وعترته هداة الدین وائمة اصحاب الایمان واولهم امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب امام البریة بنص القرآن وآخرهم الامام المنتظر محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین ونهایة الازمان واولادهم
واصحابهم واحبائهم المنتجبین المجاهدین وشیعتهم الفائزین علیهم رحمة الله العزیز المنان وعلی اعدائهم ومخالفیهم لعنة الله الملک الدیان و بعد
عنوان نامه خجسته فرجام بنام مالک الملکی است که بمنطوق تؤتی الملک من تشاء صحیفه شاهی و دارائی ما را بقلم کرامت رقم نقش دیوان

قدرت

قدرت و خامه مشکین شمامه دبیر دفترخانه حکمت خود سطور در توقیع محرر و مقرر ساخته و حمد بیحد و ثنای بیعد پسندیده بارگاه خالقی است که رایات
معدلت و سلطنت و فرمانروائی والوای عظمت و خلافت و کشورگشائی ما را بمقتضای مؤدای وعده صادقه وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا اعلاء تمام و رفعت لاکلام داده تا اوج سماوات برافراخت و سادات
عالیه درجات را که ذریت حضرت سید کاینات و بهترین موجودات اند و مریدان دین دار و محبان اهل بیت حیدر کرار و شیعیان و تابعان ائمه
ابرار را بواسطه دولت ارجمند ابد پیوند ما از خوف سفاکان نابکار و سفیهان غدار جان جا که رسیده رهکار امن و مطمئن در اکثر بلاد اعدای دین و مخالفان
اهل بیت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر نصرت داده و صدای بشارت اذا جاء نصر الله والفتح و ندای ملک آرای انا فتحنا لک فتحا مبینا
بر فراز حصار مستور سپهر نیلگون تا دمیدن صور و یوم النشور بلند آوازه گردانیده و بنیاد این دولت روزافزون چون کوه البرز متمکن و پایدار و حبال
عالیکمال این دودمان تا دامن آخر الزمان باقی و برقرار خواهد بود و جهان جهانبانیان در تحت رایت همایون ما در ظل امن و امان آسوده حال و مرفه الحال بوده و خواهند
بود حبت تا دور روزگار بود کام کام ماست تا نام کاینات بود نام نام ماست مصداق این سیاق اصدق این سخن آنکه در اوائل محی اسم آل زیاد
و آل مروان و آل عثمان بد اعتقادی ایمان کرده بعد از ولی و مرتبه بعد اخری زمره بعضی از سلاطین الانس با وجود آنکه خود مغرور گشته خیال تسخیر شاهان و مرزبان
پادشاهی ممالک ایران که بهترین روی زمین و نشانی از خلد برین است در دماغ او جای گرفته بود و بکثرت لشکر شقاوت اثر و سپاهی تمام کرده از کرم‌ها مشتاق
حضرت واهب العطیات [illegible] این دولت غافل شده عزیمت مملکت آذربایجان نموده با آنکه وکلای دولت ما را از حرارت حرارت ایشان فراغی هر چه تمامتر
حاصل بود سمع همایون ما رسانیدند که طایفه رومیه برخیه قدم شقاوت لزوم در ولایت نخجوان نهاده و در مقام خرابی و بیدادی برآمده علم ظلم و فسق و فجور برافراخته اند
چون رعایت رعایا و حمایت برایا برذمت همت خواقین نامدار و سلاطین عدالت شعار لازم و متحتم است بعضی از لشکریان را از عساکر نصرت مآثر
جدا کرده همراه [illegible] فرستادیم در محلی که فرنگیان [illegible] و آن لقیه آل مروان [illegible] نخجوان مشغول بودند یکی از جواسیس خود را بایشان کرده شکوه [illegible] رسانیده
ایشان را از توجه عسکر ظفر اثر باخبر ساخته از الکاء نخجوان چون سگان فرار نموده کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة خود را با روی خود رسانیده
پنبه غفلت از گوش آن دنیا خوردین گوش برون آورده آن بیچاره از محنت معاندت و تحمل تشنگی و گرسنگی علفهای کوه کوکن بجان آمده بار سفر
بسته تا [illegible] کوچ بر کوچ رفته بر سبیل [illegible] قوت توقف و قدرت استقامت در برابر صولت دولت ما نیاورده لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون
سبیلا روی بهزیمت نهادند و هر یک از خود بیرون داده کار فرار نموده چون بنات النعش متفرق شدند و نسیم فتح و فیروزی از وزیدن بعون الله
تعالی [illegible] لکم وزیدن گرفت و غبار کفت و نکبت مخالفان شکسته استیصال را ارتفاع گردانیدند در اثنای این حال فرزند ارجمند جوان بخت
کامکار و شیر بیشه [illegible] دلاوران [illegible] المسعود [illegible] بهادر حسن [illegible] الله تعالی [illegible] بظهر آورده

التماس رخصت نمود که با بعضی از امرای نامدار و غازیان جان نثار با عسکر گران و لشکر بیکران از عقب آن فرقه عصاة طغاة رفته ایشان را بقدر میسر
امداد بدار البوار رساند چون اکثر فتوحات از جانب حضرت واهب العطایا بسته بهیچ و بسیار زر و لی نعمت عساکر ارای دولت ما را ازافراخته اند تجویز این معنی
نموده مصرع چون نصرت از خداست چه حاجت بلشکر است در بین حال ایلچیان دوران متعاقب ازان جانب آمده مکتوبات مرغوب احمد پاشا وزیر اعظم
دیگر پاشایان سرحد که با امرای نامدار نوشته بودند و التماس صلح کرده شروط را که از جانب نیز کسی توجه آنحدود نموده از صلح و مصالحه نماید بنا بر این
امرای ملک آرای نامدار و صد در رفع ایشان عاقبت و وزرای کافی رای کفایت آثار روا گرادای دین و دولت که بر حقایق و دقایق این صدور بر خیر و آگاه
بوده دیگر از رعایای سرحدهای طرفین از تصادم اقدام مراکب دستور [illegible] دستور گشته قصور و فتور بحال عالم و عالمیان بظهور پیوسته بود
و از عبور عساکر چنین اکثر محال پایمال عجز و اذلال شده فریاد لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده برآورده و آتش نهب و تاراج و قتل و غارت [illegible] از
طرفین در جهان انداخته و آیت یهلک الحرث و النسل بر اسباب و احوال مسلمانان خوانده بنابراین استدعای علما و وفاق ایشان چنین که هرگاه [illegible]
موجب امنیت ممالک و فراغ اهل اسلام و رفاهیت جمهور خواص و عوام و عجزه و مساکین است نموده و حسب الالتماس ایاز پاشا و باقی پاشایان و التماس
احمد پاشای وزیر اعظم شروع در تمهید مقدمات صلح و صلاح ذات البین کرده زبدة الاقران [illegible] آقا حسن قورچی را معزز [illegible] بعضی از امرای مدار و درجواب
مکاتیب و رقعات ایشان نوشته فرستادند که اگر فرزند اعز ارجمند نامدار کامکار گردون وقار ابو الفتح سلطان حیدر میرزا با جمیع امرا [illegible] نمود و این معنی بهیچ وجه از خود
مرضی وی نبود چون مکاتیب امرا بمطالعه آن [illegible] رسید بیخواست که در میانه خلایق افتخار نماید که لشکر قزلباش ما در مقام تنزل بوده از غایت
عجز استدعای صلح کرده اند و چون بنای امور دولت و بقای حشمت آن ابلیس پرتلبیس بر مکر و فریب و حیله و تزویرات در جواب مکاتیب امرای عالم ابدا
کردن آنقدر کتابتی در کمال اطناب و تطویل نوشته اند که از درر لآلی منظوم و منثور دامان روزگار رکن سخنوران و مشیان سخن [illegible]
که ذریت [illegible] خود بیان فرموده اند افهام علما و فضلا از ادراک آن عاجز و قاصر آمده و در این مطلعه که در امامت [illegible] گفته
از غایت استحکام در مذاق خواص و عوام جا کرده و عبارات و استعارات دلفریب جلیش که مرکب از عربی و فارسی و ترکی است مشتمل بر [illegible]
ایشان مربوط و موافق و حلاوت معنی ذوق اکثرش جامع جمیع دقایق [illegible] که بر صفحات لوایح [illegible] خلاصه این
مهملات [illegible] مجلس این خرافات [illegible] که تا [illegible] از عروة الوثقی محبت اهل بیت علیهم السلام گسسته کرده و طریق [illegible] الهدی
خاندان تمهید [illegible] سپاه ارای [illegible] و مردان [illegible] رسید میان ما و شما صلح و جو دیگر صلح ما با شما از محالات است و آنچه در
ازمنه ماضیه و ایام سالفه واقع شده در آینده زیاده بر آن بظهور خواهد رسید و چنین و چنین خواهیم کرد و هر یکی از این عبارات و استعارات و ما و یلات منظوم
و منهیات [illegible] و زخرفات [illegible] که از آن [illegible] و مجوب [illegible] جاحد [illegible] لالات [illegible]

فتنه جوی کینه ور [illegible] خورده بحکم مقدم هم لعبتان متعدای همه سپاهیان معتکف زاویه الحاد و مجاور آستانه [illegible] و سرور اشرار [illegible]
[illegible] پرورش دنیا خردین و روش مزین اولاد آدم بزرگترین اهل جهنم فرزور فرلیس [illegible] ابلیس کان شد و [illegible] چون ابلیس گرفتار [illegible]
عفاف و صلاح [illegible] را سهم حسن صباح فاش تا دان [illegible] بتکده استنبول لعنة الله علیه و علی جمیع الملاحدین و المنافقین بعدد قطرات الامطار و اوراق
الاشجار و زبد البحار و رمل القفار [illegible] الآثار [illegible] رسیده جواب این مهملات و حکایات [illegible] اکثرش [illegible]
آن سطور رسیده میشود اول جواب آنکه گفته من خبر از مکاتیب احمد پاشا نداشته ام و موقوف [illegible] نوشته اند [illegible] صلح [illegible]
اینکه قضیه صلح و مصالحه با سلاطین کامکار و خواقین روزگار از امهات کارها [illegible] و معظم امور [illegible] خلاف [illegible] وزیر اعظم محرم و معتمد [illegible]
مسند [illegible] حضرت سلطنت [illegible] که رکن السلطنه و عمدة المملکه باشد بی مشورت و صوابدید تو رای ضعیف خود عمل نموده [illegible] امر عظیمی شده باشد
[illegible] باعتبار [illegible] بی مشورت رسانیده شد این هم موجب فضیحت و رسوائی و خواری و بی اعتباری [illegible] بی مشورت [illegible]
این هم موجب فضیحت و رسوائی و خواری و بی اعتباری تو است و اگر برای رزین دیگر تعین خود تغییر و تبدیل مران راه داده [illegible]
[illegible] ائمه علی الذین [illegible] ان الله سمیع علیم [illegible] عجز و انکسار [illegible] فرصت [illegible] در مقام تنزل بوده [illegible] صلح و مصالحه [illegible]
بعد از آنکه از [illegible] قتال و جدال و میدان گردان [illegible] صمصام انتقام غازیان عظام جان برده و خود را بجائی رسانیدی [illegible] در عالم [illegible]
علم [illegible] دست اعتصام در اذیال مطهره مصطفی و مرتضی و عترت طاهره ایشان زده [illegible] ایمان آراسته ایم [illegible]
الامام را [illegible] نموده و متابعت احکام شرعی در اصول و فروع [illegible] نموده و بحکم محبت و مودت آل عبا و ائمه هدی [illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی [illegible] بسته [illegible] علم الهی [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] شرک و اصل اباحت [illegible] نفاق [illegible] عداوت و عناد بخاندان نبوت [illegible]
پسندیده [illegible] خاندان [illegible] راضی [illegible] که [illegible] مقام صلح و مصالحه [illegible] محبت و مودت [illegible] با خارجی [illegible]
حرام [illegible] انگشت [illegible] کف [illegible] یعنی که [illegible] آل عبا [illegible] جواب [illegible] که گفته که [illegible]
بحوالی مملکت [illegible] ایم [illegible] مقاومت [illegible] که [illegible] سلاطین نامدار و خواقین روزگار [illegible]
و مردانگی و دلیری [illegible] سلاطین کشورگشا [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شیران [illegible] قدم نهاده [illegible] مردی و مردانگی [illegible] دلیران [illegible] صد هزار [illegible]
[illegible] شیران [illegible] میمنه [illegible] میسره [illegible] شیران [illegible] جنگی [illegible]

دستک اندازی در اندرون قلعه آتش درآمده شعله زنان پرده نشین دخنشان بی پرت [illegible] سیصد هزار نامرد را در حوالی خود محبوس کرده در میان
عرابه و زنجیر درآورده اگر چه غنچه سلطنت و شهریاری و شجاعت و مردی و دلیری ایشان مردوار از اندرون قلعه است که دوار الخافقین و مجمع الخمسین عبارت
از آن است قدم بیرون نهاده بیت مرد صفت پرتش از بن کن زنهار بجز زنان عذر میاور و گر تا شجاعت و دلاوری و مردی بهادری شیران کارزار
و پلنگان سرکه کبر و دار و صلابت مهابت عساکر گردون مآثر همایون ما را مشاهده نمایند نظم سپاهی بهیات چو امواج دریا اگر هر یکی کثرت چو اعداد حجر
نهنگانی که چون به لشکر توروی آورند اگر باشند کوه البرز بود بضرب شمشیر ابدار زیر پای کینه گذار در حمله اول از جای بردارند و از پای درآورند گردباد
از روزگار آن طایفه نابکار برآرند و چون آتش هیجا برافروزند قبه زرنگار خورشید را بنوک ناوک و دلدوز بر سپهر لاجوردی افلاک دوزند بدانکه شجاعت
و دلیری صولت و هیبت ما را از اجداد بزرگوار و پدر عالیقدر ارث است و اگر برهان طلبی خود رجوع عیان ظاهر و باهر است که در اوان جلوس میمنت همایون
خواقین دیار ترک و سلاطین ملک توران و خاقان ماوراءالنهر و خطای ختن با سنجق طرخان خطور کرده که چون حضرت شاه بابام انار الله برهانه از منزل عالم
بقا شده ممالک ایران و مملکت خراسان و سیستان و فارس طبرستان و عراق و آذربایجان بی صاحب خواهد بود درین هنگام عنان که از آن جهان [illegible]
[illegible] توجه دادند که درین گرد سواری بند در طمع خام افتاده هشتاد پادشاه نامدار کامکار که هر یک از ایشان خود را در مردی بهادری و زرنگ ده برابر
[illegible] مجموع ایشان از آب آمویه گذشته توجه ممالک خراسان شدند و رایات همایون از این معنی غافل بوده با خواص عساکر خود بقصد زیارت حضرت امام
ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه متوجه خراسان شده بودیم که ناگاه خبر رسیدن ایلخانی و بلای آسمانی رسید و چنگیز خان که
پادشاه ماوراءالنهر بود با هشتاد پادشاه توران و ختا و ختن و خوارزم و دشت قبچاق با دویست و پنجاه هزار سوار [illegible] خونخوار که در
چشم [illegible] بتر از کرد ارمید [illegible] از عساکر نصرت [illegible] نزو براری [illegible] خراسان آمده اند
لشکری که با ما بودند توکل بر حضرت واهب العطیات کرده ایلغار نموده چنین فلک آیات دارای گردون [illegible] در آن عرصه [illegible] جام را
سرادقات خیام [illegible] در روز شنبه عاشر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمائه بود که لشکر [illegible] خاقان عالی
تبار به [illegible] رسیده که گویا طوفان نوح [illegible] نازل شده بود [illegible] و غلغله در
در آسمان در لرزه در زمین افکنده بود [illegible] هالة البدر در میان گرفته [illegible] دیده
عساکر ظفر [illegible] و کثرت جوش [illegible] اعدای دین [illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله [illegible] کرده
دولت [illegible] خوف [illegible] حضرت [illegible] را برادران کار [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دین [illegible] لشکر مخالف [illegible] به یکبار از [illegible] جبار

لشکرها را تیرباران نماید از کثرت سهام روی هوا پوشیده شد نظم خدنگ از کمان راه فنا گرفت ز هر گوشه فتنه بالا گرفت [illegible]
زمین و فلک از غبار سیه جهان و گرسنه زنو آشکار [illegible] هر طرف دیده را باز کرده چو چشم بتان فتنه آغاز کرده سنانها زهر سو دراز [illegible]
[illegible] دلیران زبان کرده تیز ستوران در افتاده بی نعل و سم سراسیمه وحش در دشت و با کرده گم [illegible] گوش [illegible] رعد از سپهر
دور [illegible] از کثرت گرد و غبار روز دنیا [illegible] هجوم لشکر تاریک [illegible] همایون ما افتاده [illegible]
مستغرق شده هر کدام از جانبی توجه شدند [illegible] از غبار [illegible] خورجان [illegible] که هر یک [illegible] برابر [illegible]
[illegible] مانده [illegible] بلندی برآمده [illegible] و پنجاه هزار [illegible] خونخوار [illegible] مخالف [illegible]
کرده اند صبح یا روز محرم الحرام بود که جمیع عساکر [illegible] سلاطین ممالک توران [illegible] درآمده [illegible] شده بودند که [illegible]
[illegible] که ارواح مقدسه ائمه اثنی عشر و حضرت صاحب الزمان علیهم صلوات الله الملک المنان مدد [illegible] رسیدند [illegible]
رایات همایون ما بدولت و اقبال و فتح و فیروزی با این سیزده هزار جوان [illegible] از آن بلندی بزیر آمده [illegible] پنجاه هزار [illegible]
خونخوار حمله آورده [illegible] هرکه را [illegible] هرکه را بر کمر زدند [illegible]
خود [illegible] خاک [illegible] جوشن [illegible] آهنی [illegible] تیره [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] خود [illegible] لاله زار [illegible] این سیزده هزار جوان [illegible]
[illegible] پادشاه ملک توران را با دویست و پنجاه هزار [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] از آن [illegible] پنج هزار سوار [illegible] ان [illegible]
[illegible] از آن رزم مراجعت نمودیم و لشکر [illegible] ان از [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] محض لطف الهی [illegible] که در اطراف [illegible] ما [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] که در مقام تحریر [illegible] رجوع [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] چون [illegible] زنان پرده نشین [illegible] قدرت الهی [illegible]
[illegible] رباعی هرکه [illegible] دشمن [illegible] کند [illegible] کار [illegible]
[illegible] توفیق الهی [illegible] فضل [illegible] دولت [illegible] نظم [illegible]
[illegible] سلطان روم [illegible] فارغ [illegible] شاه [illegible] روی زمین [illegible]

جهان جای کسی که جدا اش نیست که این ننگ جایگه برای اش نیست اگر جواب ما این بار اسیاد کتب نوشته این کمال منتهی عداوت و رد است
گوهر و جهالت نسب و دناءت همت و نژاد او نفس و سخافت رای است و این وهم سپاهی دارد بتقیه ظلمه گرفته و شام و منتسبان یزید
حضرت خیر الانام که در روز دهم محرم بکربلا که حضرت سید الشهدا است این مهران ... که آن ... که بسبب قتل من و اولاد
و اصحاب من کرده اید جواب ... خدا تعالی را چه خواهید گفت ... فرزند ... خدا و ... ملعونان رو سیاه و ... دو مان
گمراه که معتقدان توانند در جواب حضرت سید الشهدا گفت که ... رسول خدا ... و قطع نسب آنحضرت نمودند و هر یک از ایشان
عاجلا ببلای ... گرفتار شدند پس ... اعدای دین و دشمنان اولاد سید المرسلین ... رسول الثقلین و ... در این مقام ... باشند
خود ... از این جهالت ... که ... ارباب ... بر جمیع خوانین ... و سلاطین ...
جمیع ... ظاهر ... که اباء و اجداد ... غلامان رومی و فرنگی ... مختص گشته ...
بعد از آنکه ... شده اند هر یک از ایشان ... دختر خود ... دختر زادی خواسته اند و ...
... که ... نفس ... کدام دین ... کدام مذهب ... کرده اند ...
جامع کرده باشند ... خردی ... تجارت ... دولت ...
و ایالت ... ریاست ... [illegible]
مر اگر آباء و اجداد تو سلاطین عالم ... غلامان ... فرنگی ... خاندان بزرگ
وارد ... سلاطین ... [illegible]
... [illegible]
و ... جواب ... خواهند ... جهان ... [illegible]
و ... جواب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

با ادبار

۸

به اربابه نوشته فرستاده لعبد الیوم شاهده ... که ... علی الاطلاق ... در عراق ممالک آذربایجان و محلات
خراسان و عراق بعض جهنمی ... نمایند ... در تحت ... ایشان ... معتقدان ... کرده ... مختلفه
ذات شریف و عنصر لطیف ترا ... ستایش نمایند ... آراسته ... و رفیع
دودمانی و پاکیزه طینتی ... سید المرسلین ... ایشان ... سادات عالیه ...
نقبای عالم بوده اند ... ایشان ... جمال ... اصلاح ...
در حسن معاش و لطف گفتار ... جنگ ... اتباع ... دنیا ... سید الشهدا ...
اباعبدالله الحسین علیه السلام بوده ... حضرت ... در دنیا ... گرفتار ...
که آن خارجی ... زیاد ... اهل اسلام ... گرفتار ...
بغداد ... رب العالمین نظم یا رب ... خانه ... خراب ... ملک ...
های سیاه ... یاد ... خراب ... یاد ... نوشته ... شمشیر
گرفته ام ... بغداد در تصرف
لشکر ... دولت ... اعتقاد ...
شرف الدین ... بغداد ... این درگاه ... سیف ...
... قلعه ... اهل ... ارکان ...
... فتح ... حاکم ...
... مردانه ... نام ...
شده ... قلاع ... حاکم ...
قلاع ... بغداد ... تصرف درآورده ...
که ... سلاطین ... قلاع ... دوران ... ملک جهان
و از جمیع ممالک عالم ... تصرف ... درآورده ...
اعدای دین ... ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ... ملک ...

والی ایشان گشته در این عرصه دلکش و در آن قلاع ضبط آن متحصن بوده بضرب توپ و تفنگ قلاع ثلاثه را خاک برابر ساخته بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار آن
قوم تیره روزگار برآورده آن ولایت را مسخر نمودیم و دیگر قلاع مملکت کردستان را که هر یک را یکسان کرده آنچه در دو فرسخی است صد و هشتاد هزار کافر
بیدین را باسیری آورده همه و تمامی عقاید دین و طریق مذهب حق را اگرچه لشکر اسلام مشرف شده مرد چندین هزار از کیشان زنهار ایشان با کمال تعجیل رسیده
جمیع صوامع و بتکده و دیرها را منهدم ساخته هر کدام غارت نمایند نقره آلات کفار را که آنجا مشغول نه در هرگاه که ارتجاع بمقاتله لشکر خارج و عسکر علیه فارغ شده
ارجاء و اکثر تره جهاد و جمعی بوده و جمعی که مجرد دارو رسیده است که ایالت بنقض و نسل و عهد الدوله بهره در کل سلطنه الی هرگاه اشرف الدین علی که
از فارس تجار آن درگاه کیتی پناه است و دار السلطنه هرات که تحت ممالک خراسان است و خواهش تقدم و سلاطین در آرزوی دار الدولت آمده که قطعه از جمله
دهتری و زمین است بوده اند ایالت ایشان بوده تعلق است در ایوان لااززدی مردی مرد است که تمامی ولایت غور و غرجستان را فتح نموده قلاع کوهستان
آنجا را که در اقالیم سبعه و اقطاع ممالک خصائص و تماشا شهرت تمام دارد و در فسحت فضا و لطافت آب و هوا و جهت و آبادانی و کثرت عساکر ده برابر
ولایت هم و صنعات سرداران مملکت و سیع چهار سرحد اند که هر یک زاده هزار خانه در تحت تصرف است و صد و بیست هزار کماندار که در روز
کارزار از رزق دیگری بردای آیند و هر که بسختک در بلاد ایشان تا تابع کرده بودند و بسیاری از خواص در کار آنها را در تحت حکم خود در بنیاد در ده جان
سردار ملک بعد و قلاع با کمال اتفاق نموده آن جماعت را از آنها را اداری و دیمه عفوی را از الطاف ... آن ظاهر بضرب شمشیر غازیان دلیران بشمشیر اسلام
به تحت تصرف اولیای دولت قاهره در آمده جمیع رسالتها که از مذهب حق عاری و از شعار راه ایمان بی بهره بوده و در جمیع عمر در دره ظلمات
فوق بعض طرق حق عملیات خاصه آن بوده و ولایت بود دست اعتصام در دامن آورده راههای طریق جهالت زده بودند در امر الله موفق الله ادای
آنها از اوقات روایت عقاید تعمیرات بنیاد علم مقررات طریق حق شارست با برکت با زینت بنیاد اهل حق کند سفینه نوح فرزند کریم فقهای مجتهدی
بر کرسی هر شخص انکه در بنکوه رسیده صفحات خاطر ایشان که چون لیالی مظلمه تیره و مکدر بود به انوار تابش زینت محبت اهل بیت تعظیم ... نور علی نور
تجلی شده طراوت بهرهٔ خاطر قال الله تبارک و تعالی و فی بر ذالهادی بهدیه بشرح صدره للاسلام و بالبال قرب صد هزار خانوار از مشاهیر و مرد کار
کمر محبت حیدر کرار در اهل بیت سینه مختار بر میان جان بسته در مقام تمکین بوده شرع پاک دستگیری و کلفت بهر او در هر کدام از فرستاده که الحمد
بنامه انکه در مذهب و اعتقاد داشته که خلیفه رسول الله ابا بکر ابی قحافه است اجماع است انکه تفسیر از ارادهٔ اهل ایمان خارج است
انما نفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله انکه گفته خلاف دین اجماع است است اگر اعتقاد کرده که جمیع است در خلافت
دین اجماع کرده اند در جمیع عالمیان هر است که غیر واقع است چرا که اهل یک شهر بلکه اهل یک محله با دین اتفاق نمی کنند فتنه ان شاء الله خیر فایق معاش
و ذکر اعتقاد کرده که اجماع خواص و اتفاق ثابت شده نفی جمیع اهل اسلام علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و عباس و عبدالله عباس و طلحه و زبیر و سلمان

و ابو ذر و عمار

۹

و ابو ذر و عمار و مقداد و عبدالله مسعود و ابو ایوب انصاری و جابر انصاری و ابی ابن کعب و مالک اشتر و مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود و
سعد بن عباده و قیس بن سعد با ده هزار کس از قبیله بنی خزرج با وی مخالفت کردند و بیعت نکردند و در جمیع کتب مذکور است و با نقل است و جمیع اسلام
بزرگ اهل بیت و اکابر صحابه و خواص امت جماعت را بوده که اسامی مبارک ایشان مذکور شد و اینجماعت بکرات و مرات ابا بکر را بیعت نکرده
دیروی مجتهد اکرفتند و الزام وی نمودند چنانچه از خوف این طایفه قوت نطق نداشت نه اجماع خواص را اثبات توانستند کرد و نه اجماع جمیع امت را
و بر تقدیری که اجماع ثابت شود بیعت سست باطل بودی چرا که هر اجماع که مخالف نص الهی و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم باشد باطل است و امامت
علی بن ابی طالب علیه السلام نص الهی واقع است و نص رسول الله صلعم بلا نهایت و دلایل عقل و نقل بی مقدار است که علمای اسلام هزار مجلد کتاب در این
باب تحریر نموده اند که یک از آن نظر نورد علمای تو رسیده است و آنکه در عهد هیچیک از انبیاء و رسل ضرار اجماع خلافه نبوده که جمعی اهل بدعت
کرده که نسبت آلات دعوی باطل آن نسبت باشد و بعد از آن وصی و خلیفه شود و از ابتدای آدم صفی تا خاتم انبیا چنان مقرر و معین بوده که از روی
هر پیغمبری که از دنیا رحلت نمود بوده چه حضرت واهب العطایا وصی و خلیفه تعیین نموده و چه آن نبی هر آنکس معین بوده و در هر عصری مقرر نموده که بی امر الهی
وصی تعیین نماید باید از برای خدا و رسول خلیفه و وصی تعیین نماید و هیچیک از انبیا متوجه عالم بقا نشده که او را وصی و خلیفه نموده باشد و امت او
ضایع و معطل مانده باشند و هیچ صفتی از صفات مرضیه پیغمبر سبحان و آیات و عصمت و طهارت و برکت علم و شجاعت غیر اینها که در اسما معتبر
بوده همین اوصیای ایشان بدین صفات آراسته بوده و هیچکس انکار این معنی نمود و در کتب و پیغمبر ما که سید انبیا و فضل رسل و بهترین موجودات است
پس لازم و محتم است که وصی و خلیفه او افضل جمیع اوصیای انبیا بوده باشد زیرا که ختم بصیرت مذکور نمود تا تن و نقص نبی رسید علم زیاده بیش
که لولاک لما خلقت الافلاک از شأن فضیلت اوست خاتم انبیا است چون تواند بود که حضرت خداوند جل و علا از بهار ... به رد
رسول دین خود را بی صاحب که گذاشته و امت خود را معطل گذاشته از برای خود وصی و خلیفه تعیین ننموده که جمیع است را امر نماید و ملت خود
بی وصیت ترجیح عالم بقا شود و تو جاهل نادان سخن نفر خو چه چند که از غایت غوایت و نهایت ضلالت و کمال عداوت و کثرت شقاوت
جهالت و در زبان عوام انداخته اند نه کتب تواریخ و تفاسیر دیده اند و نه اخبار و روایات بنظر ایشان رسیده و نه کتابهای کلامی که از حد
حصر بیرون است مطالعه کرده اند که پای بیروی پدران و استادان خود کرده اند تقلید کرده و در حق ایشان نازل شده که انا وجدنا آباءنا
علی امة و انا علی آثارهم مقتدون در تحقق بر براهین شرعیه جلالت حضرت سید اوصیاء و سرور اتقیاء و شاه مردان که لافتی الا علی در جان برادر مصطفی صلعم
امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و خلیفه رسول رب العالمین ابی الحسین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که سلونی و دون العرش عالمت علم
اد و بعد از لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا نهایت در بست و کمال هدایت اوست کشیده بر طبقات سماوات دارد از ارض تا سبع جهات

خاص و عام و آشنا و بیگانه هر تمام بدیهه و مشهور است که چون که تمام انس مجتمع گشت صلعم علی وصی و خلیفه و برادر و ابن عم است بحکم روز غدیر که آیه
و انه هدایة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته نازل شد و امر کرد حضرت پروردگار بر تبلیغ خلافت سید اوصیا
حضرت سید رسل از اظهار خوف می نمود بواسطه کثرت اعادی تا اول لعرادن تقدیمه کریمه و الله یعصمک من الناس تا به این معنی است و حکم حضرت را
در بیان حلال و حرام الحکمی خوف از رد کردن امامت علی بن ابی طالب نبود از کثرت اعدای آنحضرت از صحابه و غیرهم که بصفت نفاق … در اختراف
و تلفها کینه کرار ای سرور ابرار از اهل اسلام می نمودند و کثر را بهره و برادر و ابن عم فضل و در دولت آنحضرت … تقدیر سیده
بودند و حول صفت ایمان تصف نمودند و لهذا رسالت ای از نفاق مملو بود خوف حضرت سید رسل از ایشان بود و الله یعصمک من الناس ابن نزول
این آیت در کتب تفاسیر مذکور است و در جمیع تواریخ مثبت است و در قضایای بعد از رسول خدا واقع شده کشف خیر اندکه
هر یک از آنها مشهور و معلوم است و بنظر نخیف نیامده و دیگر تقدیمه کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون باتفاق اهل اسلام و تصریح مفسرین علیهم نازل شده بر یجانکه حاکم بر جمیع علمای خدا و رسوله علی بن ابی طالب … و ولی
بصرف جمیع خلق و بسیحی … تعالی … ابنائنا و ابنائکم … ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین تا دخل در اول
و صف ای تعالی علی ابن ابی طالب را نفس رسول خواند و تحکیمی در بحث نیست و تادیب باطلی مشوانند کرد و از تفضیل مؤدای آیت منی بمنزلة هرون
من موسی و از اشارت این آیت … کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و همچنین حدیث صحیح صریح انا
مدینة العلم و علی بابها و از نصوص … انا و علی من نور واحد که جمیع اهل اسلام از جمیع طوایف بر صحت این احادیث اجماع نموده اند و تحکیمی …
کرده و همچنین از کلام صدق انجام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که شیخ الاسلام هرات در رساله که بنام میر
علیشیر نوشته نقل کرده و در شواهد النبوة و روضة الاحباب حکایت روز خم غدیر را بتفصیل آورده اند و در جمیع کتب احادیث مذکور است
که رسول صلعم در وقت رحلت از دار فنا بدار بقا … فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فان تمسکتم بهما لن تضلوا
و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و همچنین آیت تطهیر که در حق ایشان نازل شده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و همچنین
تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده و ایشان را … از جمیع ارجاس … قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و ایشان را بسلام مخصوص گردانیده که سلام علی آل یس و همچنین حضرت … گواهی داده بر عصمت اهل بیت … در کتب مذکور است و بخاری
روایت کرده از ابن ابی ملیکه که ابوبکر و عمر در حجره مبارک نشسته در حضور رسول خدا آواز خود بلند کردند در این وقت که مرکب بنی تمیم آمده بود
ابوبکر او را از بلند کرد که نیست مقصود تو الا مخالفت من و عمر نیز آواز بلند کرد و گفت به ابوبکر که نیست مقصود تو الا مخالفت من و حق تعالی در آن …

نخواهد

بلند کردند در حضرت رسول صلعم این دو بلند کردند در شأن این آیه کریمه نازل شد که ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون
و این در کتب شیعه مذکور است با جمع مخالفین و در کتب صحیحه بعضی مخالفان اهل سنت و در کتب … و در جمع بین الصحیحین که تألیف محمد حمیدی است
آورده که روایت از جابر بن سمره کرده که رسول صلعم فرموده که … اثنا عشر امام از قریش … و همچنین در تفاسیر ثعلبی مذکور است که
پیغمبر صلعم متوجه غار شد که علی بر جای وی بخسبد چون فرمان وی کرد خدای تعالی بجمیع ملائکه مباهات کرد بمردی علی بن ابی طالب و جان فدا کردن او از برای
رسول خدا و این آیت نازل شد که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و همچنین صاحب آیه یوفون بالنذر علی بن ابی طالب است و دیگر دلایل و همچنین
رسول بر فضیلت او و اعمال جن و انس برابر کرده اند از دیگران و جمیع این مناقب در کتب مذکور است و در تواریخ … مسطور …
شده اند و اینها از بحر مناقب و محیط فضایل آنحضرت قطره ایست و تو مردود درگاه اله مخالف رسول اله کرده و تو همه فضایل سید و خصال همه
و همه در خلافت و امامت و وصایت سید اوصیا و خیر خلق الله بعد نبینا … پس … که … تو راقدح کنی با شبهه که در
وصایت حضرت پروردگار … چرا مخالف حکم الهی و حضرت رسالت کرده برادر و ابن عم رسول خدا را که جمیع
فضایل و کمالات … در او موجود بوده … بحکم حدیث مشهور که اکثر جمهور اهل سنت نقل کرده اند من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح
فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب … را از خلافت و وصایت معزول کرده میگوئی که
ابوبکر که از قریش … از اولاد … است امام و خلیفه و وصی رسول است سبحانک هذا بهتان عظیم لعنة الله … بر شما باد که … علم …
نهایت حماقت … دانش شما به کفر … است که استعارت … غیر از این نیست که … حلال … کرده … که احکام اصطلاح
وضع الشیء فی غیر موضعه … چون سید اوصیا علی ابن ابی طالب مرتبه استحقاق وصایت و خلافت است پس خدای تعالی ولایت … محله است و
و … غیر … و گفت انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین … و در روز غدیر رسول صلعم نیز در این مدت … رسالت
… ابی قحافه غاصب بوده و معترف بر فضایل و کمالات و عصمت و طهارت … که او سزاوار امامت و خلافت بود و جهلا …
دست … را گرفته در میان … هزار صحابه و چندین هزار خلق بر منبر برده گفت که من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا علی مولاه و بر آن
دعا کرد و بر اعدای او لعنت کرد که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله … علی بن … امری که …
رسول ظاهر نموده و عمر خطاب … بخ بخ … حذیفه … منافق … که در سقیفه
بنی ساعده نشسته از برای … خود رسول خدای … تجهیز و تغسیل و تکفین … حاضر نشدند و دعوی خلافت … کرده و در حق علی بن ابی طالب
ابوبکر ابی قحافه را … شمشیر … کشیده گفتند که دست دراز کن که با تو بیعت کنیم که تو از ما اسن و اقدمی و از جمله … امانت

ازکر در کتب و باب نامرغوب خود داخل ننموده بود به ورشته آن بود که اگر علی بن ابیطالب در ابرار و امامت و خلافت بیداین [illegible] از ده
اورا ابرو آسمی دمنع از قبول شوری و جور و شدت و قدر شیخ عظیم کفرات که بر تخته حیدری قلع باب خیبر نموده و در ازعمر رعنز صد اکرده وی حرارتم
در به خیبر را بر روی دست گرفته بر سر آن لشکر اسلام و تابع اهل اسلام از آنجا عبور نموده و عمرو عبد ود بیک ضرب وی هلاک شده و رسول صلعم گفته که ضربة علی
یوم الخندق افضل از اعمال الثقلین بهر ایجاز و حفظ که از آنحضرت واقع شده و بنی هاشم همه تابع وی بوده اند و ابابکر ضعیف الحال و عدیم الاعوان
بوده پس چرا علی ایراثم نکرد و حق خود را ضایع گذاشت ظاهر اگر نهج البلاغه که کلام فصحت انجام آنحضرت است و کتب کلام حقانی و دون کلام المخلوق است
و اگر علمای اهل سنت و جماعت بران شرحها نوشته اند واخذ خطبات آنکه کرده اند بنظر آن جاهلی کور دل نرسیده که آنحضرت فرموده است
لا اسلیف وجه محمد ما ترکت اهدا علی ظهر الارض کافرا انه و منافقا علی رسول الله و جاهد فی الله و لکن شکواشی و حزنه الی الله در خطبه
دیگر عمر ان خطاب ... مستحق مخاطب بوده و آنحضرت فرموده این جهاد الجنة لا لک ... باسق و عهد من رسول الله تقدم لو ایا با
ضعف نامرادان عددا و خطبه شقشقیه و دیگر کتابها که بر زبان معجز بیان آن سید ابرار از ظلم و جفای آن ظالمان تکرار جاری شده و بر وده انتشاره اند
و در نهج البلاغه مطالعه باید کرد و دو کتابهای دیگر بیفزایند لعنا بر ترک جمع شخصی علی الاعم در حق آن لعنات عاجز اند که اگر امر الهی نافذ نمیشد و وصیت حضرت
رسالت پناهی سبقت نمی نمود که بعد از وی تمسک از نیام بیرون نیار الا در سه موضع ناکثین و قاسطین و مارقین مراکفه کرده بعداز ان کرده
خواهد رسید و جمعی از صحابه بیم که شاعت مراکز اهند باشد تو علمها خواهند کرد و در تطویل بن خواهی سید کثم با رسول الله از گذشته شدن
میرسی کرما از رفع نمودن ایشان منع نمایند کف با علی حضرت بر دیگر کار حلم و علا را بعی باید که اگر تو شمشیر کشی و ایشان را تو حرب نمایند اعزاز ان پوارش
و صحابت کیانه که مردی بی پیش شیند تو از ایشان نکنی و ایشان مردم را بکشند اسلام بر طرف شود زان و حادیث مفقود گردد و منهج بحج الحی من ا [illegible]
لقلید رسید بنابراین صبر نمای و تحمل کن با برادری من بعد از فوده رسول صلی الله علیه حضرت صبر کردم و تحمل آزار و ایذای ایشان مینمودم مانند کسی که خار در چشم داغون
در حلق وی باشد و این عبارت در نهج البلاغه صریح واقع شده و از خفه که بعد از رسول صلی الله علیه و آله از ان مرتد شدند که از سنت سجیه رکن زاد واهی سید
مخاره واقع شده و آنچه از اعدای دین که اما ان قبایح اند و آنچه ایشان کرده اند ظهور عالم است و در جمیع تواریخ مذکور است ظاهر اگوش اطرش
ترجمه این معنی نرسیده و علمای بیدین و جاهلان بر کین از تو بوشیده و پنهان داشته اند از غصب امامت و اخذ فدک و منع بردن بعد امیر المومنین
کشیدن و لگد بر در زدن و ظلم صریح بحضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا کردن و آنچه از عایشه عاقبه بر شام ظهور رسیده و آنچه از اتباع آل ظالم
غدار معاویه لعین حاربه طرار و اولاد وی و اولاد او از بنی امیه و طایفه بنی عباس واقع شده و محاربها که با امیر المومنین کرده اند و قتل فرزند رسول صلی الله علیه
بسم هلاهل و محاربه کربلا باسید الشهدا و قتل هفتاد و دو تن از اهل بیت سید مختار که آنحضرت و عترت اهل البیت و عمارت مدینه رسول

دیگر

و دفن اصحاب کبار و خرابی خانه خدای و منجنیق خانه کعبه زدند و قتل تمام حرم خدای و دفن ائمه معصومین و چندین هزار سادات اهل البیت و چندین
هزار مومنان و از شیعیان حیدر کرار بقتل رسانیده اند چنانچه در تواریخ مذکور است که نهصد و هزار تن از مومنان و سید دار در یک روز
در ولایت شام بقتل رسانیده اند و مثل این قبایح که اینها نمه ایست از آن و جمیع ظالمان آل محمد و قاتلان اهل بیت از بنی امیه و بنی عباس که امامان و منوالیان
و تعقدان این توانند و احوال نویز به سنت شوم و طریق شوم آن کفره فجره عمل مینمایند و عداوت اهل بیت و دشمنی ذات علی درجات و ...
و عداوت اهل ایمان از آن میراث گرفته و ایشان محرور خواهی شد و بتک میشد مد کور آنکس که امامش کسی بود که با برادر یا جان برابر رسول صلی الله علیه گرده
بود جمیع ولایت بشارت حقیقت مذهب مختلفه تقدیم شما بر این منوال است و هرگز هیچ مومن حق دیدار ترا از هیچ دیار محال بخشند اده اید دیگر آنکه
کذلک کتابه و از این طایفه که در حقیقت مذهب مشهورند در هر جا که دیده اید و شنیده بقتل رسانیده اید و هر جا که از کتب این طایفه دیده اید نظر ازان
نینداخته اید از کمال عناد و نوحه اید و سوخته اید و از مردم عالم پوشیده و پنهان و داشته اید از زمان بنی امیه و بنی مردان و بنی عباس تا این زمان کرده
بر خرافات و جهلیات که در قبیل افسانه و افسون است چشم گوش نظران را نپوشیده که فلان نقل از فلان خلیفه و فلان از فلان پیر شنیده و فلان و فلان در
امامت و خلافت وی اتفاق نموده اند بس فضیلت عثمان و ... تا بدین شده دانسته ای حکایت و ادعیه در روایات ... عرا اد در علم رسالت و نبوت و عصمت و طهارت
و بسیار از علما و دیگر حقایق حجت بافته اند و در زبان خلایق انداخته اند و مردمان را ... هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور
افگنده و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشته اند و اکثر از علما در روایات شما نقل از ظالمان اهل البیت و قاتلان ایشان است که از فسق
فساق و فجار روا ایشد کفار رند و اکثر احادیث شما مشتمل بر دروغ و بهتان کاذب و دروغ ... و کودکان از محکم بار ایشان و ... و مهمی فجار و فساق
در زمان دیگر که کامل در بلکه روایت حدیث و خبار نوشته قال فلان وقال بهمان میشنوند و در افواه عوام می اندازند که فلان صدیق و فلان
شیخ خوانده و در روایت از فلان شیخ دارد و فلان جرا چه محدث است و فلان شیخ حجام مفسر قرآن است و فلان حدیث بصیرت و فلان زاویه
صاحب چندار بعین است دارد و بسیار کنار و متعددی بر دو کار است و فلان شیخ در خواب حبیبی دیده و در تفسیر چنین گفته و در تفسیر چنین فرموده و علی هذا القیاس
جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت کرلان رازیه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب بلاد و دیار بهمین دلیل ریش دو دند
و ترک جوینده و نقش و روایت کنند و نبای معرفت در نتیجه و حقیقت بر جوانب خیال رده هم دکان در این روایت و فلان نها ده اند دود ق
این مهملات چنان در خیالات عوام و ابلهان تمام که تو و اتباع تو از ان طایفه اید مستحکم شده که بشمار رشاد و فقدان تو شمار بایست مردان کند
از این جهه جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در بیانه عوام بدید آورده اید و زمانها بدین گذشته و اخلاف شما بدین شیوه در وجود آمده اند و خواهند
آمد و کینه و عداوت اهل بیت رسول الله و آل و اولاد و اتباع و مردان و شیعیان ایشان میراث گرفته اند و مخالف طریق ایشان نموده ام

رسانیده و ظلمهای آل محمد که عمر خود در بت‌پرستی و شرب خمر و ارتکاب حرام و خون ناحق و غصب اموال مسلمانان گذرانیده‌اند و بعرض آن
گرفتار بوده‌اند چنانچه در صحیح بخاری شما مذکور است و کان عمر بن الخطاب به ابنه ام کلثوم خلافة بطایفه را بر همزبانان خاندان تقدم سید ارشد
و لعنت فساق و فجار را اجتناب نمی‌کنند و کار بجائی رسیده که لعن و نفرت ذریت آنحضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین رسیده انس امام حسن
و امام حسین و باقی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که باتفاق علمای معصوم و مطهرانند هیچ آفریده از احباء و اعدا منقصتی از ایشان نقل نکرده‌اند
و در جمیع حالات در خدمت رسول خدای بوده بر افعال و اقوال آنحضرت اطلاع داشته قول و خبر ایشان را اعتبار نمی‌کنند و اعتماد بر نقل و حدیث
ایشان نمی‌نمایند و بنای مذهب شما بر نقل حدیث و روایت بر عایشه غادیه و انس بن مالک و مروان و ابوهریره ملعون و عمرو عاص لعین و معاویه کافر بدین و اصحاب
و اتباع ایشان است که هر یک از اینها بدترین اهل روزگار و خس و دون از جمیع کفارند و لعن ایشان بر همه کس لازم و متحتم است و در این
ولا نفضلا و علمای گمراه و دانشمندان جاهل روسیاه شما که اولئک الذین لعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بهوای دنیا و بر عقبی رضای نفس بر رضای
مولا اختیار کرده اقوال کاذبه لاغیه خود را با حدیث موضوعه مؤلفه کرده‌اند و اسلام و ایمان از طایفه ناجیه قزلباش که اکثر ایشان
بصفات ارادت آراسته و معرفة الله و معرفة الرسول و معرفة الامام حق نموده اعتقاد بمعاد و بحج و جهاد بر النبی کرده‌اند و در جمیع امور تابع
شریعت نبوی و آثار ... بعبارات شرعیه از صوم و صلوة و خمس و زکوة و حج و جهاد و مراتب نموده‌اند جمیع منهیات شرعیه
خمر و خون و زنا و لواطه و قمار که همه در مذهب مبتدعه شما مباح است حرام اعتقاد کرده‌اند و در زمان دولت از جمله ابد نموده‌اند از
جمیع آنها مجتنب و محترز بوده در کمال تقیه و طهارت‌اند و چون ذلک هم کلی از اهل اسلام حلال ندانند و گوشت کفار و خوک و گوشت مستی
نخورند و دف و نای و چنگ و رباب و طنبور زدن و نرد و شطرنج حرام دانند و قطع و خمر و ثلث ... را حرام و پلید دانند و با لباس نجس
و مغصوب و درهم گوشت ... حلال نبود یا پوست ... نماز نگذارند ... اگر ... نجاست نبوده‌اند در کل اصلم فرموده
که الیمین للوجه و الیسار للفرج و بخور و ضرب زدن ... نویسند و خلاف صریح قرآن نکنند ... بخش دانسته
و خود را ... ناک کنند ... و در نماز ... فاسق کنند و مرتد معتقد هر جاهل ... کرده و تسبیح ... تقیه نبوده باشند
این طایفه ... فاسق فاجر ... که ... نماز ... حرام ... داده‌اند
برادر حضرت ... اهل و عیال طایفه ناجیه قزلباش ... ممالک ایران ... اسلام و مسلمانی
همان ... تصدیق کرده اند و شعار اسلام را ... کفر و ضلالت ... عداوت و دعوی اثبات
اند ... انه لا یهدی القوم الکافرین ... علمای شما را ... کافر ... دیده‌ایم و تحقیق احوال جمیع

ایشان بر تفصیل یا اجمال نموده‌ایم که اکثر ایشان بعداوت اهل بیت رسول الله نموده‌اند و مرتکب جمیع محرمات و هر یک از این
طایفه بدترین قوم لوط و جمیع کفار از فرنگی و یهود و ترسا و زنادقه معاندت و باثر نموده ایشان را که ظاهر نموده‌اند و از تک و خوک
و خمر و قمار اجتناب نکرده مباح و حلال میگویند و اعتقاد درست و تقوی علما ... برآمده در کران و رسنی ... نماید ... تصانیف در کتاب علمای
دانسته‌ایم و آنها که ایشان را علم و فقه اعتقاد کرده اگر ... بهیچ دهند ... هر طرف ... کذبه ... در کتب علمای شما ثابت
الحمد لله ... که در زمان دولت ما ... و بجز ... از علما و فضلای ... که با ایشان مطابقه و ... قاطعه در میدان مناظره و دادن
محاوره گوی مسابقت از علمای عالم بربایند و در ... و حل اعتراض غوامض علوم و استنباط حکمت و استکشاف دقایق مشکلات و استدراک نکات و صورت لغات
و رشته احکام و تمهید و عیاری و مشکلات مسایل منطق و معانی و کلام و تفسیر و فقه و حدیث و تواریخ و اخبار چنان سعی نمایند که ملک ... تحسین العلمین
اگر از راه انصاف در آئینه دیده بعبارت کشایند معضلات و مشکلات ایشان را وجهی و قطع نمایند که دیده ... دوران ... آن معانی
گاهش افزاید اگر شیطان نفس ضلالت چنان ره ایشان محکم و مبرم ... که از ... انما یتذکر اولوا الالباب بدلیل القرآن ... حق و جاده اسلام
و شارع شریعت و منهاج نفس طیب و طاهرین را ... بر دوستی ... راه راست ... و من یضلل الله فما له من هاد ای کافر اگر ... ای
بنده ... و سیاهی اولاد علی امام خود دان ... گر بنده شوی ... علی را ... دو جهان ... ذرات جهان
در کاویند مرغان هوا و مورها بر ... نکبر و مکر ... خود ... کراهی ... بنده ... از ... چه ... دارم
غافلان چند ... با تو کار دارم ... بدانکه ... اعتقاد ... طایفه شیعه را رافضی خوانده و شیعه
و ... که در زمان ... حضرت ... انه مهاد الفقهاء ... مشهور ... این اسم ... شیعه ... سید ... صلعم ...
صحابه و غیرهم مشهور بوده چنین از اکابر صحابه سلمان فارسی و ابوذر غفاری ... ابو ایوب انصاری و ابی بن کعب و مقداد اسود
اشتر ... عباس و غیرهم که رسول صلعم ... از اینها ... نموده ... ملاعنه ... مذکور است ... علی المرتضی
در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام بوده ... در میان صحابه و غیر صحابه مشهور بودند شیعه علی و در تفسیر امام المعصوم
حسن بن علی العسکری علیه السلام آمده که حق تعالی ... اسم ... صلوات الله ... اطلاع ... فضیلت علی ... و ...
کرد که اللهم اجعلنی من شیعة علی خدای ... و تعالی دعای ... استجاب کرده فرمود گفت جعلک من شیعته ... رسول الله صلی الله علیه
این جماعت ... که ... قرآن مجید که ... شیعه ... و انبیا و اوصیا ... و امروز ... شیعه علی علیه السلام
باقیست و باقی خواهد بود ... محققات عالم روشن است که اسم سنی در زمانه ... که ... حضرت امیرالمؤمنین و امام

ابن عم علی بن ابی طالب بود و معاویه علیه اللعنه والعذاب جنگها واقع شد لشکر امیر المؤمنین مشهور بودند بشیعه علی و لشکر معاویه
شهرت یافتند بسنی چنانکه اگر بمیان دو کس از ایران و لشکر عثمانی جنگ شده ای از یکدیگر بپرسند که تو سنی یا شیعی امامی
و مراد از سنی آن بود که سنت معاویه را عمل نموده است و مراد از شیعه آنکه سنت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را عمل کنند زیرا که
اگر از وجه تسمیه سنی غرض پیروی نمودن سنت حضرت سید المرسلین بودی پس چرا طایفه شیعه سنی نباشند چرا که در شیعه نوافل و سنن از حد بیرون است
و در شبانروزی سی و چهار رکعت نماز سنت بود که بجا میآورند و در ماه مبارک رمضان نزد ایشان هزار رکعت نماز مستحب وارد
و مخالفان ایشان اگر کسی … ازدواج گویند و آن سنت عمر بن خطاب است نه سنت رسول خدا است و اگر طایفه شیعه جمیع سنتهای پیغمبر را
خدای را پیروی نموده … عمل می نمایند پس معلوم شد که غرض از وجه تسمیه سنی عداوت اهل بیت رسول خدا است و اتباع ایشان از
مخالفان و کجهیان (?) … اینکه شما از برای ما به اسم بخوانند و ما طایفه شما را ناصبی و خارجی و یزیدی و عمری و قنبری و لعنتی و شمر
و مروانی و منافق و ظالم آل محمد و عدای اهل بیت میدانیم و میخوانیم و اسم علی که گفته اند که ترک مذهب خود داده است
اصحاب رسول … نکنند و پشیمان شوند تا با شما صلح کنیم معلوم کرده   هرچه در محشر از رحمان رخواهیم کرد لعن عثمان و ابا بکر و عمر
خواهیم کرد با حرارت … و گفتگوی ما   هرچه خواهیم گفت و شیر خواهیم کرد   و ندانسته که در هیچ زمانی کسی ندیده و نشنیده
و در هیچ دیاری واقع نشده که از شیعیان آل محمد کسی تغییر مذهب خود داده طریق مخالفان آل محمد را اختیار کرده باشد اما هیچ سالی
و هیچ ماهی نیست که چندین هزار کس از ایشان مذهب و اعتقاد را ترک کرده مذهب معتبر اعتقاد و مذهب خود داده طریق مستقیم اهل بیت اختیار
نکنند و موالیان و شیعیان آل محمد روز بروز در زیادتی میشوند چنانکه در ملک روم و ما وراء النهر و هند و هندوستان صد سال پیش از این … بعد
تن شیعه نبودند امروز که سنه … است در هر دیاری از پانصد هزار متجاوز زیاده روز بروز در ترقی و
در زیاده و عنقریب است که اهل عالم همه بر این طریق و مذهب باشند و عداوت اصحاب مبارک نباشد و محبت اهل بیت …
چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید که   ما عادانا کلب الا وقد جرب و ما عادانا بیت الا وقد خرب
و اگر در صحن کاه داری در نگر و منظر عبرت ببین که آل ابوسفیان چه شدند و آل مروان و آل زیاد و در آخر و آل عباس
که … از گهواره زمین با اطراف و جوانب میروند و هر یک از ایشان چندین هزار سادات اهل بیت را شهید ساختند
منصور خلیفه و هارون در بغداد بناهای بنیاد و سادات بنی هاشم را بجای خشت و سنگ در دیوارها … شدند که نسل سید
المرسلین منقطع گردد و در هر گوشه چندین هزار از شیعیان حیدر کرار از بقای رسانند به که از این مذهب و طریقه … این طایفه

اثری باقی نمانده با وجود این همه سعی و طلب امروز هیچ کدام را نه اثری و نه نشانی ظاهر و نه مقبره و نه زیارتی نه مریدی نه نسلی نه ذریتی
همه مستاصل شدند و نسلهای ایشان منقطع شده بدست سلطانان عادل و پادشاهان جهانگیر و هر یک از ایشان ببلایی و محنتی
و شدتی گرفتار شده بجهنم واصل میشدند و بعد از هلاک و استیصال ایشان بتمامت سادات اهل بیت کرده ظلم و زحمت از ایشان
برداشته امروز در شرق و غرب سادات عالیه درجات بیشتر از ستارگان اند همه مرفه الحال با مال و نعمت و جاه و حشمت و تقیه که سابقا
بواسطه قلت احباب و انصار و کثرت اعدا و اشرار واجب بود و اکنون بسبب کثرت اخوان و انصار نکرده بلکه حرام شده در شهرها
و عرب و عجم ملکه من مطلع الشمس الی الغرب
برافراشت و سلاطین با در آوردند که قبل از این در مقام عداوت و سرکشی و عناد و مقاتله و مقابله و مجادله بودند درین ولا
منقاد امر و نهی همایون باشند و در مقام متابعت و مساعت اند و … که پادشاه کشورگشای صاحبقران خسرو عادل
رای پادشاه ایشان بود بکثرت ممالک و شوکت ممالک … و جمیع سلاطین عالم ممتاز بود و طریق عدالت و سلوک نصفت
با طوایف رعایا و صنایف برایا مسلوک میداشت و در روز عرض لشکر پانصد هزار سوار نامی را نام در دفتر ثبت بود و میگویند
که دوازده هزار فیل جنگی در تحت تصرف خود داشت و خزاین و دفاین سلاطین سابقه تمامی بدو منتقل شده و مال گزار او بود تا
انجامید که شیعیان لعن … ارتکاب کاشته در دماغ او شوری … سلطنت و بهت براو
کبر با عظمت پرواز نموده بعد … که مردم را دین او میرشدی از اجلوه قدسی نام نهاده بودند و در جمیع اردو و ممالک او که
… شده و طاعات و عبادات منهدم گشت و حال بمرتبه رسید که … و فجور مسکر دند و در خلال
این احوال مجمعی ساخته بود و اعیان ممالک و ارکان دولت او مجتمع شده کاهنان و منجمان طلب نموده بود که خوابی دیده ام که ماه
و آفتاب و بعضی از نجوم در پای تخت فرود آمده و در برابر ایستاده خواب مرا تعبیر باید کرد کاهنان و منجمان … گفتند که
که از اوضاع فلکی و اجرام علوی چنان معلوم میگردد که این رویای صالحه بر آنست که سلطان روم و پادشاه ایران و خوارزمشاه
توران و جمیع سلاطین عالم کمر اطاعت و انقیاد و فرمان جان بسته می آیند که در مجلس همایون تو حاضر شوند و طریق طاعت و عبودیت
و متابعت تو اختیار کنند و این قصه عنقریب بظهور خواهد آمد و اگر تو توبه نمائی اساس سلطنت ایشان بقدم تو منقلع شود و میان
خلاف و عظمت از خاندان ایشان منقطع گردد و یکی از امرای جغتای که سر دفتر عصات و طغات آن گروه بود برای … گفت
که پادشاه عالم نظر باید که بعد از فتح ممالک و گرفتن سلاطین عالم از برای هر یک در مجلس بهشت آئین نشستن جای مقرر سازند …

موافق طبع او افتاده از برای هرکس جابجا مقرر ساخت که خانان ها و امرا در فلان جا بنشینند و پادشاه ایران را در فلان جای بنشانند
و سلطان روم نزدیک فلان نشیند شاه از خیالات فاسده که از وساوس ابلیس است در خاطر او راه یافته با وجود عجز از کثرت
خزاین و عساکر در دماغ او جای کرده بود که ناگاه قابض ازل قضا و قدر یکبار لباس دولت و سلطنت و عظمت از او برکشیده و
لباس نکبت و خواری در او پوشیدند با وجود آنهمه ناز و اعزاز و جلوه قدسی و فغان ... و عساکر بیشمار و خزاین بیحساب از سر جان
اتفاق که نه از اتباع او بود و شکست یافته جمیع عساکر او با تمام اسباب سلطنت غرق محیط قهر و غضب الهی شده و جمیع ممالک او از دست رفته
کار بجای رسید که در هیچ مملکتی از ممالک خود قرار نتوانست گرفت با غزنه و قندهار رو در آورد که قندهار را در او کامران که از اعدای دین و دولت
با وی طریق خصومت می نمود و در آن حال لشکر بسیار برداشته راه روی گرفت و در مقام قتل وی برآمد از آنجا نیز با اندک مردمی از جان
خود در گذشته خود را سرحد خراسان و لوای دولت ما پناه آورده نجات یافت و سلطان عالم بالا بگوش هوش او رسانیدند که لاف گزاف
از تکبر و تجبر در صف مصاف زدن سزد ... درگاه احدیت و تحصن و آنچه حکایات لایقه روی آمده و هنگامه قتال و جدال گرم شدن گرد
و گردن کشی و تکبر و غرور از تجبر را اندک فرصتی لطافت که تادیب مقهور کرد آنچه آن دیو که در دماغ همایون جای گرفته بود اکنون در دماغ
تو منزل کرده در مقام تجبر و تکبر برآمده در اندیشه دوام و خلود بر مسند سلطنت افتاده و از عاقبت کار غافل گشته غرور ... و آتش فتنه
در عالم و عالمیان انداخته و از عاقبت طغیان و بغی با کار راه عناد و سرکشی پیش گرفته و از سطوت قهر الهی و غضب سلطان ... اندیشه
نکنی و همایون پادشاه که در عظمت و بزرگی و دعوی لشکر و کثرت خزاین و مال از تو صد بار بیشتر بود و برکت لطف الهی پشت پناهی خاندان گرم
کرتا تابع ربانی ... دولت یکبان روز ... و بخت و کوه جاهی که دولت لشکر امداد کردند همایون که غلام باشد طالع
سعد سپهر بخت همایون لشکر اما آنچنان که لایق شاهان جهان و سلاطین زمان بود و او را ... خزاین و جمیع اسباب و یراق و لشکر
از برای او مهیا ساخته با هزار ... صد و بیست هزار سوار از دسته از عساکر گردون مآثر ازدوی او را آراسته و پیراسته بحشمت تمام اعظام
داده او را روانه مملکت غزنه و هند ساختیم و سعادت شعاران نصرت فرجام ... کامران را ... داده چشمهای
او را میل کشیده و جمیع ممالک قندهار و غزنه و کابل و ملتان و ... را به نیروی شمشیر فتح التسخیر نموده متوجه ممالک هند گشتند اگر
خواقین ما مدار در مقام حمایت و رعایت و تقویت و تمشیت تا از سلاطین عالم مقتدر شده ای حسن ما هم اینچنان که از ... لطف و مروت
کرده نظر بر کسی بر داشته ما جواهر و توپ و تفنگ و یراق و جبه خانه تهیه کرده با خزانه و علوفه و حمایت التماس توجه ممالک ایران
شدی و بعد از آنکه بخواهی این بار ... و شورشی تو تنبیه نماید و مردانه با تیغ ... الفاسد ... ساخته تکلیف ...

و خود را ...

وخود را ... مره را بو باخته مراجعت نمودی چنانکه از شعرا گفته   روی ادبار در سر راه خود برد و رفت ...
در سرور واکرده رفت ... آنکه حضرت واهب العطایا برکت حسن سیرت و اعتقاد صافی ما که بانیان نبوت و ولایت در اثبات
از اعدای ایشان ... و انقیادات ما را با فضای عالم برکشیده و ... و بهجت ... زمان را فرو گرفته
اعدای ابد دولت کاه اید فرو شده و خواهند شد و جمیع سلاطین عالم از کافر و مسلمان و ... هندی از کناره را تحف و هدایای پادشاهانه
با پیش ما ارسال می ... از غایت اعتقاد و اخلاص ... و دولتخواهی می نمایند و مشهور است که جمیع اهل عالم بر طریق تسلیم امر ما بوده ...
ما بتوقف رفیع القدر کعبه معظمه کربلا ... تبرای اعدای خاندان رسول و معاندان اهل بیت خواهد شد آنچه گفته که یراق یکساله گرد
اگر ... جانب ملک ایران متوجه شده با ... خراسان هیچ جا توقف نخواهیم کرد ... شمار از روی قوت و قدرت
... کرده جانب ایران ... خواسته داریم که قوت و قدرت و عظمت و جبروت خداوند جل جلاله و عم نواله
... با وجود رسول قرشی ... از دست ... در مقام عجز و انکسار برده گفته انه اللهم ارحم ...
و ذلی و عجزی و اضطراری ... جرات قلعه ... علو شان و عظمت ... و عزیز ... این سخن
سخن ... و ... مغز خورده ... تجربه ... و ... متوجه شدی ... و ...
و ... بیکبار ... سال ... و ... هزار کس از عساکر ... توجه
در الفوار شده چندین هزار ... و خزاین ... و توپ و تفنگ را ... کرده ... قدرت
و قوت آن ... که هیچ روز در جایی توقف نمایی با آنکه یک قریه از قریهای ممالک تصرف نموده ... از قلعه و آن
که از ... خود ... و اگر ... قلعه از قلاع ... در فصل ...
بر بالای ... توپ و تفنگ ... سپاه ... و در هر قلعه ... که لشکر اعتماد ... بودند
... و ... اگر در مقام گرفتن ... می شدیم ... قلعه را ... لشکر دوم
معلوم شد که ... و ... فایده نخواهد کرد ... که آمده بر جمیع عالمیان ظاهر است که ...
... و ... سپاه ما ... از هر گوشه ... و ... نصرت فرجام ...
... که ... همایون ... دو هزار و سه هزار و چهار هزار از عساکر ... ساخته
... عساکر گردون مآثر در باب معامله ... نخواهد کرد ... لشکر تو ... کناره ...

از عقب تو ایلغار کرده خواهند آمد بالله العظیم که اگر نواب همایون ما ملاحظه خوف الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی و ملاحظه
طریق مرضی اهل بیت نماید و با تجربه مساکین در مقام ترحم نباشد در عوض جهان روز از سرحدات تا حوالی دار الملک
اصفهان خیابان سازد که آثار ابادی ظاهر نباشد و این خود عنقریب بظهور خواهد آمد و آیه کریمه یهلک الحرث و النسل در باره ایران از جمیع متصاعد
خود پسندیدن کرده مذهب و اعتقاد ما را موافق خواهند خواند و در استیصال و استهلاک و قلع و قمع ایشان کوشیده اصلا آثار
نخواهد گذاشت و چرا این دعوتهای باطل و مکر و فکر تو بلا ما رسید تو خواهد آورد چراکه ادای این جنس از خبث طینت و حس طبیعت
و ظلم غریزی و فساد جبلی است و همیشه در شوره زار طبع لئیم تو نهال عداوت خاندان اطهر و طاهرین و پیروان و تابعان ایشان
نشانده و ثمره آن شجره خبیث در دنباله ذات مخوس تو واصل خواهد شد چراکه تو بسبب ناقص طبع بر ما اعمال مجرمه
و مساکین که اموال ظلم و عدوان حاکمیش منوشت در عاقبت با نظر لطف کار چاقه الظالمین می رسی ای ظالم
از شیخ حر و جفا بر سر ای حاجی راه دل طلبار سر ای ناصبی دروغ دل منوار تو بر سر رب زحمت ره قرحه ابر سر
ما آنکه این دعوی باطل که کرده بودی و مهلتی که در رشته تحریر کشیده که در این مرتبه ممالک عراق و دار ماکان و فارس
و کرمان و خراسان را اتاک بر هم ساز کرده مراجعت خواهم نمود این عبارات و استعارات غدری بود الا اب و حرام زادگی
بود الا روغن بلعنی نمینی و قابلی مجانی چون لیمی ساکنان ملک ایران پاک اکسیر رسیده برزش نو حفنه بند بریزد که در چه که در مقام
ترتیب و تقویت تقاس بود و با چهار صد نفر کس متوجه ایران پاکان شدی در حوالی شهر تبریز دل اضلال فرموده بودی الحال
علم مجهری دولتخواهی این دودمان عظیم نشان زانو فراخته لشکر در کثرت لشکر عثمانی و طایفه مردانه شیر ما کرده از جانب ابدال
به دو لشکر تو نشسته و کلی و کسر ما را از هیچ متاعی مو تقو و چشمه خانه کوزه با و اداری لوی کوبک با شیر رسیده بوده و در مداری
و کوچه بند ها محکم شده با تو در مقام محاربه و گدا دله بودند و ترا کار طار رسیده بود که از این بهتر در مقام انتقام شده قصد قتل و غارت
و ایلغار کرده معترض ایشان شوی که اخر انتقاس ما دور مار از دماغ گنده تو بیرون برده خاطر ایشان نوکر و که اگر جمیع عساکر دوران
شهر هند تقنفی زنده بیرون نیاید و هر که را در زاویه متوجه او رسانند و بضرب بروج و شش و خنجر مار ان یا در املاک لشکر
تراکاک براز کسسه ترانه ایست گرفته در نصف شب اخر ما سر بر قرار بوده کمال نشان بر او منزل گاه کرده حدود را بجای اوان باشند
و بر همه در لشکر مطلب اثر نورانی منکر شده و نواب همایون ما صد بزار سوار صد هزار کیسه که از بر کرده که از فرق زنک تا سر مرکب
غرق آهن و جوشن بوده جمله حوالی شهر ان در جوش و خروش و با حرف بیان جوش پوش که چون در بحر سر که عوض نمانه که بر جا

از اطراف

از اصناف قلوب اعادی بیرون آورده همکان که چون سواحل مصاف جوانان نمایند یک حمله شیران بیسر را قلب شکافند
جوانان سر افکن جنگجو همه کرده چون شیر احتک خو که هر یک از ایشان غوزهای تواند با جمع عساکر از عقب تو ایلغار کرده تا ارض
روم و ارزنکان آمده بودم که بولهوس تلبیس با اخلاص در مرتبه چون عمرو عاص ثقفی رآب زو به لشکر خود را همراه القاس کرده
با رعیلجی بجانب بغداد و دستادی و خود را از ضرب تیغ غازیان نصرت شعار خلاص کرده بجانب اسلامبول گریخت و از مدرمیان
خلاص انداختی که لشکر القاس بر داشته از راه کردستان متوجه عجم شده غازیان ما ازجانب القاس انتشار کشید که بسیار جو را
رسرجا و کوچ و بعضی خراب ساخته و دست درازی نماید امرای عظام کرام ما التماس تمام تراب همایون ما را از انکه جو رازدا
برادر کامکار ما ابراهیم خان والبعد ابراهیم بیرزا یا بعضی از عساکر فیروزی اثر متوجه او و تنبیه او مدت ده روز درجوزا بدارالسلطنه
اصفهان ساخته القاس با وان را تا حوالی بغداد دوانده و اکثر لشکریان او را طعمه شمشیر آبدار ساخته مراجعت نموده اگر مجمال عقل که
نواب همایون ما مراجعت نماید تا آن زمان که تراطعمه شمشیر غازیان جان شکار سازد تا حوالی اصفهان از عقب تو ایلغار نموده ملک کشیم
که دو منزل قرار گیری با وجود این حال و قضایا که میانه ما و تو واقع شده که اکثر اهل عالم از آن اطلاع دارند شما این جهالت و شی
و اظهار عقب و کبر و تجبر کرده چون را انما ضعیفانه که حس و جنس حرام کرده بر ترفیع و تسویه نمانه که بود در نظر عالمیان خوار و سبک و سیاه عقل
شده و کیفیت ظلم و فسق و کفر و مدعی که در میان شما شایع است بر جمیع عالمیان ظاهر شده و انها که شما را از نها مستطیل بند و در مذهب
و اعتقاد با شما موافق بودند چون درین ولا کیفیت احوال شما اطلاع یافته اند از شما بیزار شده طعن و طنز شما مشغولند عادل ترا
که کفت سگی ارجمنی لعنت بر کسی که ترا اعتقاد کرد ما را تلف غیبی چنان بگوش هوش می رسد که عنقریب است که تو مردود مردم فریب
از غایت ظلم و فسق و عداوت خاندان سید مختار از لباس سعادت و خسروی بیرون افتاده لصد خواری چنانکه ملاد هم را بر
یدت یا وشاه ممالک هندوستان هم کور کوکان اسیر و دستگیر شده رسوای خلایق شده و تیرهای سرت را اگرهای گران و شبهای تیرین
بهتن گرفته کاکت تیره پیمان خواهد گردد که و لام مقامع من حدید عبارت از آنست و کالای جیغهای سیاه و با مزد که لباس یکبه
وشی مردان آب کوزهای بلقطه بیرونت خواهد ریخت که لیا ثمم من قطران کنایت از آنست و ترا در صحن میدان ریخت
آتش شعله کنده خواهد نشانده و تیرهایان و غازیان شیعیان و مردان و محبان خاندان با تیغهای آتش دیدار نهفت کرده
از روی ادب با تو خطاب خواهند نمود که ای سلطان زمان و پیشوای بنیان و مقتدای خارجیان و ای سرور شایع و ای مقتدای
ملاحده منزل مبارک باشد و شربتهای عذاب بخطاب رب الارباب بر داشته آتش از روی زمین با سخن لسان ملیس ربانده

جای ترا برای تعظیم از همه ورک زیرک متوریاشد که بی الحاک لاشغار بلبار محاربت در انتقام است انگاه امرا و وزرا و دانشمندان
جاهلی را با موالی و ارباب و اصناف و دوروبشان و کوزه‌شتان صوامع شعله جوامع مشتعل نار های آتش زبان و حلقهای آتش
نظیر بر تخته رو بی دست تو نثار خواهند کرد و دورک لاشغار مبارکها تر خواهند که مثل لاسار کاو انت خیر المرسلین علیه السلام باید
که حق جواب نامه محبوب خود را ملاحظه نمائی در وظایف بندگی حضرت خداوند جل و علا کوشیده ترک جهالت و لطائف و عدالت
نمائی و متابعت شریعت نبوی و طریقت مرتضوی را واسطه قبول عبودیت باری و تجبر و تکبر و دعویهای باطل را از سر نهی و خود را در سلک
اهل عالم فصحت کنی و طریق اسلام اختیار کنی و ترک بغض نموده عناد در گذری سعادت دارین دریابی تم نامه که سلطان سلیم بن سلطان
سلیمان خواندکار روم در زمان شاهزادگی در باب سلطان بایزید برادرش بخدمت شاه جنت مکان شاه طهماسب نوشته بود ترکیبه
معالی مرتبت عالی منقبت دارا حشمت فریدون شوکت خورشید رایت جمشید آیت اوتمام فوت [illegible] سلطنت مآب دولت اتباع عظمت
انتساب مالک ممالک عجم در [illegible] کرم ... المنصور بعون الله و المظفر بعنایت الله و نور توفیق و عوات [illegible]
[illegible] کشور و [illegible] و التحیات جواب از جانب اعلیحضرت شاه جنت مکان که [illegible]
فرزند ارجمند نامدار شهزاده جوان بخت کامکار ... سلاطین دودمان آل [illegible] شاهان عالی مقدار بحر عدل و احسان مجدد
قوانین آبا و اجداد عالی مکان محیی آثار اجداد [illegible] الشأن [illegible] خلفا الانسان [illegible] احسن تقویم [illegible] الله تعالی سلیم
مهر [illegible] علام علیم در خشان گوهری از درج شاهی [illegible] الطاف الهی جهان [illegible] دانش [illegible] عالم عطر
هم ارض [illegible] هم از [illegible] جام [illegible] کامکاری و کامرانی صاحب همه عظیم [illegible] اسمی جده الکرام
سلطان سلیم عال [illegible] نامه کتابت که سلطان محمد خان خواندکار روم بنواب گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس ماضی علیه الرحمه
و الغفران [illegible] که [illegible] مرقوم بود از [illegible] است که [illegible] مرقوم کرده است که [illegible]
عالیحضرت [illegible] هوش دارا [illegible] دانش [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] دانش [illegible] و الا [illegible] در شاهوار [illegible] شاه [illegible]
فصیح [illegible] اقبال شاه عباس [illegible] الدین [illegible]
این [illegible] حوادث [illegible] صورت صلحنامه که سلطان
مراد خان خواندکار بحضرت شاه عباس ماضی نوشته [illegible] عالیحضرت [illegible]

[illegible]

۱۶

صولت خورشید طلعت ناهید عشرت عطارد فطرت قمر فطنت دولت اساس سعادت اقتباس [illegible] محمد [illegible] شاه
عباس دام فی رضا رب الناس [illegible] قیاس مکتوب والده سلطان مراد که بنواب سکندر شأن رضوان مقام شاه
خدابنده نوشته [illegible] نگار خسروان [illegible] فریدون [illegible] کیکاوس [illegible]
احتشام [illegible] مقام شهریار [illegible] فرمان روان ایران و توران [illegible]
خلاصه خاندان [illegible] قرار [illegible] سروری [illegible] اختر مشتری [illegible] جمشید [illegible]
تعالی [illegible] خاتمه [illegible] الله تعالی و ایاکم [illegible] العباد و البلاد [illegible]
الحج و العباد کتابت سلطان مراد خواندکار [illegible] میرزای شهزاده [illegible] رب اوزعنی ان اشکر نعمتک علی
و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین الحمد لله المتعال عن التغیر و التبدل و الزوال المنزه
عن وصمة الحدوث [illegible] المتفرد ببقائه [illegible] الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد [illegible] القدیم الحی الذی لا یفنی [illegible]
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام الذی ذلت له اعناق الجبابره [illegible]
[illegible] سلطانه عن الشریک [illegible] و الظلم [illegible]
[illegible] الصلوة علی فخر الکائنات صاحب [illegible] محمد [illegible]
[illegible] و علی آله و اصحابه [illegible] الاصحاب [illegible]
[illegible] القاب [illegible] الامراء الکبار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] وزیر اعظم سلطان روم بخدمت نواب گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس ماضی [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] دولت [illegible]
عطارد فطنت قمر طلعت خورشید [illegible] ولایت عجم [illegible] اقبال [illegible]
صاحب تاج و تخت [illegible] عالمیان خورشید [illegible] دولت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] ملک [illegible] الله تعالی [illegible]

کتاب محمد پاشای وزیر اعظم سلطان سلیمان خواندگار بحضرت معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه شاه طهماسب ترکی نوشته شده بود
در تحیات حسنات آیات که مانند خور عیان و ادراک شواهد نفیس دکه ورق صاف و پاک او لوث منشور نواب کامیابی رتبه
فردوس مکانی که در حین محاصره رومیه قلعه دار السلام بغداد دلیر داری حافظ احمد پاشا منشی روم نوشته بود از منشآت بیاض است
حضرت افادت و افاضت مرتبت شرافت و حقایق منقبت حقایق و دقایق آگاه معارف و عوارف اکتساب مجمع المعقول و المنقول
منبع الفروع و الاصول اعلم العلماء المتبحرین افضل الفضلاء المتشرعین وارث علوم الانبیاء و المرسلین سند المحققین مرجع الموحدین ملاذ الاسلام
و المسلمین مقتدی اهل الدین مهتدی الاولی لا زالت ایام افاداته و افاضاته از صنوف تسلیمات و فایحات محبت آیین و
تحیات اکمل عطوفت قرین اتحاف و اهدای داشته مشهود رای شریعت آرا میگرداند که از اوان جلوس میمنت مانوس الی الان
بمقتضای لا خیاج مع الاستصلاح و مضمون خیر مشحون سالم الناس تسلم همت مطلع انوار خجسته آثار و مطلع مهر خورشید منظر صلاح
و استصلاح حال عموم رعایا و سلامت و رفاهیت احوال کافه خلق الله و رعایا بوده در نوامیس الهی مبین و در حکمت علما مبرهن گشته
که در این شاه قانه امری شریف و مطلبی عظیم تر از رعایت اسباب التیام و اتفاق و ائتلاف که ثمره شجره عدالت و علت اکاد بنی آدم و موجب حفظ
نوع و نظام و انتظام عالم است نیست و بر هر فردی از افراد انسانی بقدر طاقت و توانائی در تحصیل این امر خطیر و جلیل سعی موفور و جهد نامحصور واجب
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون علمای اعلام و فقهای ذوی الاحترام که ورثه انبیای عظام و مسند آرای اجتهاد و وارثی و شاهی
بسیار و مشاهده واجب است که در تشیید مبانی این مرام و تاکید مراسم این مهام بالغ وجه و اتم نظام بمدلول کریمه لا خیر فی کثیر من نجویهم
الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس بذل جهد و اهتمام و ایثار ورع نمایند و چون از موقف رحمت الحکم راع و الحکم مسئول عن
رعیته رعایت در رقت رعایا در حق وسعت حق را باکمال امانت حضرت وهاب العطایا در باب شفقت این امر بهم
این مطلب معظم اعلیحضرت پادشاه خلد الله ملکه در بارگاه اسلام پناه نامه اخلاص ختامه مرقوم گشته شرف ارسال یافته و لوازم مصلحت بینی
و صلاح اندیشی و خیرخواهی به کار آلهی و مستلزم معدلت اصلاح ذات البین که صلاح صلحت آیین متضمن صلح و نجاح و کاح دارین است درآن
مصلحت ختامه مندرج و مندمج کرده متوقع است که آنحضرت نیز در تقویه معاقده مؤالفت و تعظیم مناظم معاهدت و مصالحت سعی موفور
مشکور بظهور رسانند و چون الحکم العلما حکام الملوک کلام حقیقت انجام علمای اعلام را در نفوس مقدسه سلاطین عظام و خواقین عالیمقام تأثیری
در قهی تمام میباشد اگر بر برکت انفاس بارکات نوعی نمایند که عموم سکنه طرفین و مومنین و ضعفا و بیچارگان مسلمین جانبین ظل
مراحم و عواطف پادشاهانه از عواصف حوادث زمان مأمول و مصون گردند و غبار فتن و فتور را از روی زمین دور گردانند هر آینه

در دوران

در دوران عدالت بنیان الهی بموجب کریمه الیوم تجزون بما کنتم تعملون از قوادم سعی مشکور حظی موفور و قسطی مبرور بآخرت الرجعات
تا من بهره مند خواهند کردید بیت کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی رساند بخلق خدای متر صد است که بعد الیوم رب بعدکال
خبر من قیاب حلیه برگشته از جانبین قواعد مصالحات و معاهدات و ارکان مصافات و موالات متوعی قشته و استحکام و تحری
تثبت و احکام یابد که دستور العمل اساطین و آداب اماجد اول اعاظم خواقین روی زمین گردد بحث الله الذین امنوا بالقول
الثابت و السلام علیکم الضا منشور نواب کیتی ستان بوزیر اعظم در باب مصالحه از منشآت بیاض است اولا واحرا و ظاهرا و باطنا
جناب والا انصاف معالی اشیاب وزارت و ایالت پناه شوکت و عظمت دستگاه ابهت و صفت اعتبار عالیجاه اسوه الوزراء العظام
قدوه الامراء الفخام مدبر الامور الجمهور بالرای الصایب متمم مهام الانام بالفکر الثاقب مؤتمن الدولة العلیه العالیه عمدة السلطنة البهیه
الجلیله السلطانیه وزیر صافی رای خیرخواه اندیش مشیر ملک آرای مصلحت اندیش صدر مکرم منعم سردار معظم محترم وزیر اعظم رفع الله تعالی شانه
و ضاعف اقباله تعظیمات گوناگون بکرامت مقرون شاهانه و تحیات از حد و حصر افزون پادشاهانه معزز و محترم بوده انکی توجه خاطر خطیر
خورشید مثال همایون ما الحال اعلای مدارج شوکت و اقبال و ارتقای معارج حشمت و اجلال آن دستور جمیده خصال با علی مراتب
کمال معطوف و مصروف شاسته بعد ما اعوانهای رای مصلحت اقتضا که مشتمل خالصه عنوان مصالحه بیان که بمصحوب عمده الاماثل
والاعیان مصطفی آقای الچی که بدرگاه همایون ارسال داشته بود بنظر خجسته اثر درآمده مضامین صدق آیینش که مشعر خیرخواهی جانبین
و مخبر از اصلاح ذات البین بود خاطر نشان اشرف گشت و محمد و خیرخواهی و خیراندیشی آن صدر اعظم اکرم بضمیر خورشید نظیر
همایون ظاهر گردید از آنجا که بفحوای لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس صلح خیر و صلاحست و در بعضی موارد نموده بود
روحت رفع صلاح حرکت چند لازم شده و بعضی امور بظهور رسیده و الا بر عالم السرائر و الضمایر ظاهر است که همواره پیش نهاد همت والا نهمت آن
خاطر خیر اقتضا استراحت رعایا و برایا در دفع موارد نزاع طرفین و اطفای نوایر شور و شین بوده و است و بحر رحمای خالق وا سوده کاه حلایق
مطلع نظر خجسته اثر نموده و سبب برانگیختن شر و رفع آن که باعث انتظام و بازی نظام این امر ممنت فرجام شده و سار و و خیرخواهان و عقلا
و معتمدان و صلاح اندیشان بسلسله جنبانی که بصفات خیرخواهی و مصلحت اندیشی موصوفند لازم است که بواسطه ترفیه حال کافه خلایق
بقرار و واجب الاذعان و آن طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده در سد مواد و کشاکش جدال و رفع اسباب صلح
کوشند و در ترتیب مقدمات اصلاح ذات البین که مرضی رضای الهی و آسایش عجزه و سپاهی و رستگاری دارین و قرب رب العزت
نوعی نمایند که با انقراض زمان از صلاح و تقصان مصون باشد و با مرحبا که در ناموس محافظت ختامه پادشاهی نیک آلتی تحریر یافته اند ارسال

بکمال یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم در انجام و اتمام این مهم خیر اهتمام خواهیم فرمود امارت
و خلافت پناه خلیفة الخلفا را با تفاق مشار الیه با نامه مخالصت ختامه روانه فرمودیم که بعد از ملاقات ارکان این سلسله رفیعه
صفات روانه درگاه عرش اشتباه پادشاهی گردانیده باید که آن صدر اعظم و سردار اکرم همه جهتی محرک سلسله محبت و دوستی
حریص بوده سعی نمایند که این شیوه مرضیه یوما فیوما ساعت بساعت تزاید یافته از فتنه مفسدان همایون باشد امام ... اقبال
مکتوب شاه جناب نعمة الله خان از یکی از نشانات پادشاه بجناب خلافت ماب جلالت انتساب سلطان اعظم اکرم زبدة
السلاطین الامم عیانا للسلطنة والعزة والاقبال علیه الله خان غازی اعزانا ... سررشته دولت و سلطنت از خاندان نبوت و ولایت
بسلاطین عالی مقدار رسیده اگر چه چندگاه بواسطه طغیان خصومت یزید و مروان رجال مختفی گشته بودند الحمد لله تعالی که
کواکب اقبال از جانب محاق زوال درخشیدن پذیرفت و کوس طنطنه دولت و سلطنت از افق غیب بنام نامی خاقان جم سلیمان
مکان علیین آشیان شاه بابا ام انار الله برهانه زدند و تاج کسرای ابتهاج انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بر فرق
فرقدسای آنحضرت نهادند و زبان صدق بیان برجمه علا اکبر ... بمدح این جهانگشا زدند بیت که ... رحم
رسیده نوبت ... عاقبت محمود در اندک فرصتی ممالک عراقین را تحت التصرف در آورده عزیمت خراسان نمود و مملکت
خراسان را حاکمان عادل که حدیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در شان ایشان است که عدل ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة خصوصا در پیش چنان که خراسان مدد مفوض بود که کوشش او در رفع مرج و رعیت پروری بنوعی بوده که مردم ایران
پادشاه مرحوم مغفور سلطان حسین میرزا زیاده مرفه الحال بوده اند بقیه را از روی اختیار جهت مودت چون اعلیحضرت اتباع ...
او ... قدم در الکاء خراسان نهاده دست تطاول بهدم عمارت بگشاده چون این خبر بر رایات نصرت آیات رسید با فوجی از مخصوصان
رکاب ظفر انتساب متوجه ایشان شدیم آنجناب خبر توجه رایات ما شنیده شهر هرات را که ... بسیار کرده بود گذاشته فرار
لا لحاق اختیار نموده بازگشت و دیگر باره که قدم در الکاء خراسان نهادند و دست بر اموال مسلمانان دراز کردند چون این خبر برایات
نصرت آثار رسید با موازی یکصد و سی هزار مرد جرار متوجه ایشان شدیم آنجناب توجه ما را در فیروزکوه معلوم کرده که بار ... جاش
محمدی بکات خراسان طلیعه افروز گشته از آب آمویه عبور نموده دست در دامن سلاطین ماوراء النهر زده از ایشان استمداد و مدد ...
نموده القوم که ... شیبانیه خیال سلطانیه ... رسیده ... هزار مرد جرار گرفته گذر از آب آمویه
عبور نموده ... مقابله و مقاتله واقع شد عاقبت الامر فرار نموده ... بیت ...

ایشان در الکا

١٨

دیں در مکافات ... آن ... هر که در افتاد ... بر افتاد ... بار ... بدر رفت تا با برادر رسد کردن ... همراه بود
رسیدند ... بغایت ... ملتمس گشته بجناب ... آشوب گشته قدم در میدان مردان مستحکم داشته فرار نماید باری
... در لباس ملکی ... و ما ... در معرض ... فلک ... تا که چشم ... کشاده ... خزانه غیب را ... ارباب
عقل ... تا آنچه از ... بر او ... بوده مصارت ... سود ... دست از الکاء خراسان کوتاه سازد و ... الله ...
نماید بیت ... ولیکن ... مذکور ... دوستی ... الشاء ...
حوالی ... نعمة الله خان از یکی ... اعلیحضرت شاه جم جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان نوشته بود ... از نشانات پادشاه ...
نامه نامی و صحیفه گرامی که از جانب سلطنت شعار ... حشمت ... اکتساب ... انتساب ... مرتبت مرزا
شرف ... بوده در زمان خوب ساعت ... سخنانی که ... تقریر نموده بودند مسموع شد انچه در باب ... و ولایت
خراسان ... نوشته بودند واقعی است ... که ... از زمان حضرت رسول صلعم و خلفای راشدین
... در عالم و عالمیان انتظام یافته تغییر نپذیرد و اگر ... در زمان ... در ملت نبوی واقع شود ... اعقاب
در رفع ... کوشیدن بر ما لازم است ... که حضرت خاقان شهید انار الله برهانه شرب شهادت از جام ... مردم ایران
... اهل بدعت و ضلالت گرفتار شده خواه بطوع و خواه بکره ... تشیع ... شده اند ... طبیعت ... شده است
... اسلام ... آینه ... همراهی ... از ... صادق
رجوع بلشکر اسلام کرده همراهی ... معلوم کرده باشند که ... نوع الفاظ ... ایشان بظهور رسیده و ... نفاق
می ورزند و گردن از اطاعت اسلام می پیچند ... که به ایشان عاید میشود ظلم نخواهد بود بیت ظلمها ... همه
عدالت ... ظلم ... وگرنه هرگز در نیت و فعل ما ... اهل اسلام و عدالت ... ملک ... نخواهد بود انما
الاعمال بالنیات امیدی دارم که موافق ... خود در جواب دیگر نوشته بودند که ... با وجودی که از ... واقع شده
... سلطنت خراسان کرده اند خود معلوم دارند که شوکت لشکر اسلام را ... ایشان ... چنانچه ... گفته
بیت ... از ... شده ... نشسته ... کرده ... بعد از ... لشکریان ...
لشکر اسلام این فرصت غنیمت دانسته ... اموال و اسباب ایشان ... که ... ماندند ... بحسب
تقدیر این نوع صورتی دست داده ... بیت ... که ... است که ...

درازدست و چوب را دو سراست در غزوهٔ احد که دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شد بعد از ان جنگ فتح و نصرت
نصیب اهل اسلام گشت اگر قتال با آنحضرت را هم بدان حضرت مرافقت شود و بعد از ان فتحها و نصرتها دست دهد عجبی نباشد ملاحان
بحار اسلام جهت آن کشتی شوق داده بحر عمیق انداخته اند صدف عقد در دست آورند تا لؤلؤ شهوار بدست نیارند آرام نگیرند و بدین
قدر ضرر و نقصان ظاهری های بست از معارکه بر داکی جرات پس نخواهند کشید بیت تا آن در یکانه نیفتد بدام ما ما بجود ساحل
بحار ساحلی نمیکشیم اما این نوبت چه شد لشکر اسلام این قضیه واقع شد از عنایت سبحانه امید میداریم که درین دفعه ملا فتح
که نشسته شده مقصود حصول شود چنانکه گفته اند بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت دایما یکسان نباشد کار دوران غم مخور این شود نومید چون واقف نه از سر غیب باشد
اندرین ره بارهای نهان غم مخور حضرت حق سبحانه و تعالی در حق اهل اسلام این نوع شهادت بسیار کرده است و مکرر ابیات نوشته بودند
بری را اکرم ملطف الله و هم شام و نیز از السنه مضمون الفال علی ما جری به ذکر و انه لشه مضمون این است که الامور
مرهونة باوقاتها چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام شود ما لا اثر از آن جسم توقع داریم دیگر نوشته بودند بیت
همه سر شیران بروار نیای که از عزت شیران لحنیم خاکی معنی با وجود حصول مدعا دار السلطنهٔ هرات که آتش و نور و گلخن خلاف
مضمون این بیت است اگر صاحب وقوف منشه از مردمی که میاید بپرسند که در جنگ که کفار غلبه کرده حضرت رسول صلعم
از مکه معظمه هجرت کرده و جهاد و ثغار میکردند در ان زمان ظفر کرده از برای خاطر اهل تعصب مصلحت نیست جمعیت
لشکر در هرات بودن صلاح نه بجهت آن درین شهر بکار آن گوشه چنانکه گفته اند نظم تا کاه غافلی قضا از ملا از کجا شد ز طعنه
عاقل که علاج از قضا کرد ثمره کزفت از سبب سبب اتحاد و اخیر البشر که به شرب جرا اگر کجا و حضرت امیر المومنین ع در کلام درر
خود درین مضمون شعر ای من الموت افر یوم لا قدر او یوم قدر با وجود این معنی در غزوهٔ احد ترک مکان کردیم
الحمد لله که این هجرت بالطریق سنت حضرت رسول صلعم واقع شد و این امر هر کسی که بناطق میکند طعن او رسول خدا عاید میشود
پس مطعون داشتن این امر کمال جهالت دیگر مذکور بود که در وقتی که ما در این بود در هرات چنان معاش کرده بود که مردم
زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا را فراموش کرده بودند آیا در زمان مرحوم مذکور مدارس و خوانق بدین اسلوب بوده که زنان
و معابد را طویله اسبان و خران بلکه مبرز هم کرده بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوبها را برده بودند و اکثر
معابد و مساجد را طویله اسبان و شتران و مقصد ساخته بودند بلکه که بیاد ام نمود در شهر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا

شاه مرز

١٦

بقاع خیرات گوشیده اخلاط خلایق و ستوران را از مسجد و معبد بیرون آورده و مدرسان و طلبه و خادمان معین کرده ایشان
ساختیم حسن معاش و روش از همین معلوم است دیگر نوشته بودند مصراع که زیر اهل طغیان چه رکن ای عزیز من بحضرت ولی
الوجود روشن است که هر گز راضی نشیم و رضا نبدهیم که مومنی از لشکر ما بنقصانی رسد اگر بغفلت و سهو واقع شده باشد که
مطلع نشده باشیم مضمون کریمه و لا تزر وازرة وزر اخری معاف خواهیم بود بعد از اطلاع اگر عذر رسی نکرده باشیم در دست
ما است دیگر نوشته بودند که ما از آل عبا هر که در اعتقاد راسخ باشد هر که مومن و مسلمان است دامن کتاب آخرت دارد و محب اصحاب
کبار حضرت رسول صلعم از دست نمیدهد و حضرت امیر المومنین ع از آن نیکو است اولاد و احفاد ایشان مخالفت کردن
در معادل از دیانت و اسلام دور است ما بدان طبقه که طغیان ... و حاله داریم که مذهب و ملت پدران گذاشته خود را تابع بدعت
و ضلالت شیطان شده طریق حق را برطرف کرده رفض و تشیع شعار کرده اند با وجود آنکه سنیان کرده گشتیم کفر است
این کفر را شعار خود ساخته دم از ولا وی آن بزرگوار میزنند مضمون لیس من اهلک حضرت مرتضی علیه السلام از آن نوع مراد است
بیت فرزند خوشست اگر خلف راه شود با خلف ابود تلف با شد فرزند بسیم طمع کنیم شد ریح بدرسد بیخت با از حالش مخبر صادق
در کلام مجید خود فرموده و خبر میدهد و نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و لا یتساءلون در روز جزا پیش از عمل خواهد بود و از نسب و لقب
نخواهد بود و دیگر ایشان دعوی فرزندی حضرت صلعم میکنند از او بیرون میشد فرزندان آن بزرگوار هستند با نیستند چون دعوی فرزندی
میکنند حضرت مرتضی علیه السلام گفته که هر که بدرکس دیگر را که بهشت و به را او نمود باشد اهل بهشت در بیع اند و اگر فرزند حضرت رسول ص
اند این بزرگوار کدام مرده را از گور برآورده و سوخته اند و چه کس را آتش زده شده در گوش او حلقه انداخته علیقه اسلام ساخته
و کدام ناپاک بی نماز حاکش را در عمر خود رکعت نماز نگذارده ترا ساخته مقبول خود کرده اند و کدام کس را فرموده که ما را
سجده کن حضرت مرتضی علیه السلام فرموده اند که اگر سجده بغیر از خدای تعالی روا می بود ضعفا را امر میفرمودم که شوهران خود را سجده کنند پس محقق شد
که سجده کردن بغیر از خدای تعالی روا نبوده دیگر این افعال مذکوره بالا از انصاف و سلسلهٔ ایشان با وجود این مقدار
قباحت نما موعظه بعمل آمد اکنون لباس حق دراکسیر گریبان کنند حضرت مرتضی علیه السلام آن نوع بزرگواری بود که با صحاب
کبار بیعت کرده در عقب ایشان نماز گذارده و تابع ایشان بوده بعد از فوت آن بزرگواران مدت دیگر آنحضرت خلیفهٔ برحق بود
اگر میدانستند که آن بزرگواران باطل بوده نعش ایشان را در پهلوی رسول که ... و اصحاب بوده اند هر گز ایشان مخالفت نکرد
و دیگر نقل شاه جهان مرحوم تحقیق را چنین شنیده ایم که مرد غوری سنت و جماعت بود باز جبر عظیم در دست میبود که شانه رد شد

مرشدی عمر را بایعید و در روش بدرکبار پس اولاد آنحضرت و غیر ایشان کجا شود چنانکه گفته اند بیت شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر
چه می مانی بگو و جای دیگر گفته اند بیت از ان که بد اصل و بد ذات و حاش دیر آمد و آسیح گواهی حق فعالش هر آنکه هرکس که تابع
بدعت و ضلالت شود مضمون الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا کرد و عبرت باید گرفت بیت درس ائمه طوطی صفت و تشبیه
دیگر توقف ها در ولایت مرو که جهت آن بود که عالیحضرت سلطان مکان با جمیع سلاطین خواقین ماورای تاشکند و سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان
و حصار شادمان و بلخ و غرجستان با لشکر عظیم ایشان متوجه بودند مکاتبات و مراسلات مبالغه هرچه تمامتر فرستاده بودند که بشرف
شرف دولت غزا مشرف خواهیم شد با عساکر نصرت مآثر حرکت را موقوف داریم که این دولت محروم نمانیم در این ایام
حضرات بجمعیت کل نزول اجلال فرموده اند پی قضای الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد هستیم انشاء الله تعالی هر آینه کسانی که مخالفت
شریعت نبوی و پیروی بدعت و ضلالت نموده اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان فرموده اند بیت هرکس که بعناد در
دین آرد پا وقت زکوة رخ بیش چون آرد موجب صد گرد و رجا جهان رخ در روش زرک زیا چین آرد هرکه کر روش شما
موافق روش آن بزرگواران مسعود باد انشاء الله محاربه و مناقشه نمی بود این زمان که طریق سنیه بر طرف گردد و رفع و دفع آن بر اولا
و لازم است بیت مرا که با تو همه تعصب است برای جاه نباشد تعصب از دین است ان آثارنا تدل علی حالنا بادام و السلام
مکتوب سلطان سلیمان خواندکار روم که بجای ایشان و سیتین اتمام بأعلیحضرت شاه جمجاه شاه طهماسب نوشته بود در باب سلطان بایزید پسرش
که بدرگاه والا آمده بود مسمی بی نام پادشاه عالم پرعش و حسن اقا یدچی باشی فرستاده بود در بشارت است که بر بنا نوشته بود
اعلیحضرت فلک رفعت خورشید منزلت بهرام صولت عطارد فطنت برجیس سعادت ماه طلعت عالیجاه سعادت انتساب جلالت
اکتساب جمشید حشمت افسر خسرو والا گهر دارای فریدون دستگاه فریدون دار اسکندر مآب مجمع آیات مفاخر شهریاری مهبط انوار جهان
جهانداری واسطه طلوع امن و امان وسیله قواعد آثار عدل و احسان مظهر تأییدات ربانی آیت توفیقات سبحانی المؤید بتأیید
الملک الاله المتوکل الی الله الملک المستعان سلطان شاه طهماسب شاه همیشه بر افراز رایات جلاله مرفوعه الی قبة السماک
و آیات شوکته مثبوتة علی صفحات الافلاک صفایح شرایف دعوات نجات که نتایج اخلاص و طرایف لطایف لا کاسه فنون اختصاص
خطبه صلح نامچه سلاطین ائمه بزرگ که بر بکام مرقوم شد بود الحمد لله الذی رفع اعلام الاسلام الی اعلی مقام و جعل السلاطین مرفعه فی ظل
حمایة السلاطین الذین قلوبهم بالایمان و شرح صدورهم باجرا الشریعة و الاحکام و خص بایدیهم از نه صلاح امور الانام و قطع
سلسلة الفساد و العناد بسیف سوی الصلاح من البهام من الخواص و العوام و الصلوة و السلام علی اشرف الخلق و اکمل الخلق سیدنا و نبینا محمد

محمد المبعوث

محمد المبعوث بالوحی و الالهام و علی آله و اصحابه الکرام بعد از حمد و سپاس خدا و درود بی قیاس بر رسول مجتبی باعث بر تحریر و تسطیر این حروف
صلح انجام و موجب تقریر و تذکیر کلام خیر انجام در القاب سلاطین عظام بیت منشدکرامات عالی و مقصد الهامات متعالی از اوج سریر خلافت
عظمی باعث رایات و لوای رایت کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان بر سر قوانین نصفت و عدالت مرتب ارایش
عظمت و جلالت مربع رافت و جهان مورد انوار علم و عرفان از بدر ارصفوت و صفا بحر امواج فتوت و وفا حق گزین حقیقت شاهان
کثرت آیین و خدت ایشان ها و شاه در وش لطف با و شاه خطاب حق برای نظام دین و دنیا بخشند بها و صورت و معنی گره اسرار
ابدی و از لمعات ارصاد اصطرلاب حکمت علمی و عملی فروع جهان کو هر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر های آسمان ها لا اوج مهد روزی عارض
صورت مکتوب که از جانب نواب کیتی ستان شاه عباس ماضی بخواندکار روم مرقوم کرده بود از نشا بیابان است بواضح باشد
بسم الله الرحمن الرحیم و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم افتتاح سخن ان به که گنند اهل کمال بثنای ملک الملک خدای متعالی
دیباچه صحایف دین و دولت و عنوان جراید ملک و ملت که زیور تکریم و لقد کرمنا بنی آدم مزین و بحلیه تخصیص و علم الانسان مالم یعلم
محلی تواند بود حمد و ستایش مالک الملکی جل شأنه که جهت انتظام امور عالم و انجام مهام بنی آدم ارکان حدود و حدود قایم نحو و سلاطین
نامدار بود ای ان لله عبادا اختصهم لمصالح الخلق استحکام داده بتعالید اختیار را در کف قدرت کامله لیقضی الله امرا کان مفعولا نهاد و شکر
و نیایش خدا و ندکاری است که بنیاد نظام امور را بتالیف قلوب خواقین کامکار مقتضی تألف من قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا انتظام بخشید
ابواب فوز و فلاح مفتاح یحبهم و یحبونه بر روی خلایق گشاد خدایی که شاهان باتخت و تاج سجودش زنند از سر احتیاج عطای
جوسس بری از رمالها اجزاله دالملک و الکرما سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و صلوات نامیات و تحیات طیبات زیور بند
منور روضه مطهر شاهنشاه کشور رسالت شهریار عرصه جلالت باعث ایجاد عالم مقصود وجود بنی آدم زینت افزای عرصه خاک مصدوقه
لولاک لما خلقت الافلاک صاحب لوای انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا مورد کریمه و ما ینطق عن الهوی مظهر کرامت قاب قوسین
او ادنی خاتم النبیین که فخر آدم آمد مقصود وجود هر دو عالم آمد ز دیباچه شرف نامه نامی وجود داری شرف نامه خاتم انبیا
صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین و اصحابه المنتجبین و احبابه المنتجبین الذی نزل فیهم محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار صلوة
دائمة الی یوم القرار علی الخصوص سلطان سریر ولایت و امامت شهسوار مضمار خلافت و کرامت صدرنشین بارگاه اصطفا مسند
آرای ایوان لافتی عارج معارج لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا دارا انا مدینة العلم و علی بابها اعنی قایل کلام در ر انتظام سلونی عما دون
العرش علی ابن ابی طالب الهاشمی که بود سواد منقبتش بر بیاض دیده حور سلام الله علیه و علی اولاده المعصومین اما بعد چون بعد صحایف اتحاد

فیمابین سلاطین کامکار و خواقین ذوی الاقتدار موجب استحکام بنیان دوستی و وفاق و باعث تشیید مراسم موالفت و حسن اتفاق است
لهذا الوف دعوات و تحیات صداقت آیین و صنوف تسلیمات زکیات مخالصت قرین که از روایح فوایحش دماغ روحانیان معطر
و از فروغ لمعاتش ساحت قلوب جهانیان منور گردد با تواصل وداد و توالی اتحاد همعنان و واصل درگاه ادنی لما جاده علیه الله قبوله احرا عظما
رفیع معلی اعلیحضرت فلک رفعت ملک صفوت ثریا منزلت کیوان مرتبت بهرام صولت مشتری خاصیت ناهید بهجت سلیمان سطوت جمشید حشمت
سکندر شکوه دارا گروه سپهر اقتدار گردون اقتدار پادشاه والاجاه فریدون بارگاه سلطان سلاطین کامکار اعاظم خواقین عالی مقدار عالم ساز
اسلام هادم قواعد ضنام محیی مراسم اقبال نهال چمن آرای حدایق دولت و جلال نوباوه بوستان عظمت و اقبال رفعت افزای
سریر معدلت و کامکاری رونق بخش اورنگ جلالت و جهانداری شاهی که زمانه ایمن دولتش آفاق گرفته سرادق حشمت
اوست مراوح سپهر نور ماه و خورشید ذروه چتر آسمان رفعت اوست عالی منزلتی که رشحات سحاب کرمش زینت بخش بهار
جهان است و قطرات امطار معدلتش طراوت افزای گلشن جهان جالس مجلس جهانداری و جهانبانی فارس میدان کامکاری گلزار
نقاده دودمان سلیمانی چراغ افروز خاندان عثمانی سلطان سویه کامکار خسرو جم قدر فلک اقتدار سلطان البرین و خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان المؤید بتاییدات الله بن عبد الله
الملک المنان لا زالت سرادقات دولته و عظمته مرفوعة علی مفارق اهل الاسلام و مارحت خیام شوکته مشیده بالاوتاد الخلود
والدوام نثار و ایثار میگردانند و الحمد لله و المنه که بسابقه عنایات ازلی و میامن توجه و التفات عام و کرمت آن شهریار کامکار سپهر مقام
غمام طوایف اسلام مواد فتنه و فتور بالکلیه رفع شده و لوامع انوار اختر گیتی فروز مصادقت و یکتادلی تابان و انوار شاهنشاهی
آن کالبرق اللامع والبدر الساطع بر ساحت احوال جهانیان درخشان است و عالمیان در مهاد امن و امان غنوده و مرفه الحال و فارغ البال
دوران آسوده و فارغ البال در عالم آسایش است و دولت ارجمند و اعتلای سلطنت ابد پیوند مشغول دعا و ثنا همواره
از ارتفاع لوای جهانداری و ازدیاد شکوه جلالت و کامکاری آن شاهزاده دودمان سلطنت و شهریاری بوده است به تخصیص درین ایام میمنت
و خجسته انجام که رفعت پناه کمال الدین فلان بیک که در رسم رسالت بیان سر ... شاهی وسیله فلک فرسای شاهنشاهی فرستاده بود
از آن آستان سعادت نشان عود نمود چنین تقریر کرد که آن اعلیحضرت ... سپاه بر جبین کرده و جاه ... الله
در سنوات اخروی و معاودت ... ملت حنیفی متوجه دفع و رفع کفار و قلع و قمع
طوایف ضلالت شعار شده ... اعلام جهاد

و فاتحه مفتوحه ... اند آبا و کرام محاسن اعلی ... تحیات ... ائمه الطاهرین توسل جسته ... فتح و نصرت
آن شهریار ... عرصه جهاد ... قیام مینموده ... عمل نموده ... صادق
عزمت ... نموده ایم که ... سادات و صلحا و اتقیا ... حضرت امام مفترض الطاعه و واجب العصمه
کرم ... دعا ... عالم بالا ... حضرت ثریا منزلت ... ارواح
پرفتوح آن امام معصوم استمداد همت کرده فتح و فیروزی لشکر اسلام و نگونساری اصحاب کفره ظلام مسئلت نماییم و همچنین در کل این
دیار ... کرده ایم که زهاد و عباد ... تقصیر ... که این ادعیه از کلک
اجابت ... استجب لکم رقم قبول ... نصرکم الله فلا غالب لکم فتح و نصرت قرین روزگار خجسته آثار ... اسلام
... اصحاب کفر ... جامیان ... علیحضرت
سلطان منزلت ... نصرت ... سلطنت عثمانی ... سلیمان ... باعدای دین ...
... ان شاء الله تعالی ...
خجسته آثار همایون ... تهنیت و مبارکی ... مصادقت و مخالصت رفعت شعار ...
... که از ... معتمدان این دودمان ... آستان سعادت ... فرستادیم که بوسیله ... اوراق
جاه و جلال سعادت ... اقبال ... از جانب ... اظهار تحیت نماید
و بعد از ادای مراسم وداد و حسن عقیدت و اتحاد ... مکارم و اشفاق آن اعلیحضرت والا رتبت سلیمان
جاه ... محبت و دوستی ... عواطف و الطاف شاهنشاهی ... گونه خدمتی ... در این
دیار ... یکانگی و اتحاد اعلام نموده ... آن ... اخلاص و محبت تقدیم یابد ... باد
... همواره آفتاب دولت عالم آرا ... فلک ... سعادت طالع ... باد و رب العباد و السلام و الاکرام
و خلاص ... شاه ... به ترکی بوده است اول آن چون فارسی بوده در اینجا
همواره تا شهریار سپهر ... اختر ... کواکب ثابت و سیارات بروج ... العاب مهر ...
و سپهر ... فلک رفعت گردون ... سعادت ... سعادت خسرو عالی تبار ... برج شرف و سعادت
صدف ... همایون اثر رفعت افزای تختگاه عجم ... ممالک جم ... خورشید علم ... فراز آسمان کرم

نوفه

آتش نهاد و دودمان ستم کل گلزار شاهی سرسبز و از بوستان شاهنشاهی کسری ارکان نوشیروان با رنگ مهر فسر مهر خسرو انجم حشم دارا علم بارگاه
عالم پناه کرم دستگاه شهنشاه فلک بارگاه ستاره سپاه نقاوه دودمان سلاطین عثمانی خلاصه صدرنشینان سریر کشورستانی سلطان سلاطین
روی زمین ظل الله فی الارضین ادام الله تعالی ایام سلطنته الی یوم الدین مکتوب نواب گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح قندهار که جلیل افا
ده است من منشآت السلطنه ریک منشی علیه الرحمه غفران الله تعالی از منشآت بیاض است که در این کتاب مرقوم گردیده است و الله
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر بنام خدایی که توفیق ارادت دل زنده و نور تحقیق ارادت خدایی که
کشاهان بلخت و تاج سحر و شش نه از سر ابتهاج حمد بی حد و قیاس و ستایش بعید و اقتباس لایق و سزاوار خداوند کاری است که زنگ ظلام
شرک را بصیقل تیغ جهاد در بلاد ضمیمه روزگار زدوده و عرصه جهان را بحلیه تحمید و تمجید وحده لا شریک له بیاراسته و وجود خلایق الجود سلاطین
نامدار و خواقین معدلت شعار را به انوار وحدت ازلی واسطه امن و امان و رابطه استحکام قلوب بانتظام احوال جهانیان گردانیده خاصه
باستعانت آن گروه والا شکوه را از نور السلطان العادل ظل الله آراسته و درود و تحیت بر روضه مقدس و مرقد معطر سرور
انبیا و رسل سید الکل فی الکل قاب عالم افروز امام الوری بدر منیر برج بطحا عارج معراج تقدس و کریم خلوت سرای قاب قوسین او ادنی
عرش مقامی که پایه رفعت و برتری بر تارک سماوات سائیده و فرخنده کلامی که مراتب علیای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی از حق باولین و آخرین منفرد و ممتاز کرده یعنی حبیب حضرت رب العالمین صاحب طغرای کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین خاتم
النبیین صلی الله علی نبی الرحمه و شفیع الامه کاشف الغمه خواجه کافه ملت راه نمای فروغ طلعت دست دستگاری خلق هر دو جهان
روز محشر رفیق رحمت اوست الصلوه و السلام الی یوم الدین و علی آله و عترته الطاهرین و اصحابه الغایرین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی
سبیل الله و رسوله علی الخصوص سید در صف اسرار جریده واقفی مصداق کریمه هل اتی فارس مضمار جهاد ماحی آثار شرک و عناد کاشف
اسرار لوکشف الغطا صاحب لوای من کنت مولاه فعلی مولاه معزز باعزاز اللهم وال من والاه و عاد من عاداه کاجری بلسان النبی
شعر علی حبه جنه قسیم النار و الجنه وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنه سلام الله علیه و آله الطاهرین و بعد محمد و الخلف تحیات
قرین که چون نسیم عنبر شمیم باغ جنان از جنب یمن اویس قرن عاجا علیه الله در رهد بزان ایه وصحف هدایای تسلیمات و ثنایات صادقات
که از شمیم آن تازه گلهای ریاض جنت و دلارا گشته فراید موقع اقبال و موقف اجلال اعنی ساحت جاه و جلال و سده سنیه فلک
تمثال اعلیحضرت فلک رفعت زمان منزلت بهرام صولت عطارد فطنت سلیمان حشمت سکندر آیین پادشاه جم قدر کوه تمکین رضیع برج
دولت کامکاری مشتری اوج سعادت و بختیاری خورشید آسمان سلطنت و اقبال ماه تابان سپهر عظمت و جلال سلطان فلک قدر

اوشن

کشورستان خسرو دارا رای فریدون نشان زبده رفش فلک کمر پایه چتر رفعتش سپهر برین سایه گل تازه از باغ اقبال و بخت بهین میوه
خسروانی درخت مسند آرای بارگاه معدلت و جهانبانی و فرازنده تخت فرورکت کامرانی چراغ افروز دودمان عثمانی غنچه غیرت
نخل جاه و بالش شهریاری نونهال حدیقه جهانداری سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ماحی آثار الجور و الطغیان
المؤید بتاییدات الملک المنان السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شمال السلطنه و الشوکه و العظمه و الجلاله
و النصفه و المعدله و المکرمه و الشفقه و العزه و الاحسان سلطان عثمان خان بن سلطان احمد خان لا زال مؤیدا بتاییدات الازلیه و موفقا
بتوفیقات السرمدیه نثار و ایثار میگردانند علم الله تعالی و کفی به شهیدا که اکمل خاصه مهر گزین این محب صادق الوداد متعلق از دیاد جاه
و جلال و مستدعی افزونی عمر و دولت و کامرانی آن صاحب اقبال است و بنای مؤالفت و وداد و ارکان شدید الپیمان خلت
و اتحاد که فیمابین کمیع سه استحکام یافته نوعی در ضمیر محبت پاسخ ثبات و رسوخ دارد که بعون الله تعالی دست انصراف زمان و حوادث
دوران بدان اساس راه نیابد و بحمد الله ثم بحمد الله که لوای مرفوع رای عالم آرا و مشهود ضمیر منیر خورشید ضیا میگردانند که قبل از این بنا بر رابطه
صداقت و دوستی و ضوابط اتحاد و یگانگی و احراز مثوبات غزا و کلا منویات اعلاء شعار فرموده بودیم که هر گاه مجاهدان معرکه جهاد نیران
و حب الاوطان و جاهدوا فی سبیل الله مراسم غزا و جهاد اقدام نمایند اعلام فرمایند که جمعی از جنود ظفر ورود قزلباس را تعیین
نماییم که رفیق عساکر فیروزی مآثر اسلام بوده در سلک ایشان بلوازم جهاد قیام نمایند که مایه مرافقت و دوستی آن سلطان
سلاطین نشان از ثواب غزا بهره مند باشیم درین مدت از طرف قرین الشرف ایشان ایمائی نشده محض بلا اشتباه در وقتی که خبر توجه آن
اعلیحضرت سلیمان منزلت را بجانب فرنگ استماع نمودیم نظام خلت آثار رسانید که سپاه اسلام پادشاه پرتگال بنا بر عناد اسلام و غیرت هم
کیشی از راه دریا امداد فرنگیه نمایند امام قلی خان بیگلربیگی فارس را با امرا و تابینان بر سر جزیره هرموز و تسخیر آن دیار که در تصرف فرنگیه
پرتگالیه بود فرستادیم که آن گروه کیش را این مشغله پیش آمده در مقام امداد فرنگیه نتوانسته شد که هم آوازه وفاق و اتفاق اهل اسلام
و مرافقت و دوستی با ایشان اعلیحضرت را با تمام رسیده باشد آن فتنه ضاله اشرار را که موجب انکسار قلوب آن گروه بی دین گردد و هم ما را
از ثواب غزا و جهاد بهره بوده باشد و خود موضعی که قبل از این در ظل ها به مصادقت امن شعار نموده بودیم از راه عراقین شده و ج
مملکت قندهار و زمین داور از زمان شاه جنت مکان شاه بابام انار الله برهانه ملک موروث ما بیان دودمان والا بوده و چند گاه است
که بحسب اقتضای زمان و حوادث دوران تصرف منوبان سلسله علیه گورکانیه فرمان روای هندوستان در آمده بود و مدار مراعات جانب
دوستی که فیمابین ما و آن سلسله علیه واقع است گرفتن آن از عهده بتعویق انداخته بتانی و تحمل میگذرانیدیم و ایلچیان که از طرفین آمد و شد

منیوده اخبار دادن با ثواب نموده‌ایم که مبادا امری منافی دوستی بظهور رسد دار الطرف شغال [illegible] لهذا تسخیر او لات [illegible]
همت لازم گشته عثمان عزیمت مدان صوب از حرکت آمده و چند روزی با امرای قندهار که مدان سلسله منسوب بودند در انمودیم که شاید در لات
فرود و در من طریق امن و سلامت اختیار نموده از مخاصمت و جدال احتراز نمایند الحاجت در لجاج و عناد اصرار نموده در مقام قلعه داری شدند با
عساکر منصوره را محاصره قلعه مامور گردانیدیم و در عرض مدت دو روز تزلزل در ارکان بروج و باره انداخته کار بر محصوران چنان تنگ شد
که دیگر قدرت مصادره قلعه داری نیافته شفاعت گشته استمداد و ابرام و الزام از این جانب نیز ایلچی دوستی منظور داشته الحاجت را مروت
جبلی امان داده از اهل سنت و سختگاهی کردانیدیم عبد العزیز خان که از امرای بزرگ ان سلسله و حاکم قندهار بود با بسیار امرای جغتای بیرون آمده
قرین اعزاز و احترام سالما غانما رخصت ولایت هند و هندستان یافته روانه شدند مملکت قندهار و زمینداور و توابع که قلاع متین از آن
میمنت سلطان سلاطین نشان تصرف در آمده در حینی که تسخیر ولایت مذکور مشغول بودیم از جانب بکلربیگی و امرای فارس که بر سر هرموز رفته
بودند خبر رسید که بمن الطاف الهی و قوه قاهره جنود اسلام قلعه هرموز و سایر بنادر آن بحیطه تسخیر و تصرف در آمده جمعی کثیر از فرنگیه پرتگاله و دیگر
طایفه کفره بروجی بسیر در دستگیر شده اند و چندین بزرگ دغراب و کلیهای بزرگ که در روی دریا مملو از توپ و آلات حرب و قتال بودند
در آمده و آثار کفر و ظلام از آن ولایت محو کرده چون این فتوحات را ازین موهبت و دوستی و توجهات باطنی آن اعلیحضرت و الا مرتبت
میدانیم لازم بود که باعلام این حالات مجمله و قواعد مصافات و مصادقت کردیم لهذا عمده الاماثل و الاقران جلبی آقا را بجانب سرعت
تعطیر خاقانی فرستادیم امید که بهمه این سلطان غزا امشه عدالت اندیشه را عادی این تمیمین دگر و خانه امید بی مطهر و منصور اشتر چون غرض که
قواعد اخلاص رشته مبانی اختصاص بود بزودی بمصحوب گشته ما جعشار رفت تا جهان است غرو خاک با عالم آسوده در پناه حرمت با دوام والسلام
خلاص نامه سلطنت پناه نذر محمد خان ازبک پادشاه ماورالنهر بخدمت نواب گیتی ستانی فردوس مکانی شاه عباس ماضی انار الله برهانه
تا اوراق حکمت الهی صحایف لطایف اوراق طباق این مغمس سبع شداد و ازاجزای سبع آبای سبع علوی بنقوش خطوط شعاعی نقطه کواکب
سیار و ثواقب ثوابت زرنگار علی تعاقب اللیل و النهار زینت و زیب بخشیده که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و خیاط قدرت ربانی
جرم نورافروز ماه سیمین را چون تکمه زرین بر گریبان قبای فیروزه این سپهر اطلس بوزن احتیاط در رشته ارتباط بر دوخته که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم صفحه روزنامه گردون و صحیفه روزگار بوقلمون از رقم اعدلوا هو اقرب للتقوی متحرر نشیم درعالی مراتب ارزان است و هر فرد روحانی
بلباس هیولانی آشنائی بیرنگ بر ازل است تا سررشته عدالت بید مصادقت این اشیا و بطه عقد تصادف در تناسب گرده از آنکه حکمت
بالغه الهی اقتضای اولوالامری نموده که از نهفت عدل و اعتدال منزل بشر خیرات و برات ضبط ممالک و امکان ملک تعمیر بلاد و ترفیه عباد درعایت
ایالت

رعیت و حمایت برایا مربوط رابطه خلاق و منوط ضابطه عدالت او باشد شکرانه این موهبات بکمال اثر گزاری آن عطیات امری لا انفصال
در رفع حال فقرا و ضعفا که ودایع بدایع داد ار مراد اوزند خواه بعدو ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما مهود سخن خسرو خورشید نیر کیمیا اثر گردان
رفیع بهرام صولت جمشید مکنت طراز کسوت فرمانروائی نگین خاتم کشورکشائی صاعد مصاعد بهجت و جلال عارج معارج اقبال و کمال حمجاه انجم
سپاه مهر سپهر دولت و اقبال بهر کر حشمت و استقلال نقاوه دودمان سلاطین صاحب رای خلاصه خاندان خواقین کشورگشائی نیال السماء
والسعاده و الشوکه والرافه و العز و الاساس شاه عباس که اسطرلاب دقایق طلوع حقایق و آینه جهان نمای سکندری است انکه مدنی است
و عهدیست لعبه که صورت مصادقت و آشنائی در مرات ضمیر جلوه نمایان چه آوازه عدالت و نیک خواهی کارنمایان جم فرمان بابلیان بسیط زمین را
محیط است تا مهندس پرس کار آگاه بارگاه کبریائی از اساس این امر کار را بار تا داعیه مصادقت دار نباط استحکام داده خیاط ازلی
بر دانه قبای بقای امری و جبه لقای سرمدی که از رشته مودت الیتیام بر زرقه رتبه القامت قبائی عهد و جبه ما از ابهم خرد کرا در دار فرموده
ایالت برفتح ابواب مودت و موالات توجه و مصافات رضامیدارد که صورت مقصود در خاطر دریا تقاطر خلاف مکانی برده حسن
روی نموده مرغوب طبع و قیاد و بقبول ذهن نقاد آن کامیاب گردد چه نشئه نیم بوارق نوازق عدالت و خیرخواهی کارنمایان جم فرمان چون سطوع نور
عرفان از مطالع وجدان بصرآن آرب الطاس مفهود از سوانح است صادر در ازین عهد که کاد که بعضی از کاشتکاران جلد و بگار
که قرب یافته بودند بعضی از کاشتکاران بخارا که در ان نواحی اند مخاصمت و معارضت آنچه در صدد و لغو و غارت گردیدند بقطعه این نزاع
مرجب برنادر احوال رعایا طرفین بود و دفع آن فساد را خواهش آشنائی ضمیر تقویت مودت نفس است که چون این رساله اعتقاد و نقول کسب از
یکدیگر در رفع و دفع آن خاطر عاطر را رغبت نمائی خواهد باشد هر صورتی که در حصول این مقصود که خیریت فقرات و در مرات ضمیر جلوه کند احسن صور
خواهد بود امارت شاد و امالت اشباه پند با را از ما فرد این حرکت گردانیده شد درجا و آن نیست که خاتمه این ار تباط اللهم اختم بالخیر و الظفر
مضبوط گرده صدر الکات جلد قرنا مدار نقض و کمالات جلالت و کامکار بنام نامی قزین باد بالنون و الصاد و ملطفه نواب المبیر ستانی فردوس مکانی
شاه عباس ماضی که بمقر بیرون دقوم نموده اند از شاه [illegible] اما بعد در اوراد این صحیفه که وسیط لعقد گرامی بسیعه بر روی نشت آهی
که بساط احکام ماه تا ماهی است ای مکای طلمکده حرمت باینه و وانمون دریر جهار آمید و بمرج حمل بر لم نشست و خسرو خاوران بخت برنهاد سر
ثرایه عبای از بغه در برتاج دولت ارکان اجم بر برسر بت و صغیر عادل از طرف بتیع جوان غیر حج ابلیع در بعد لبخت باده و منزل نرل
عیش نشاط بتبلیغ رسالت نفع ما از ازل آلیک اخبار داعیه یموده چه اشرف قبال العبی مکفی خلد بر بسته از بیسا قدوم فروردین نوبهار
اردی بهشت تیمود و حفظ تعطف بسایه جهان طل الشمس زبان بر لطف و مصالحت و محنوی ارکال اف و ثقف کشن از طرفین رسید از گلعکا

سعادت صلاح آیین آن که رسیده جزو خرده بین بوهر نکته ازان چون نقطه عقل اول بر عنوان استهلال خرمی و اقبال بود در مصحف که در باب فصل بیان
یافته بود سطح نظر کیفی کرده او اعمال تصویر شده اولا آنچه در باب تهنیه اساس خیر اقتباس الغیب وداد بود در عنوان که صراط مستقیم صحیح و صلاح
که باب الابواب فلاح و نجاح جمهور انام و کافه خاص و عام همان است مرقوم قلم حکمت رقم منشیان فصاحت بیان شده بود در موقع حرفی شریف
نزول یافت چه دیده وران روی انفس و آفاق که غشاوه غفلت از بصر بصیرت دور داشته اند بدیاری کمیای اکسیر انکشاف غطا رک
خبر که الیوم حدید بر کف استبصار سرار است تعالی الله و بعین الیقین دانسته و نشر ارزوی کتاب وجود نسخه آفرینش خوانده و فهمیده اند
که چون شعشعه ظهور وحدت کزین حلوت سرای کان ایم کنز مستسیی در روزنه تکاپو جمع لاحقت تجرز فرق علم افراخته رایت
الکل که لا اعرف خیط اشعاع برزد از حجت و معیار حکمت بهره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم وار کلاه سکندر ... بالصورت رونق که از
نقش دل انس قیمار که الله احسن المخلقین کتاب مطاق آن توان یافت و ... آدم ... نهاد که بخطاب و لولاک لما خلقت الافلاک ...
مطلع که تا چاه آسیا روشن ... عالم خاک ... الافلاک یافت بعد از ... و آسیا که ... مسند خلفاء و اقتدار ...
طریق هدایت ... **صورت فرمان حضرت اکبر پادشاه بجنبی علامی شیخ ابوالفضل**
ارزیانفا خطرات که بیکاری حرارت در عنوان این ... با ... آمده است الله اکبر ... اعاظم ... بهام ... که به ... حکومت
براوزنگ سلطنت است امروز که ... سعادت عظام ... این ... در ... عنوان ... بهار ... ریحان حدیقه قبول
الکتاب ... توجه بتکمیل و تربیت مستعدان هر صنفی ... علوم حکمت ... دوام مستعدان هر فرقه ... سریر ... الا
عالم رسیده که ... صورت ... که ... عظم ... عالی این کرامی فرزند ...
بجهل ... فرزند کرامی ... ساعت ... که محفوف ... در آن ... که ... نقد ... کسبی و ذهنی
الشرف ... جامع الکمالات ... رسیده ... که ... الهام ... اما ...
ترجمه ... طرف ... الهی ... محمد ... شرف ... شرف اختصاص ...
... نامه ... آمدن ... صحیفه ... تمام ... راه حکم
صادر شد به ظهور خواهد پیوست **فرمان دیگر که حضرت اکبر پادشاه بمیر احمد کاشی نوشته است از انشای ... (?)** الله اکبر فرمان جلال
الدین محمد اکبر پادشاه غازی ... عقیدت ... در این دور ... حق شناس ... نسبت ... و ... که ... استحکام داده
در ... خود ... در ... که آن ... بدرست ... صفوت ... صفی الدین میر احمد کاشی با ... مخفی ...

تصحیح کلیه جوهر ... حق شناسی این ... که ... در کرده ... مجلسی ... صور ... جسمانی ... باشد که ماهیت و ... روحانی
تزکیه و چون از قدیم در خاطر حقیقت اساس محبت طلب ... داده خواهش آن گشت که این کرده والا نژاد ... معنوی
رسیده کمال صورت و معنی کرده ... آذربایجان ... اختصاص یابند هر آئینه بدوام این حقیقت
آگاه در میان آن طبقه عقیدت ... که ... ارادت ... که ... ضد ... آن گروه مستعد ... و ... ارادت
استعداد یابند که پیوسته ... واردات غیبیه و مشکلات الهیه را ... که جلال ... و اقامه ... سلسله ... صحبان
ارادت باشند و ... مقدس معنوی ... را که ... خلاصه ارباب عقیدت ... صاحب ... عالی ... سید ...
... که ... زبده ... که ... آدم شناس ... اخلاص ... ضمیر اقدس ... و بعنایت ... ارادت ...
... بسعادت ... آگاهی ... بمنشورات تقلید آلوده ... اهتمام نماید که ...
آن ... مستعد ... در چشم جهان بین ... جلوه کرامت ... که ... کرامی زبده ارباب استعداد ... الدین
سید ... که ... عظیم ... صدر ... به دوره ... ارزان ... دل حق شناس
... که ... علیه ... آگاهی ... وقتی ... که ... سعادت حضور مقدس ...
چشم ... این ... بحصول ... مجلس مقدس ... حقیقت شناس
... مقدس ... صحیفه ... **رقعه بدوستان در باب آنکه امروز که روز باران است**
یا برزم ... خود طلب کنا روز باران ... چشم ... آمدن ... حون
انجم ... یاران ... بهاری ... الاحزان ... که ... برراه مهر ...
... که ... طوفان ... روز ... خوان
... چشم ... یاران ... غنچه ... کشیده ...
... پرده ... روی ... تاج ... روزه ... تا ...
... **احمد خان گیلانی در جانشینه حکم فرمانی طلب**
نوشته است ... طاعت ... که در دنیا ...
الله ... **در صفت بلده نهرانی است** ... که ...

در استحکام و استواری باره آن ابروی سد سکندر برده و از کمال رفعت دست در حمایل ناهید و دو پیکر زده با اساس متین و در استواری
و ارکان بنیان آسمان اندر بلندی همعنان از استحکام چنان رفعت گیران دیبای مرجان برجان دارد و در وی کمان آفاق و سیاحان
اکنون ذروه قلعه ازین رفیع تر و خندق ازین وسیع تر نشاید و نظاره اشتعال منجنیق این حصار آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است
نصایح اشک فرزند خود را رسیدن برادر روی آوردن بخطر اوقات رونده است و دعات کننده چون ابرو
بر بلای کس کار ... و دیده زبان و قناعت از طبایع بهایم است یعنی ادراک اهل داده در ارتکاب کارهای خطرناک است کجی کردن
مقصود دست حلقه کند که مژه تیر با جانب سر تواند کرد و چون بر معاندان دولت و دشمنان مملکت دست یافتی فرصت غنیمت باید شمرد
و ایشان را از پای باید درآورد که نجات از شر ایشان بهلاک مخالفان است چون خصم را افتاده در آب دیدی کشش دست و
برنه های برق همانا غرق فرعون از زمان بود که موسی رسته گشت از آفت غرق و بر کجی فرزندان صف زده کمان
و سکون بحرکت از لوازم حرارت ... بحرکت و جنبش بمقصد رسنده و هر چند روشن و ... با احتمال کف ...
بحرکت ... ناتجنبانی بزرگ ... الی نمودن بحرکت رسنده از طبایع بهایم دانم است چه ...
هرگز هیچ وقت از طلب ... و حرمت ... پاس حرمان و دوری در ... تحرج نماید
خجسته رویا چه ... سپاس از حوصله قیاس افزون و ستایش از عدد اعداد و بیرون نثار پیرایش کبریای فرد اول که از نقص اشتراک مبرا
و واحد احد که از شائبه تکثر و ابهام مبرا است هر فرد از افراد سلسله ... بر وحدت ذاتش شهادت داده و از ظهور وجودش ... خرد
از نظر عقل افتاده لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد نظم در جهان جلوه گاه وحدت تو شهد الله گواه وحدت تو اولی و ابدا
نیست آخر ورا نهایت نیست احدی لک مرجع اعداد واحدی لک مجمع اضداد رسولی که نسیم خیال بمدارج کمال آن عروج نتواند
نمودهای اندازه غرفه جلال احدیت ... وجود که از ازواج فرد اول ابای علوی و ازواج امهات ... او ...
و در سایه آفتاب جمالش هلال ... صد غبار از رنگ ... آینه ... کرده ... رخ ... منور ...
و دریت ... که شرف ... شهود ... علی الخصوص ... غدیر خم ... که ...
بیفزوده وجودش ... شده ... اول کمال ... نسخه ... منزلت ...
کی دست قضا خامه ... برابر ... قرة العین اولی الابصار چشم و چراغ مردم ...
بعد افاضه سواد حرزان ... مردم دیده ... آبروی مردم آدمی قبله روی دل اولی الالباب ...

چون ادا

چون ابرو بر سر چشم صاحب نظران جای داده این روزگار نوعی شرح چشم در روی کار ... و جمیع ... دور بین دیده
نصب کرده اند و گروهی نادیده چون دیده از مردم سیر آمده اند که از این چشم بال مردم سیاه کرده اند صدف دیده شان چون دیده چند
آب مروارید آورده کوتاهی بخت کی از بی بصران کوتاه نظر که گلگونه روی زردی طمع عارض بروی سرخ کرده چشمی که ندارد ...
و ازین آرزوی دو چشم از قباحت این معنی رسیده و در ... تکلف آن عینک تکلیف ... از طاق بلند گذاشته چون ...
... چون عینک ... نظر ... می ... انداخته ... سربلند ... عرض ...
عرض دشمن با وجود آنکه ... سواد از بیاض شناخته چشم طمع ... سیاه و سفید گیتی سیاه نکرده ... آن ... قرار چشم
نهاده و از بهر سلک زبان این چار درچار کرده سرها ... در ... آدمی ... الحال ... نظری ... لحظه
... چنگ ... در عین تحصیل ... ترنج چشمی ... دیدم بزبان بریده می آرد که چشم ... آن عینک ...
دیده ... فلک ... نظر ... درد ... چشم ... دیده ...
المؤمن ... که یکی ... سر برزد ... آن ... سربرزده ... خلف ...
طالع چون عارضه صداع سرزده ... چشم ... عینک ... چشم
از چشم ... البصر ... نظر ... عینک ... چون ... نظر ...
... دیده ... چون دیده ... چشم ... عینک
و از چهار شده ... از هزار ... هزار شده ... عینک دیده ... عینک ...
نهاده ... آیه کریمه ... نصیحت ... حالت ...
... چشم ... آدم ... چشم ... نظر ... دارم که ...
... آدمی ... عینک ... چشم ...
... خود ... آمده این زیاده ... چشم دیده ... منزل جلوه ...
تکمیلات ... دیده ... نظر ... چشم ... شبهه کمال ... که ... دل ...
... چشم ... دیده ...
... خوار ... دیده ...

کرده مدعا را روشن تر بیان نیم سیاه بختی ازان بیشتری باشد که نزاد زاده که لباس سیاه و سفید کیش چشم سیاه نکلیم در عرض این بیت بعرض می رسد
اخلاص هزار صفحه سیاه کرده بدر انگشت رقعه رو سفید نشده ام و با وجود تمنی با رو سفید حسی کرده در سیاه کردن نامه بوده ام و چشم آن داشته ام که
لا اقل بمدار یک نقطه از ان تخته خامه ترجمان و از برتری آن صفحه قیمت ترقه یعنی سامان اهم و این سعادت روزی کشد تیره روزی نه این گونه
بمراد دل رقوم کرده است صاحب القدر ابو صحبت شکفته تر از گل آفتاب باد درین گل صبح غنچه دماغ و سخن باغ در برابر کره اوکان شکلها را
در گشوده اند و در اشیا با صفای خاطر شاد و زینت بر زینت افزوده اند جلوه خانه سینه را صفا با خطاب داده و صفا کده دل خویش را آئینه میزبان نظر لقب
و شش نظر روحش صفا طلبان را صفای نظر نکویه و تاج فردوس کرد نرگس شده نرگس آسا چشم در راه نظر چار کرده عشق بحال غنچه بلندی میرساند و جهد
برگ بهزار امید شاخ بر شاخ بار و برگ طرب باز داده صاحب نظران را تفرج نخوانده گل آن بار ثابت تا به ثبوت صحبت آن خورشید نهاد
کنان صبر با تمامی مرده زمین را چون زمین دماغ سرشار شده رطوبت گشته جای راکه مجهری جده افروز آموخته و بستان افروز چون بهاران
طلوت سرا غنچه رخسار ره دلی را دو چشم یاری چون نرد خنک این ستان نه غنچه می شفاف دماغ خشک بر خاک راه نشسته نمید واری و روغنی
ملین کرم دارد اگر از کمال سبک روحی چون نسیم قدم بر چشم منتظران گذارد جای دارد و بیت آن که چو خرد بر بزم جا دارد و جلیس و عزت
دل شاد دارد و فکر خوش و دل شکفته بستان خرم نه خوش شد اگر بدید تماشا دارد جلال دارد و ستانی با فضل خان نوشته بوده است
می بهیج در حساب که چون نقطه موهوم با وجود عدم قابلیت ذاتی و بد جوهری عرض قابل اشاره حسی نیستم در صورتی که بمجرد طبعیت بر دار فاسد
التفات شده مرا سیاه زم از ذره مراد آوری در کده نشسته شد و فسحت دستگاه خیالم از بساط زمین و هم بسیط آسمان گشته هر کاه مقصود بالذات
بدست خط مقدس حضرت سعادت اختصاص در باب تقدیر ارتفاع درجه والا پایگی اراده قیاس کشد ذات مسیحا اثر زهی آسمانهای وحی جهت
مرانده وحی ما شناسای حال اندکی که بنده کار و رزیر شرق موجب و شیر ملک دولت که اگر صاحب ابن عباد و بعد و مصاحبش استعداد یافتی صاحب جلال
دو دوار بتیش خوانده حتی در خفا نارسی کردی معمول روشنای نهرستان شهرت کرده زیاده طلبش کمال القصر و بداویت زال القدری
کر بقعه این خلاف کبری و دولت علی که اگر استاد ابی العمید گردش ستفید کشتی در نقد اوقات کمال نهایش خطاب عمده الملک
وعاد الدوله دبیر زبان ترانه ای و رخود انبیا ای که ده کلامی حواری گشت تا برادر اعظم عرشی نام برداری یافته شد و زافرون حرص نهایت
مرتبه گستاخ روی چه نیکم هر چند تفکر کم قدر خود دیده خاطر خویش این توقع بجا باشد شناخت است در حقیقت حق شناسی صاحب شناسای الطاف
بالا طی عنایات و کرم اعتبار پایه شناسی و قدر والاند صاحب مهربان با آقراحات بدل وجه التماسات معمول است آری هر واره جودان از
بزرگ دست بزرگان به نفعهای کل اهل نصاب رسیده اند و پیوسته بما غرار حضرات اکابر بالا خانه کهن نهایت محظوظ بوده دو در احیای

توقفت

ترغبات و در ابکار از سلطان خود ملازم و ازم کم اودت عتاب کردید ... آخر موری بخطاب یا ایها النمل سرفراز است و کمی امرو اوج
ربک الی النحل ممتاز بیت ای آصف جم قدر که از فرط جلالت از هیچی ضدت نیست اسای ... نرفع تر است نفاذی که اول
فرمان قضا در برادر حکم لباس است گذر گر ادب برزد ازین بنده بخشایی هر چند کراین قول ساعی به خیالی است پرسنده اثبات جاه وجلال
مستجمع الاوال و اخر سعادت و یک اختری از ذروه فلک عظام و جلال ممتنع الاقبال و بجمود آخر الاول فرمانی درمنع ریش تراشیدن است
چون طره مشکین اجابی بطل زینت عذار رو رخساره دولت ماشته در الفقه زبرتری غالیه بوی رفع و منع اثار بدعت ریشه رخسار چو خورشید انوار
فطرت ما آمده و مهابت ملاحظه بر تو از امور ملت سید ثقلین صلعم فرموده در تحریک سلسله اجرای احکام شریعت یک سر مو فروگذاشت نمودیم
و غبار خط بدعت ضلالت را از جبهه احوال و اوضاع زنخدان خط مناهی ملاهی زدوده بیکر دانم درین وقت که رایج عارض فردوس این ما که لغزنده
ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است جلوه گاه خط و خال سنبل و ریحان و انبته الله نباتا حسنا گشته نقوش محاسن الا ان شعرا الحیه
زینه العجبی بر صفحه صفحه جمال جهان آرای ما شرف ارتسام یافت و جبهه رفع بدعت ریش تراشی که بر روی روزگار ما استمرار یافته بود سراز خاطر عاطر
همایون ما برزد و این حکم ساطع که بمنزله النص قاطع است نفاذ پذیرفت که چون تراشیدن موی لحیه و رجال حرام و از سلسله منکرات است موی بابر آن
بلفظ ... ولباس التقوی در جمالک محروسه بهشت آیین که وجه الیمین روی زمین است ماده این فساد بر کنده شود بسیر قاضیان بلاد که در قصص
و تکلیس این شغل علم نشانه صفت مهری نگاه نموده نشان تراشیدن محاسن که بسیر دن طرق قبایح است از رو پس بند روی نشسته
و جهد لغور و حفظ حدود جمهور انام سلوک دارند که مرتکب بدعت دیران است ملت احمدی بهیچ روی کشیده نشود و طایفه حجامان
که با وجود النجح العبره زبان با دیگر وصف کوش و گردن اپن از زیور اللحیه حلیه بیاکی عاطفی دعا بریش همه را ابریش بلیغ کرده ارگوشمال الیم
بلفع دجوههم النار تمثاز و نیز نم گرده اند تا سیه روی شوه هر که در اطراف شهر زور مره قلندران و پیروان که بجهار ضرب مشق خود را
ازین سنن شریعت تجرد کرده اند و مدت العمر از طریق تراشیدن سر نیست نکند پای ملاطلت وسنت بهم را کلکابات سیاست زده بهره داوری نشسته تا سر حلقه
فرمان نهاده سرکشی نکند جماعت سرتراشان وابسته و دران بحکم لا ناقفه لحیتی و لا براسی دست ازین عمل شنیع کوتاه کشیده وازره
بند که ... تراشیدن موی ریش بر دارد که ... در برد ازین محدث در روی هیچ آفریده در نیاید و از جوانب این جمله و ... و کشف در زد
فرمان میرزا حسن بیک دلد حسین بیگ قجار که بسوده فلان است که نوشته چون از لوازم جهات خلافت و فرمان روائی و معظمات امور کارخانه
سلطنت و جهانگیری انتظام سکه دراهم و دنانیر است که مدار کار بنا طبیعت برابا و رواج آن در قطار دیار اسلام بنقوش کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله مرجب ... جهات دولت ابدی ... ازدیاد مراد حشمت سرمدی شود ادای وزیر فعال عبادات ... رونق و حشم

این اعظم و نظم و نسق این اسم جسیم را و در قبضه درایت و کفایت یکی از کارروانان طاعت و ارباب اخلاص جرم قرب منزلت نهاد که گوهر را
نقد جلالش در دار الضرب اعتقاد و اعتماد از بوته تجربه بیغش تمام نشده قرعه شایسته این جرم او در خزانه خاص کامل عیار بیرون آمده بلکه
امانت و عقیده سامی گرانی کو شغل و شوکت این ترجمه این مقال و مضمون این احوال اجمال مرتبت و جلال نگاشته آمال رفعت و سامی باطاعت و هوای دستگاه اشتباه
و دیانت کشیده باعتو شکرت البیت العالیه مطالع فرق و البروج جمیل کار آنکه بگردانیم کریمه آن لعل شایان ببرون او لکن بگرد اول اما بخجه لسن صفات
دیگر آنکه این دودمان ولایت نشان کی لفوق و رجحان از افران ربوده و وجه اساس درریاض خاص اتته الله نباتا حسنا بثمره خاص روزافزون
و در تمادی ایام خدمت این دولت روزافزون از فور خدمات پسندیده و حسن خلوص و اعتقاد از زمره بندگان قدیم المخدمه و محرمان بارگاه
قرب و کرامت بمزید الطاف و اعطاف خسروانه اختصاص داشته بصفت دیانت و راستی و کم طمعی موصوف و بمهارت کاردانی و وقوف مشهور
و معروف و محل اعتماد شاهانه و منظور نظر عنایات پادشاهانه است لهذا درین وقت شمه از عنایت بیغایت خسروانه و شروحه از مواهب و عواطف
خدیوانه شامل حال و کافل امانی و آمال او فرموده ارسنه ایئیلان ئیل ارجلیل القدر رتوی الاعتبار صاحب عیاری ممالک محروسه را با آن کس
در سهم اصلی و مدد معونت و مرجوع فرموده ارزانی داشتیم که چنانچه از رشد و کاردانی او سزد و زیبد بر پرور ولوازم آن قیام نماید ۶۷ در شأن ذی
در آمده سوده این طریق نوشته شده است چون شعار جهان سکه درم و دینار که مدار مکاسب رعایا و مناط معیشت برایا و رواج آن در قطار دیار
اسلام منقوش بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در بر جب انضباط مهمات دولت ابدی پیوند و ارتباط مراد و حشمت سرمدی بمهم ملک
بحمایه و بلاد و رفاه حال کافه عباد وابسته از مهمات مهام خلافت و دوران جهانبانی و معظمات امور کارخانه سلطنت و جهانگشائی است لاجرم اتباعا به تزئین
انام مرآت القاب وزیر اعظم ۶۸ دستور مکرم مشیر معظم نظام العالم مدبر امور الجمهور بالفکر الثاقب مهم مهام الانام بالرای الصائب صدر اعظم
۶۹ صورت دیباچه کتاب بخواهش معظمه بوالده خوانده کار و از ان روانکیسن تبانی نوشته شده همواره تا نجیبه ترنم سازی ملکه مکارم اطوار هر دو را
ساز سرور آهنگ جنگ است و تهام فلک از تاثیر اتصال تیر از میدان جنگ باز و صبح آهنگ است نظم حنیه تا جای از آب ورنگ است
فلک را دور گیتی را درنگ است و سرادق حشمت و سراپرده عظمت علیا حضرت سلطنت مرتبت آسمان رفعت علیا مخدره الا نهمت برجیس سعادت ناهید
فطانت مریم از زمان بلقیس الدوران خدیجة العصر والاوان ملکه زمین و زمان زینت فاتحه برج افلاک دوام امت و فکنده سایه بر جرم خورشید
سایه جهان و نگین رای تراجن و انس در طاعت و مثال امر تراوحش و طیر در فرمان و یکسینه مطرب مرتبت هزار جن نا بیدکه یهیسته بنده
قدرت هزاران گیران و سلطان بحر این کر فهن وره التاج اجهات سلاس سیده بانی العدل والالطاف اجبه رکن کرور الاعیان
ناشره صحایف التنظیم لا مرانه بابطه لبابطه لشفقه علی خلق الله صدف برنب کهر خلاف آن رفیع نیر جهان افروز سلطنت بزه دودمان سلیمانی

رسیده خاقان عظیم الشان کوکب آسمان ثانی آیه الرحمه الناز له علی اهل الاسلام والمسلمین مصداق کریمه ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین
اکه همگی همت علیا نهمت بر حیات احوال و وقایع بدایع خطرات نگاشته و تمامی نیت صافی طویت بر رفع غبار ملال و کلال از زنگ کلان حضرت ملک
متعال مصروف داشته بیت رنگ بیخ سینه بعهد تو ریا نه در روی که دل ز کمر دیگر سینه مجمر باز بهار از که بر دلی نشسته غباری که غبار زمست کلان
نشسته بردل احزره اهل ستعیینه و انما المراه عن الا الله الا التقات والتعار فان الرحمه غیم هاطعه شاتبه فی صحایف الا ابرار رسه ارکان العدل و الاحسان
مهدت قواعد الامن والامان بارقه نبعه الرافه والاحسان والکرم ان اللطف الذهب آنکه خاک در کاهش کیمیا سی هنرور ایراد پاش حیاب خضر
هر جا نظر است قانون کلی سعادت و ذخیره عز و جاه دولت آنکه در عهد جلالش و هم و ظن بار زده دست اگر بر بستر عفافش ناوردا ده
با وجود دور باش عفت او افتاب که تواند کرد اندر سایه چترش نگاه و زهره زهرای دولت ابراج برف سائمه کردون عفت پایه الملک المنان
مکتوب اعلیحضرت شاه جهان سلطان محمد که بنواب خاقان رضوان مکان شاه صفی علیه الرحمه والرضوان نوشته مصحوب بیراجیبی ایلچی
در سنه ۱۰ ذی قعده بتاریخ ترتیبانی بغیر و اخبیرونه حمد بحد مر خداوندی را که جیب جود را لفتوحات غیبیه مملو فرموده و بتاییدات لاریبیه اختصاص فرموده و بحفظ ساعت
انا فتحنا لک فتحا مبینا منشور و فیض قاطع و نصر ک الله نصرا عزیزا مشهور کرده است و سلاطین عدالت آیین را از برکت متابعت آن سرور
سروری ظل الله فی الارضین رسانیده و به تبعیت آن ذات مقدس فیض گستر صفات کمال حق را جامع ترین مظاهر ابواب فتح و نصرت را بر روی آن گروه
نکوه گشوده بحمود الم ترو ابراهه الظفر و منصور و بیغنایم کثیره یا خذونها خوان آن طبقه عظیم الشان را معمور گردانیده و صلوات بحد بر قاید نصرت و رعب
سیرة مهر علی رؤس الاشهاد و فاتح ابواب الاسلام الی الابد که او با بد خاتمی ساده که در مضمار نبوت قصب سبق از انبیاء ربوده و بر سر هر امتی لعابت
انا بی با سیف احدی بن بهی یا مغلوب و منکوب نموده و بر آل و ولایت مآل آن اکمل ملک کمال که مالکان ملک ولایت بسیار زاده همت آن
قدوسی بحجت کرامت اثبات ثابت بنص کتاب و محبت لطایف عظیم الشان اجر رسالت صدر نشین دیوان اولیاء تقدیم بوده است در جای فرهنگ کلان آن برگزیده
برایش چون خورشید در جای خلفای راشدین عهد بن رضوان الله علیهم اجمعین که آیات قرآن مجید ناطق است بعلو شان و احادیث مخبر صادق شاهد است بسمو مکان
آن بزرگان بعداد اداء صلوات و ارسال سلامی که سالکان جهان از روی رسیدن بفیض آن و ابراز دعائی که قدسیان جاست را بجهان شان
آن داشته باشند مشهود ضمیر انور و خاطر فیض گستر اعلیحضرت والا رتبت زینت افزای سریر سلطنت رونق آرای مجلس عظمت بلند سازنده رتبه
اقبال علاکرده شده و درجه جلال بمرتبه بخجه مصطفوی نور حدیقه مرتضوی دودمان رفیع مکان صفویه واسطه قلاده ان عظیم الشان علیه را علاوت
خواتین کامکار را واسطه سلاطین نامدار را آشنائی گلشن دولت را ابر رحمت نهال گلشن نهال تازگیکه را کنارترین زلال سپهر سلطنت را خورشید ملک عظمی زا
جمشید چهره کامکار را قره باصره نامدار را فروغ شاه جهاه فرزند ملکه بارگاه سکندرانه که چون ظاهر بود که آن سزاوار کشتی را از استحقاق

فتوحاتی که این نیازمند درگاه صمدیت اری وداده ابتهاج تمام حاصل گردیده چه مفصل و چه مجمل آنکه از جمله [illegible]
خودسرور کرده لهذا بوسیله این صحیفه و واسطه این رقیمه بعضی از فتوحات را که در این ایام خجسته فرجام روی داده بود اعلام مینماید حقیقت آن فتوحات [illegible]
اجمال آنکه چون قرارداد خاطر ملکوت ناظر این بود که [illegible] قلعه [illegible] که [illegible] بجا [illegible] زمین با بنیاد [illegible]
[illegible] آن قلعه را [illegible] نظر [illegible] دولت [illegible]
[illegible] قلعه را از [illegible] نظام الملک [illegible] آن
سرحد را [illegible] که [illegible] آن قلعه ظاهر شد که [illegible]
آن قلعه مذکور [illegible] واقع بوده [illegible] آن قلعه در سرحد [illegible] ملک [illegible]
دارد و واقع شده بود [illegible] آن [illegible]
واقع شده بود صورت [illegible] که از [illegible] اطلاع [illegible] آن [illegible] در اراده [illegible]
که [illegible] دولت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] دولت [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] آن [illegible] ملک [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] سرفوج [illegible]
رفیع الدرجات [illegible] المرتبات [illegible] در آن [illegible]
[illegible] امرای کرام [illegible] انواع [illegible]
[illegible] سیادت و امارت [illegible] امرای [illegible]
[illegible] رفیع الدرجات [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] برکندند

[illegible] قلعه که از قلاع عمده آن ملک بود [illegible] که هر یک از آنها [illegible]
[illegible] مفتوح سازند بعون عنایت الهی [illegible] آن کافر [illegible] لشکر فیروزی اثر اسلام [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
آن وسیله [illegible] افواج قاهره اسلام [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] آن سرکردان [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] لشکر ظفر اثر درآمده [illegible]
[illegible]
ارکان دولت [illegible] کوشش [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] استحکام قلاع و حصون [illegible] نظام الملک [illegible] قلاع
محبوس بود [illegible] نظام الملک [illegible] قوت و قدرت [illegible]
[illegible] آن قلاع [illegible] تاریخ [illegible]
شهر رمضان المبارک [illegible] سرفوج [illegible] عمده امرای [illegible]
[illegible] امارت [illegible] عمده الملک [illegible]
آن [illegible] نظام الملکیه [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بملک [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] نظام الملکیه [illegible]
[illegible]
آن [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]

و معتمدان کاروان ارل دانست هر حکمی که بادو فرموده شده از القبول تلقی نموده جنت لک رد به انگلیس ارلفد جنس ارجواهر نفیسه و مرصع آلات

نفیسی و فیلان کوه پیکر فرستاده بعضای ذا الملک فاتح رقم عفو بر جریده زلات او کشیده حکم نمود که عساکر منصوره دست از خرابی ملک او باز دارند و بقطع

الملک را خود بعهده قوت و قدرت نمود که اراده مخالف را از خاطر راه دهد و در انقیاد احکام تا چیز نماید [illegible]

[illegible]

تحمل بوده بوسیله سعه گستری در وفا و فا زرتبه سلطنت و تمکین باشند مکتوب اسکندر ذوالقرنین که بعد از فتح دیار عجم با رسطو وزیر خود نوشته

دعا روز به نقش انگشتری ترجمه نموده هر چند [illegible]

[illegible]

عظیم را از ارکان آفرینش ابدی باطل کرده باشند و اقلیمی خراب کرده باشند و ایزد تعالی نپسندد و مبارک دیگران نباشد و اگر ملک زادگان

اعیان و ارکان را بر اندازند وجود آن مملکت را بر انداخته اند لاجرم مردمان دون و فرومایه و بی اصل و کم عقل را بزرگ مرتبه و مدبر ارکان

باید ساخت و هیچ چیز ملک و دولت را از آن زیان کارتر نباشد که فرودستان را [illegible] که نازند و مردمان اصیل و محترم را فرو گذارند و هرگاه که از خویشتن توی

دست نهاده اند و بنیاد دولت از قدر همت خود رسیده اند آفت دیر آن با پیرایه بوده است زنهار از این رای باز گردد و از آنچه اندیشیده اند حذر

کننده و جد و جهد نماید که تا مردم زادگان و خردمندان بر کار بنشسته و هر یکی که ایشان را تاج و تخت [illegible] تا هر یکی از ایشان از بهر نگاه داشت

منزلت خویش دیگری را گردن ننهند و همه با یکدیگر مخالف کرده و از جهت حسد و با آنکه میان ایشان رود فرمان بردار و بنده و مطیع باشند و حرمت ارکان

حضرت جویند و به سبب نخوت که با یکدیگر دارند در طاعت و راستی تابنده و ایشان همگی مشغول باشند هیچ خلافی نورزند و چون حاجت نزد ایشان را در گردن آسان

باشد و ایشان را دشوار باشد که عصیان ورزند و ناکار کنند و بنده بحکم فرمان آنچه مرا در فراز آمد باز نمود که بسبب نخوت [illegible] ارشاد خداوند خواهد بود و اگر

تحمل از بقدر اندازه جز خویش رفته است در رای خداوند آنچه فرماید عالی تر و صواب تر و اکبر بوده است والسلام نامه معاویه علیه اللعنه والعذاب به [illegible] حضرت

شاه ولایت امیر المؤمنین [illegible] اما بعد اگر ما و تو هر دو دانستیم که کار ما به این مرتبه خواهد رسید صلاح ترک نمی نمودیم کنون

صلاح در این است که از کدورت گذشته هیچ نگوییم و از طرفین طریق مصالحه پیش گیریم چنانکه با تصرف خود است داریم تو نیز همه دار و سعی که ما از

غایت نیز نرسیم و [illegible] داری [illegible] پوشیده نیست که جمعی از صحابه و خیار را دارین مختلف [illegible] رسیده و اگر [illegible] مسلط گردید [illegible]

بهتر نماند [illegible] از این التماس نموده بودیم که حکومت شام [illegible] و اعراب تابعه خویش [illegible] التماس را انکار [illegible] هر کس [illegible]

از نظر [illegible] نافع [illegible] شده ایم [illegible] گشته ایم [illegible] جواب ملعون از حضرت [illegible]

اما بعد ای معاویه مکتوب تو به من رسید و مضمون آن بر من واضح است و [illegible] ظلم و [illegible] آنچه نوشته بودی که اگر ما و تو دانستیم که تو هم جنگ

به نیخبر خواهی از این کار شروع نمیکردیم [illegible] امروز [illegible] از تو حریص تر و از آنچه [illegible] و ما [illegible] اگر

بودی میان ما و شما خوف و [illegible] نیست زیرا که شما [illegible] رسیده و ما [illegible] و یقین دیگر آنکه [illegible] عراقیان [illegible]

[illegible] است از [illegible] شام [illegible] التماس حکومت شام [illegible] در قول [illegible] از این [illegible]

[illegible] گشته بود اگر [illegible] واقع شده کدام حق [illegible] بوده بودی که ما [illegible] عبد مناف [illegible]

و این غلط که [illegible] دیگری [illegible] نیست زیرا که [illegible] کرده و [illegible] ابی سفیان با ابوطالب

[illegible] را از [illegible] کرد [illegible] جناب رسالت پناه [illegible] بنی علیه السلام [illegible]

الحرم

رسول خدا و برادر و وصی و وارث علم و خلیفه او ام نجه [illegible] نسبت [illegible] رسول [illegible] هرون است با موسی و اگر [illegible]

نبوت ختم الانبیا محتوم نگشتی [illegible] که بولایت خاص [illegible] و حضرت واهب العطایا [illegible] آیات [illegible]

ساخته و از آیات عنایت بر من افراخته و اولاد کرام مرا [illegible] تو بشجاعت کرد [illegible] کرم [illegible] اجداد [illegible]

روی [illegible] اگر [illegible] مساعدت [illegible] استیلا [illegible] که [illegible] تو از آن [illegible] سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام

نامه معاویه دیگر ملعون [illegible] امام والانس علیه السلام [illegible] اما بعد ایزد تبارک و تعالی در میان کافه برایا حضرت محمد مصطفی صلعم را برگزید

و مهبط وحی کردانیده تا بلوازم امر رسالت قیام نموده آنحضرت را از مهاجر و انصار وزیران [illegible] بدیشان غایت [illegible] در مجلس و مرام

جلوس [illegible] آورده و در تمهید اساس شریعت [illegible] و فاضلترین صحابه ابو بکر بود که بعد از فوت حضرت رسالت [illegible]

خلافت قیام نمود پس از وی عمر بن خطاب انگاه عثمان بن عفان و تو همه ابوبکر و عمر را حق لعنت بودی و در طریق عداوت [illegible] بیعت [illegible] چون این دو بزرگ

مدار [illegible] نمودند با عثمان که [illegible] قرابت [illegible] قواعد مخالفت [illegible] قطع صله رحم جایز [illegible] محاسن [illegible]

لباس [illegible] و [illegible] اطراف ولایات [illegible] سیدا برار [illegible] جانب ابرار [illegible]

امداد و [illegible] آن خلیفه مظلوم [illegible] کشته بود که تحفه [illegible] و جلال کرم از آن [illegible] عثمان [illegible]

نصیحت زبان [illegible] اشارت [illegible] عثمان را که [illegible] آن خلیفه مظلوم [illegible]

اکنون امروز تمام کشندگان او را [illegible] دیگر [illegible] چنان [illegible] اگر رضای [illegible] مقرون [illegible]

عثمان را که [illegible] انگاه [illegible] دارالا [illegible] جواب آن

ملعون از حضرت امیر [illegible] اما بعد مکتوب تو رسید [illegible] محمد مصطفی صلعم [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] حضرت آن [illegible]

اختصاص داده [illegible] اعدای دین [illegible]

در [illegible] و مرا از تو عجب می آید [illegible] در فهم می آوری [illegible] که [illegible]

[illegible] اکنون [illegible] این [illegible] که [illegible] احوال [illegible]

کنند [illegible] کمال [illegible] مصطفی [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] رسول [illegible]

[illegible] مشهور است که [illegible] اما آنچه نوشته بودی که [illegible] ابوبکر و عمر [illegible] این سخن [illegible]

رعنا بنگو که دارا دنه تراچه بود و اگر بد افعال تراچه زبان اگر ابو بکر صدیق نه و صدیق با بود زیرا که شرف حقیقت و جهالت و بطلان بعد از التصدیق نموده
و برین قیاس عمر بره زرق باشد زیرا که ابو برای حق از باطل فرق نمیده و اگر عثمان حمیده افعال ابو بحراز خویش با بود اگر بستوده اعمال بو بوزر شر بود تا بد که
ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم مرا خبر ده ای پدر بهند که دره بکمال رسوخ آن بزرگان چرا دم می آوری ابابیانی که طلق و اولاد طلقا و حزا
و وزیت احزاب را در اعمال و افعال مهاجر و انصار رو جلی فرت ساختی اگر چه خود نگاه داری و سخنانی هر زباده از نظر تشته بر او بنا یاری نعمه الله تالی گرامی نجی
محمد مصطفی صلعم فاضلترین تمامی ابنیات ما را بر تمامی مهاجر و انصار تفضیل است بر نبی که هر کس از نعمه السعادت شهادت بر نه گمنامی کرده که غیر اوران
مرتبه حاصل نیست عم تو حمزه را سید الشهدا کرده و برادرم جعفر را دو بال بخشید جوان شده مسلمانان در اسلام راجح است و کافر با و کفر بر کافر نشان فایق و اگر
ایزد تعالی اجر ابا نه اوارستایش نفس نهی نمیفرمود درین مکتوب شمه از مناقب اهل بیت خود در قلم می آوردیم برو جهی که هر مسلمانی که بشنود اعتراف
مینمود و اگر با ز فهمد و بقایی موفور تر او این کشته است بعضی از آن یاد کردیم ای پسر هند دست ازین کار و باز دار و راه آن باز که کلمه حق
با تو بگوییم باز مره گذار به حقیقی بر تو تقدم یافته اند و عوی مساوات بکن و به اگه ما از بدایع صنایع آفریدگاریم و مردم به آفریده ما وجلال زالی اعم با عث
که با مردم مجالست نمایم و در طریق اختلاط سلوک میورزیم نکوه هدایت از ماست و شجره ملعونه از شما هاشم بن عبد مناف از ماست و عبد الشمس بن عبد
از شماست اسد الله عبد المطلب از ماست و کذاب مکذب ابولهب از شما حمزه که سید شهدا است از ماست و حماله الحطب از شما طیار بهشت از ماست و دوزخی
سید ابرار از شما سیدة النساء از ماست و حمالة الحطب از شما فضل که ورثه قتله عثمان از نشسته بودی تر از زین که طلب خون عثمان کنی و ارین سینه
نماید که انجماعت رئیس تو درستم اگر فرزندان عثمان کشته کان پدر را طلبه محق اند و اگر تو دعوی میسازی از فرزندان عثمان قوت و مکنت تمام
حسرت دارم لایق آنکه در امری که ما بر مهاجر و انصار سابق بوده اند مرا فقت کنی الگاه کشته کان عثمان را بحضرت ما آوری زیان و دعوی کسی بآن وحجت در آن
داری فرا نمایی تا آن قضیه بر حسب کتاب خدا و سنت رسول او فیصل یابد و دیگر آنچه در خط نامه ارسته بودی که ترا و یاران ترا بفرست تا زور شمشیر از این تغابن
تعجب کردم این اعلم الا دار که بیند نوکی دیدی که اولاد عبد المطلب از شمشیر ترسیده اند و در جنگ پشت به دشمن کرده اند نمیکن و چندان صبر کن که تو هم شمشیر
بر بیکر که هنوز دسته آنها غرقه در خون برادر تو و خال تو و جد تو و برادر عم تو و اسلاف تست که در مرد افگنی رفته اند و اگر در وقت کم مردان در میدان
حال عمر برخیار خود نهاده بگریزی غرام آنست و بیشتر از آن بقین دارم که در آن جزای عمل او الم مع عباد والله المعالین کتابت شاهزاده خرم که در ایام شاهزادگی
بحضرت رزاق کیتی ستانی فردوس مکانی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه نوشته است وعاکه قدسیان ملاء اعلی بقبول آن استقبال نمایند و کرّوبیان عالم
قدس مباهات آن بیاورند و زمانه با رو ایح شنا که شامه عنبر سرشت غنچه گلش نفت و بسی اوراق گلستان صحیفه حیران و شمیم عنبر آمیزش محمد عبیر و حیات را
مانند الفاس قدسیان تکف افشان سازد مهرب و نغمه شنا زنار بحل بهشت آیین محفل فردوس بزم اعلی حضرت سپهر منزلت کیوان رفعت قضا قدرت

جمع و تدوین سازد تا قیام ساعت رباعی قیام یادگاری عالی بر صفحات کافوری روزگار و دوات عنبرین لیالی باقی خواهد بودن
در دریای عرفان و مقام اعتذار فرمودند که انشا را چه رتبه و مقدار که بمرور روزگار یادگار تواند شد از آنجا که لطف بی نوش نوازش
بهار کان را کستاخ ساخته این فقیر مکررا عرض مدعا پرداخته که بهین عطیه الهی طاعت دانشا و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء چون
دراری فرایدی که از بحر ذخار خاطر عاطرش با جل ظهور افتاده و در نظر عالیات نظر عالیش جلوه قبول نمی نمود بار بار فرمودند منشات
ما را این قابلیت نیست که تدوین شود این فقیر عرض نمود که این معنی عمده ایست روشن و مطلبی است مبرهن که اگر عموم ناس در مقام
معارضه و تنظیر انشا عالی اجتماع نمایند لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و چون الحاح و اقتراح فقیر از حد اطناب و تطویل رسید
شاهد مدعا آرایش انجاح و اسعاف یافته با آنکه اشراف و اعزه را ازین معنی منع میکردند رخص فرمودند فقیر بقدر امکان مسودات را
در بیاض ثبت و در مجموعه جمع و ترتیب نمود دیباچه بیاض ابا تقلی بر نثب حبذا این بیاض دلارا که تذرو و رنگین پر و بال آب
از جلوه نگارین شهپر نقش دلکار گشوده و طاوس پر خط و خال است که در ورق صفحه گشاده از اوراق زرنگار جهر ملون نموده
مجموعه الفت پرور نیست که شیرازه متعدد اوراق دلهای پریشان کردیده و مخطط دلبری که بر بیاض کردن حور ژاد و نشان خط باطل
کشیده سر صفحه اش از بسمله دلربا جبینی است که ابرو و سمه سا کرده و سر لوح پرکارش پیشانی فرخ و پیف طلعتی که زلیخا ژاد آن
صرد لبری در پیش رو با اعتراف ان هذا الا ملک کریم آورده اگر وصف مذهب اوراقش نگارد رود ورق طلای عمهر ارجمای
آب شود و اگر از جدول صفحه اش طراز دچشمه حیوان غرق عرق خجلت بر آید و با صفای کاغذش اگر پرده چشم آهوان ختن
هم چشمی نماید عین خطا و از شوق ریاض صفحه اش اگر غنچه گل چون بلبل هزار دستان نغمه سرا شود سزا باشد گردن خالهای دو صفحه بر
در آتش کردن دعوی شوان افراخت و صفای نتیجه حوران بهشت بعد از آن صفحه صفا سرشتش شوان برد آتش سفیدی عذرا لش
با سعیده صبح بهار او یک گلستان بشر خورده و از غیرت کلام رنگینش خون در عروق لعل بدخشان افسرده و مداد سرمه چشم حور العین بر کر دو لطافتش
چون نقطه موهوم دهان خوبان از صفا لبالب به آتش سر و ناز لب در آغوش جان در از کشیده محجوب بجانی که از روی آشنایی
بر سر قامت جا کرده در هر حرف پایش پر پری که در حجله ها ز نامش بر تکیه نموده و هر لفظ پاکش شوخ دلربایی است که مانی خود در صفحه
عالم ندیده بشکل نازنین مثلی است که کلک سحر طراز بر ام کردن پریشان طراز پرداخته و نقش حسن طلسمی است که جاذبه اعجاز نگار
برای تسخیر قلوب جادو نگاهان غماز پرداخته چشمه سار حروف حیاتش دلهای مرده دلان را سرمایه حیات بل قبله حی لیس بقرین
حرکات است حی در زنده را از شهد الفاظ خاصش طوطیان شکرخای المرز شکر خنده و به ترطار خوبی سخن و سخن خوبی تا تمام

از حسرت دال ویش دلبران ابدال وار الف دل کشیده و اهل دل کمک دل از دست داده در کوچه بند بطور سر
آرمیده اگر در هوای ذال مهرتابش ذرات کاینات آذر پرست گردند سزا و برای بهجت آرایش روح روان ارباب
معانی را از راز درنا ورای عنکرایش چون زلف زیبای نازنینان سر رشته دندانه بیش درنهت معنی را کلید و از شین شیرین
شمایلش شور و شین در دل شکرلبان پدید از رنگ صفای حاد شش حسرت چشم غزالان نمی در صد گردیده از دایره
حادرش چاک گریبان به این خوبان رسیده روش ضمیری پنهان ضیایهای جهان آرا از ادخال لفظ طاوس
متی است که لطی ساحت تکیش از روی طرز بال طیران کرده و نظای فرخنده ظهورش محجوبه که کحل ظل هر خلوت نظر را منظر ان
نموده و حرف غینش در سیاهی مداد ترک سیه مستی است که از عین جا رو بر تیرها تکیه کرده و نی عین الحیوتیست که از ظلمات سیاهی
بجوی بصد رجاری گردیده با حور ابینی که نظاره فردوس صفحه اش دیده سرمه سا کرده در خیابان نظر آرمیده عین غالیه
فامش شوخ غنچه دهانی که خال لب چشم از غمزه نیمزدگان نموده با شاهد هر جایی که از روی غلط کاری در دامن شاخ با غیر
هم آغوش گشته از غیرت های با صفایش نافه اهوان ختن بر خویش پیچیده دار قمص هم نامی قافش کرده قاف مهور ان ق
گردیده در وصف کافش همین کافی که دلبر سرکشی است خنجر الف د کاکل مگس بدوش انداخته در تعریف لامش همین دانی که با طلبی کاف
پیوند یافته و ساحت صفحه رخسار ان در این گلچین گل اوشان باخته و هر گل میمش از روی مهر با سلسله ناتان ماه رو عقد همزبانی بسته
از رنگ دایره نونش هاله از ماه نو ناخن حسرت به دل شکسته صورت واوش دلکش و را داق علکون را الف زورق لالم
نشسته ها مخمور سیه مستی که وکلش ها از بیخودی در پای سرو افتاده فی فی غلط کنم شکنج زلف فرنگی زادگان گره گردیده یاد ام
شیدایی است که سر گریبان خود کشیده با شوخ خوش ادایی که در دل حور مانند روح آرمیده صفحه اش از های دو چشم عشق
نظربازیست که از غم معشوق های های گریه نموده یا دلبر طفلیس ادی است که شوخ چشمی ها تاج از سر هدهد سلیمان ربوده لام
الفش لای باده روح بخش لفظ و معنی است بل هدف صفحه را لولو لالای لالاست یا خلوت سرای خوبرا عروس بلند بالا
یای عنبر بیاش راد و هم است یا در بحر نظم با شرلالی آرام هر بیتش چون دل ارباب وفا از شمع حقیقت بالا هر نزلش در دست ساحل
صفحه خجل غزالی هر خط و خال مثل مطالع ولفه درش طلیعه مهر انور بی فروغ و با وصف صفای حسن بطلعش صاحب صبح صادق
در وفع هر مصرع برجسته اش از اشارات لطیف شوخ نظربازیست که گره ابروی نازنیانش بدل گشوده و بر سر
نازکش از حسن ادا و دلبریهایی که شیوه دلبری را بد قدا افزوده در وصفش همین بس کم حضرت والاشرف ست

...صدر آرای اورنگ ابهت رفعت افزای سریر عظمت بنا کرده بحر آفرینش روشنی بخش دیده هوش بینش شهنشاه
...صدر کاکه در تعین ینجعه و امواج آدمی وجود ایهنی ثمره شجره مصطفی درکف علو دودمان علوی صورت خاقان صعود اوج فلک
...ان نگاهی مرکز دایره عدل و داد و ربط انتظام عالم نخل برومند بوستان اقبال شهباز شایان جلال محیط جهانی بیهمتا گو
بر وجود و بدام زیبدانی شجاعت شهامت درة التاج سلطنت و جهانبانی اکلیل عظمت و بهین مهر دریا دل آفتاب ضمیر جوان بخت دولت زیربه
بخت جهانگیر کامبخش خورشید لقا مظهر الطاف رحمانی مظهر تجلیات جسم بی و را ایدالله تعالی بتاییدات الربانیه کره اینه و بعرض میرساند که در حجت نامه اشتیاق آیین رعایت
نامه فردوس زینتی که صورت معنیه تحقیقی را به پیک شرف اول عز ورود ارزانی فرمود تقدیر ارواح نیکی بخت اکره روانه شده بود مرسول
ارزانی فرمودند و عالم عالم خرسندی در جهان امیدواری روی نموده آنچه در خلال احوال از الطاف بیرون از حد و شمار یاد فرموده بودند که این برادر
راده خلاصی بندرت رسانیده هر چه موجب بهبود قدر اهل الدول ایران از زبان سخن بیان بطریق کرامت سرزده بود بعینه پرتو ظهور جلوه نموده
از نقصان عقول و بیناعقان کوته اندیش فضول با سبب تقصیری تحریر حصول مطالب دور از کار که شنیده و ظاهر تر خود مزاج مقدس یگانه آن علیحضرت
خلاف منزلت طلب الهی را ازین بی نیاز نه در کار از روی سخن فروزان خته کار را بجایی رسانیده اند که هرچند این نیازمند بدیشان علامت
نمود اما حضرت ایشان بیشتر بر شدت آورده بجدی رسانیدند که امان جواب لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه
برای نیازمند و جهت جمعیت نموده می نشست خود آنکه در حرم الله حکایت افتاده و در هر جا که قسمتی معاند
هم شدند مجمل توجهات باطنی و ظاهری آن علاحضرت و بیان نمود و ولایت غلبه و ظفر مردم این نیازمند بارجه عقیبان و بغداد غلبه این نیازمند برای
الغیض شده کردند بندگان اعلیحضرت خلافت منزلت را بر صلح آورده پیغام نمودند که اگر این نیازمند بی نسبت شند در جهت دیگران بازه
بحال خود بوده جاگیرهای ... را که تغییر نموده بقدر یک هزار ای که او آبسه پدر فرزندیست همین موجب اخلاص شد بود آنچه واقع شده از روی
بیعلاجی بود از غلبه دستیاران خود قطع نظر کرده قبول صلح نموده بجانب ... روانه شد همین که به ... رسیده همان بی وفا صلح را کان لم یکن انگاشتند
نقض عهد نمودند قرار داد برگشته جمعی کثیر همراه گرفته باینجانب متوجه شدند چون از روی کار بر ایشان زده اند که از کا
ضرور شد که نهایت ترحم امداد و اعانت خواهند فرمود تا کمال امیدواری بحصول انجامیده بود بنا بر این بتقدیم صلاح آثار
خواجه ... را که مثل او این همراه از بسعادت ملازمت اعلیحضرت به مقدار مشرف شده بود با استملاک عتبه ولایت و کرامت
فرستاده حقایق احوال را معروض داشته بهره ثاره علیه نموده بالتماس نموده اراده که در این دفعه ارزانی فرمایند تاج و تخت
دولت و ولایت بظهور آمده خلاص این پیکاه در صد در هزار کمال است که بهره عالی

مقدار شود تحفه نامه دنیز نور و تا این دور جمیع علاءالدوله که از خاندان نبوت و ولایت استمداد کرده
هم نسبت آبا و اجداد بزرگ نژاد خود عمل نموده چنگ زده به ذیل اتفاق آن حضرت اتفاق محکم نموده نقش نشسته
کلمه صدق و رحمت از آن حضرت خواهد شد ان شاء الله تعالی الکریم همراه به سرکار لطف برجود [illegible] در این باب هم [illegible] کتابت و احمد کبیر [illegible]
حضرت شاهزاده مذکور که منشی الممالک [illegible] بعد تحسین [illegible] تاریخ نخست در فرح آباد به باغی [illegible] ییلاقی [illegible] کرده در
مرقوم گردیده است تاریخ پانزدهم [illegible] مشام روایح گلزار بهارستان محبت و فوایح انوار گلستان صفت و وفا که ابر نیسان
الفت [illegible] فرزند [illegible] برج سلطنت و اقبال گرانمایه گوهر درج دولت و جلال [illegible] بختیار [illegible] عدالت [illegible] نور حدقه
ظل اللهی نور حدیقه [illegible] تجلیه [illegible] گلدسته [illegible] روضه [illegible] فرزند [illegible] خورداد
کامکار [illegible] حضرت آفریدگار شاه جهان سپهر [illegible] جوان کرده [illegible]
[illegible] هزار آمده [illegible] خوشترین [illegible] خوش و خوشدلی [illegible] گلستان [illegible] افزود [illegible]
[illegible] تازه و نضارت بی اندازه [illegible] بر کمال [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] دیگر گرفت [illegible] حقایق [illegible] اطلاع [illegible] فرخنده [illegible]
آورده [illegible] شکر [illegible] رسیده [illegible] صدق [illegible] آن جناب [illegible]
معاهد گلزار [illegible] نشد [illegible] بندگان اعلیحضرت پادشاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] بهار دولت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] خوشنودی [illegible]
و بسیار [illegible] آن حضرت [illegible] جمال [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] المعالی [illegible]
[illegible] غرض [illegible]
[illegible] رضا [illegible]

الدوله را

ذوالفقار برا ابدالی العجوای العربی مشت بکل حسنی از حسین علیجاه و ان غنچه فدیارا استمداد و بمقصد و آنچه علیهم السلطان
فانهم ذکر انند حضرت دست غازیان را فراموش کرده بغداد [illegible] حیدر را چون اجل آمد [illegible] و رود از قندهار
بمدد ذوالفقار امدالی آمده که [illegible] تیغ فولاد [illegible] طالع غازیان [illegible]
[illegible] از امداد نصرتش در عالم [illegible] قلوب اعدایت [illegible] راه [illegible]
[illegible] حضرت داور [illegible] قیامت [illegible] فتح و ظفر طلیعه لشکر [illegible]
و مضمون کریمه [illegible] اقبال [illegible] و الله معکم و لن یترکم اعمالکم [illegible]
[illegible] سامعه افروز [illegible] حقیقت [illegible] آمده [illegible] آمده را
[illegible] افواج قاهره یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذکر [illegible] حضرت
[illegible] یقاتلون فی سبیله [illegible] بنیان مرصوص [illegible] سیف [illegible] الدهر [illegible]
[illegible] کرده باذن سلطان [illegible] ولایت [illegible] علی بن موسی الرضا علیه الالاف التحیة و الثنا [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] بلند آوازه [illegible] کشورگشا [illegible] از ارض اقدس [illegible] واقع شد [illegible]
و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله [illegible] و جهان [illegible]
[illegible] مصطفوی صلی الله علیه و آله [illegible] حمایت [illegible]
و کافه خلایق [illegible] رضای [illegible]
[illegible] کامل [illegible] لازم است [illegible]
لشکریان [illegible] در راه دین [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] بلند [illegible] فتح [illegible] دشمن [illegible]
امداد و یاری غازیان نصرت [illegible] فتوح [illegible]
و دعای [illegible] نصرت [illegible] امیدوار [illegible]
[illegible] در ایام و لیالی [illegible] تمامی فضلای [illegible] و صلحای [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] اعدا [illegible] شب

از سپهر نه قبهٔ چرخ ترسی گذشته بهدف مراد کارگر می آید باشاره حزب البحر باد کرده اعادی را آب سر پاشانند ولله درکس
قدرت زورق احوال کشتی شکستگان طمطام حادثات را از گرداب تنگنای سرها ندازد هم سیفی شان تیغ مسلول خصم را
چون ید مشلول از بنا شد و به اعتصام همشان ایام حیوة عددی عدو کیش اهتمام یابد در مساجد و روزهای متبرکه جمع و در صباح
و مسا ترسل ادعیه اجابت سمات حسنه قدح دهان را از شراب طهور لبریز و ختم سور و آیات طیبات فرقانیه که مصباح متهجدان
صوامع لاهوت و مفتاح کنز العرش ملکوت است بپرداخته باشند تا به آن ضمیمه قریش را نزد بازوی تایید الهی دو قوت
سرپنجه دعای ارطاق هستی براندازد و خاک عرصه ایران از آب شمشیر آتشبار هواخواهان از لوث وجود اعدا بردازد
میرزا محمد رضای متولی مشهد مقدس نوشته اند آنکه عالیجاه سلالة الاعاظم میرزا محمد رضای متولی و اعزه و اعیان و اهالی مشهد مقدس معلی موفقات
الهی موفق و بتوجهات خاطر عاطر مستوفی بوده بدانند که درین اوان که فرمان روای ایران ذات شریف نواب کامیاب جلالت میرزا
اختصاص داشت هر روزه امری حادث و مصلحت سنجی کارگزاران امر دولت اختلال ملک و ملت را باعث بوده و به مردم خواب
راحت در خواب بمه بیدار تا خار رجال شان کسی خبر عجیبه نکرده بلکه منجمد چنبر و کبیر از گلزار گلستان بجای گل دست
حسرت بر سر میزد و در باد پر از خزان جهانستان بجای نزاله خون حسرت میخوردند لهذا ابقاء ملک الایام مداولها بین الناس
بمصلحت و کنکاش عقلای قزلباش در ورسای این فرقه حق تلاش خلع خلعت سلطنت از قامت نواب سابق الذکر گشته از نظر
رهاد و نشاهی و شغل فرمانرهی هشتاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان سپهر سروری که نواب سابق القاب بود با عهد عصر کرد ولی
عهد فرزند تهمد یکدم نجت آسمان تخت بنظر کریمه دراختیاه الحکم ضیا مظفر فرمای ورخشانده مکان علیا تاک و ملت را وارث الظلال این
السلطان شاه عباس ثالث خلد الله ملکه رهما عن الحوادث قرار گرفت رؤس منابر وجوه دنانیر در ممالک محروسه اطلاعا باسم سامی
و نام نامی آن قره باصره کشورستانی و غره ناصیه جهانبانی ارایش بزرگ وارخی اقدس تحفه ملک و دیدن نواب نامی الالقاب
معین گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش بهمراهی مامور شده بجانب همدان رسم مطاع را در مجمع عام کوس زد و دور دنگ
و زنک وتا جنک با خبر وضیع و شریف را از این مژده دلپذیر مستبشر و ملطاف الهی مستظهر سازند بالی میرزا محمد رضای متولی
مشهد مقدس نوشته اند که میرزا محمد رضای رضوی بالقاب بلقاءت سجانی مرفق و بلطف بیکران خاطر والا مستوفی گشته
مراد کرده چون که بعنایات الهیه سطوت مجاهدین فرزه اکمن قلب کیش ... دار تابیه تو بهای قشار تهای محرفه قرین
کالبه براندیشان کشته بنیغ مسلول و فرق اعادی مرفوق مسیبا شد بعضی از جانبازان سوکم طرازر که از برای مردان

در ادار

و در رکاب والا زنده اند کاهی خوش مزاج و بطبیب محتاج و وسیله جوی علاج بکردند هر چند که انتهاب دل دلیران جر
بر مثل چون خصم فرو نمی نشیند و اتفاق افتاده که اینان جز بخون آشامی تسکین نمی پذیرد اما چون نزد ظاهر بینان عالم
صورت و در پی طبلان جهان عرض حضور طبیب از اسباب حفظ صحت و ازاله مرض است و قطع نظر از این معنی نسخه نظر
طبیب الهی کار برکت آفتاب تابان آستان ائمه نسخه شفا نجات و دوائه که در وجوهات آنسرکار رفع آثار را انجام
در مزاج علیلان عالم امکان حکم شربت دینار و ماده الحیوه خواهد داشت لهذا از وصول رقم اشرف منادی فلان مبلغ از
وجوهات آستانه مقدسه برای تدارک ادویه تسلیم یکنفر از اطبای آنسرکار نموده او را باستعجال بعد از اردوی معلی با میدان که بلقای
طب اشتغال نموده باشند عالیجاه محمد حسین خان نوشته اند عالیجاه محمد حسین خان را با القاب انها آنکه شرحی که در باب مقدمه
جماعت امرانی و روانه ساختن کسان خود نزد آن طایفه از خود خالی برای اصلاح بعضی مراد و رفع فساد نگاشته خامه
اخبار رشته بود اگر چه قبل از ورود مومی الیهم بمفاد کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی
هی احسن آن طایفه بر راه اطاعت ارشاد و ترغیب بقبول متابعت و انقیاد نموده بود لکن این دفعه نیز فرستادگان آن
عالیجاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساختیم که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات آن عالیجاه نمایند بعد از مراجعت
معلوم شد که بمضمون ما ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم بزبان قولوا قالوا لا یسمعنا با آن طایفه سخن که بعضی کمشت نرم
صخره صما نفس است انجاعت زبان جانب در مقام خلاف صدونه با عالیجاه در صدد مرافقت و اختصاص مکلون ما لهم
لمسلم و ما هم بمسلم و لکنهم قوم یفرقون و از کل رعنای احوال آن گروه آثار دو رنگی واضح و از آیینه حال ایشان صورت نفاق
و عکس و فاق ظاهر و لایح است ذا وجدنا لاکثرهم من عهد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون و بهانا با آن طایفه
دور از خود را اجل نزدیک و بمفاد اذا جاءت الحین حارت العین دیده بصیرت تیره و تار رکشته کمثل العنکبوت
اتخذت بیتا حصار قلعه را امن و رکنی را دست آویز رفع محن دانسته اند بلی اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له از ای
که رواج حصه امکان مفاد و رفع درجات من قنا بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته لازم است که در
حیات حال و پاسداری احوال خلایق کوشیده در دارچه بوع طلبان اهمیه عنا در فتنه انگیزان طریق و بهلک
الحرث والنسل والله لا یحب الفساد طرف العین دیده پوشیده از اطاعت کیشان بحکم ان جنحوا للسلم فاجنح لها
رفع حیف در زنده و مرده بمصداق فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم سبیل

سیف نماید انجناب را از فرقه امرائی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقهم و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض
بحر اطاعت منظور دیگر دار کشیدن سد حدید شمشیر تیز روی انجماعت بغیر از قید مراه یاجوج فساد امری ملحوظ نظر
نیست لیکن ایشان میخواهند که بمحض حرف رفع این امر منکر کرده از اعاده قید ایم نمایند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم هر چند
که معلوم است که اطوار ناکرده عذر نا مرضی طبع آن حضرت صاف شعار است و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون اما بار
حلم و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون از آن رهگذر خللی بخاطر راه ندهند که ان شاء الله تعالی دخامت آن کار بعضی زود رس به کار
الطایفه عاید خواهد شد و ما یمکرون الا بانفسهم انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا از حضرت آن عالیجاه عنایت داری ایشان را اسم
نام رضای خاطر داری و هم مخالف شیوه حق گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست که بحول و قوه الهی قطع کار الطایفه
حواله بدم شمشیر تیز و طیر ارواح ایشان صید چنگل شهباز تیغ خونریز خواهد بود و مبادا بر امر رجوع تقریر فرستادگان مرارت
که در انجمن مذکور خواهند ساخت رابطه الهیه جانبین رشته است عالیجاه اللهیار خان بداند که شرحی که درباب اخوی
ابراهیم خان عرض داشته اعلام نموده بود که چون مشارالیه از بطالتی خود شرمنده و از وقوع امر شکست که قضای آسمانی
بود شکسته دل بر انکه ذات من بعد بزبان قلم اورد انیار از دلبر ساری و حمایت زدگی خورش که از بیت حمایت راعدا [illegible]
مدیر ایرانیت و اگذار به بران عالیجاه محض دستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان
درکار است اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب ملال الطایفه که با قبض و بسط جهانی معنی
کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله کشایش ابواب فتوح
و ظفر منوط بعنایه تأیید ایزد دادار است نه بزور سرپنجه سعی بشر و با وصف اینکه انانکه بحکم از غیرت بهره ورند بر نیزه
و سنان اعدا سینه سپر می‌سازند اما نطفه برداری تازه خطی کلک ایشان و از آن تن خود در [illegible] و تیغ شرر [illegible] سرکش
گردن تسلیم می‌نهند دیگر کاری عصای خامه پدر و برادر راضی نمیکردند حرف شد [illegible] از سیف قاتل و ردی
ترشی را تلخ‌تر از زهر هلاهل میدانستند بنا بر آنکه در دو دخم و ننگ و نام که بهر کاس کریم عرق انفعال [illegible] از صد و در چنین
امری با دام الحیوة در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملالت بوده ممات را بر حیات ترجیح میشمارند چنانچه اظهر من الشمس است
که بهیه زرین لوای مهر بعد از آنکه از مغرب سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بر زمین فرو میرود و در خیره
ملک آرای خورشید هر وقت که رایت بجانب [illegible] از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میارد از فرط شرمساری نقاب عمر خود را [illegible]

زوال می‌پذیرد هرچند که بنا بر معانی مذکوره ملامتی بر اخ مشارالیه وارد نمی‌آید که چرا از دشمن شکست یافته و نیز آن کفش که چرا شمع اساس نهیب [illegible] را
برخود هموار ساخته و در دانش تیغ تیز یافته و لیکن سخن در این است که با آنکه مکرر از جانب ما در باب جنگ رو برو ممنوع و از اوج سما خطاب الهام
مأثر خطاب یا ابرهیم اعرض عن هذا اورا مسموع شده بود باز بر خلاف فرمان معمول رفته را بکونه جهل و فضل کشته باید رهنمونی دلیل
عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر [illegible] وفق ارشاد جوید در این صورت که سالک منهج هدی الا من [illegible] تابع ملول دهر نباید [illegible]
شکسته [illegible] ترجیح [illegible] بخش و از [illegible] حال چون الحال عالیجاه در مقام [illegible] بود حسب المنزل ادای وظیفه زبان قلم
[illegible] و کوتاه و [illegible] فتحنامه پادشاه دنجاه است آنکه کلانتران و اهالی و اعیان
ممالک عراق موفقیات [illegible] خاطر عالی مستحضر بوده باشند که از آنجا که برکات عنایات ایزد دادار [illegible] تولای
[illegible] ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر تیغ فلک سای [illegible] آسای علی را در فتح شهرها [illegible]
هیبه نصرت ظفر [illegible] و جیوش اقبال [illegible] را ارزش غیبی رهبر و بازوی بخت فیروز را در گشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است در این
اوان همین [illegible] طوایف [illegible] افاغنه ابدالی هرات را که از زور شمشیر غازیان غضنفر [illegible] حمر مستنفره فرت
من قسوره [illegible] ما نعتهم حصونهم در قلعه هرات تحصن و تواری بودند بمفاد و قذف فی قلوبهم الرعب که [illegible] احوال تبدل [illegible]
زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمده بزبان عجز
و ان احد من المشرکین استجارک فاجره و مدلول احسن العفو عند القدره الطایفه را امان دیگر چون از قلعه هرات فرمان دادیم [illegible]
خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت [illegible] کوچ [illegible] منتشر متفرق [illegible] بممالک [illegible]
فرستادیم الحمدلله بمقاله تأیید ایزد دادار فتح قلعه هرات میسر [illegible] ایل [illegible] طوایف [illegible] الطایفه الثقاق [illegible]
گشته [illegible] جاکری و قلاده خدمت و فرمان برداری بگردن گرفته و در خلال این احوال که از انجام مهام [illegible]
حدود [illegible] عالیجاه محمد رضا خان عبدالوسیه [illegible] دولت عثمانی [illegible]
واقعه در آن سمت رو داد [illegible]
اصل [illegible]
[illegible]
رفع [illegible]

دونه امروز روزا عادی و این بره دولت اقبال خسروی چهره ضعف خوارا ن قوی و غلبه اردین برتضرع ایست دراین صورت ارا طائفه
کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة
صداد اشحة علی الخیر مصداق حال ایشان است تحمل وزن این بار کردن ارجحیت و دور نتایج طبع غیور است چون سنه هزار سنه بر طبع حاجی سلیمانی
محوله مصلحت دولت ابد مدت حامله بود لهذا امیز امضا مقرون نفرمودم چون نسخه شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت سلطان
دربلای مشتیاق غالب کل غالب علی ابن ابی طالب گریبان گیر دل و توفیق اخلاص ارای سلیمان را در درگاه احدیت مایل بشد
انشاءالله بعد از عید سعید فطر بهم عنان خیر و خوبی و همرکاب تایید لاریبی از خدمت سلطان اقلیم دار قضا پادشاه کشور تقدیم رضا شاهنشاه
هر دو ضامن امان روز جزا ثامن الائمه موسی الرضا علیه التحیه و الثنا رخصت گشته با جوش رحمت حق بحر تن جنگ با کر هر خوبی خرد و جنگ
همون تامل دور نکند کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان
یشاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق مدرقه رهت شود همت نجف و هر کس که درین امر و عمل نباشد ارکثرت حمیت عاری و بهره
از سعادت داری و براوادر حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و معدود در زمره خوارج خواهد بود الملک **نایب دارالسلطنه**
هرات اگر نایب السلطنه هرات باتقا لطف سکران در جهات ۱۰ ... اختصاص فقره که از انجا که خلع و تفویض
از سلطنت و جهانبانی مصداق آیه وانه هو ایة تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و در قبول قرآن ازل شروط و تغییر و تبدیل
جلیل اثباتی و فرماندهی بفعل و تقدیر من تشاء و تذل من تشاء بحکمت ازلی پادشاه لم یزل مربوط است درین اوان و لسان که بمقتضای و تلک الایام
نداولها بین الناس مصلحت تنجی کارکزاران قضا و قدر اورنگ جهانبانی و سر بر خلافت و حکمرانی بذات اقدس اعلیحضرت کیوان مهد خجسته فروز بخت
فیروزمند بخش ظهر آثار و دانیانا لحکم صبیا مظهر آیات و رفعناه مکانا علیا اکو شخص مقدس در کردید و حول طفل بصر دربین پیش دودیده درست
و وجود اقدسش در به رکار رانند همراز کرم جهانداری و ملک پروری اعنی اتمام ملک ملت را باعث کرد دین و دولت را وارث تا بع کل
ملت صانها الله تعالی عن الحوادث ارایش مزرفه روس بنا بر دوجوه و نیز بنام می و اسلامی آن قره باصره شهریاری و غره ناصیه
جهانداری زینت گرفته خلاع فاخره اقتاب مثال بان بقال در کرد کان خیر و نصرت ستان شفقت بلند همایون ازل شده جامه که حکم همایون
و خلاع خورشید مرن را استقبال و خلعت را بر ایه دوش اعتقاد در قم اشرف رایت را ارک افتخار جو دانسته مراق سنا لطه در دستور مجلس جشن
و سرور اراسته خلاع برکزیدگان دانایان و اترای فاخره رابهر یک ازجنود فاهره که شایسته و دانند داده سکه نامی را در دو دارالضرب تبریز
جهره ارای وجه طلا و نقره سازند و نقاره شادمانی بلند اوازه و خطاخوامی عوام راازین مژده دلپذیر قرین مسرت بی اندازه کرده بر اوامر حکم

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

والا را باطراف ممالک آذربایجان فرستند میرزا یوسف وزیر مازندران همواره و ساده ارای محفل وزارت و عزت و دولت کامی
و زیب افزای انجمن مجدت و مناعت و فرخنده فرجامی باشند بعد از رفع دعوات و اثبات اجابت آیات شهودرای صواب نمای دارد
که دو کلمه که در کمال اکراه نگاشته کلک جواهر سلک منشیان ادب دان شده بود که دو سه روز ... که دو ستانه فرزده بود که
مبین ولایتش فاتح ابواب تهنیت نگاری و نفیر سالک طریق وام نگاری شده غالبا محبوب را در مصر محبت بیگانه در عداد عزیزان فیروزه
اگر عزیز این بود بالیت که درین مدت که مکاتیب محبت اکثر صحایف شوق آمیز ایشان مرقع و مرصع از اوراق تعطیلی است
ازین دو طبقه محبت و نام این کمترین نزد خامه القات اسلوب نوع هذا العبارت که نوشته گرامی رسید هر چند که از صبح
کلمات و نسبت جنبش عبارتش که اراسته کلک دبیر سنجیده بود انبساط روایت سخن شد و همین قدر مقدم شده که این دوای دوری
هم سرکشت میبری بود اما چون از جانب ملاذان سامی بود بعضی ای دشنام هر چه هست عرض شد که از رست در شام محبت اثرانه
لاجد برسیح ابلیف نجشیده دماغ جان و جیب گریبان جانان معطر کرده باید متوقع است که من بعد نیز بلطفهای کریمانه اعراض
عن هذا در باره آن وارد است متروک و همیشه رسم محبت ملوک داشته مجال صداقت و مخلصان جز اندیشه روف عطوفت نشاید
بنجفی که کیف خواسته و کم فرستاده است هرسته دماغ شریف نقاب فرضات ناسخ با کیف کمی که من جنس الکیفیه
بعضی لا نعم که بر دیدبان شاه رسیده نه غلط کفم رنگ تصور شاه بخاطر رسیده مگر کمیت آن کم عرضی اخذ شود تا انقضای قسمت نمایم
ریا کم چیزی شمرده شود تا دلالت بسیاری و کیفیت کند و الا این جوهر مجردی که لب ان فرستاده اند اگر مستند این معنی شد اندکی است
و هر کیفی باید انقضای قسمت کند و کم را شکسته دلم را بمعنی چیزی حمل نماید که بعضی قسمت آیت دار نتیجه این قصه حال خوردن ... و درای
تن و بخشی دماغ مجال کاغذ دانسته نزد خرد مندان معقول است زیرا که معتاد شد کمال عرش عنایت حضرت خدام و انعام که بابلا مرکبات عالم
نفع را دماغ در بیاره بر تسلیم که ازین قسم ترکیب قلباید تکلیف که از انهم مدلال حکیمانه الکفایه شود و ذم از کمال لطافت اجزا نظر در
بیناسه یا از خیالات ملت آب و متخیل هوا شده بود که جز بها آن و خیال گشته بحکم عالی همت بالغ فن که در ضمن ازل مجنون ثابت می
لا تجزی مینماید هیچ را از جملهٔ مرکبات شکسته بعرض ترکیب عمر و امتزاج سیده بر حال چنانچه فقد مجان را دوبالا سازند مضمون فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره از جزا آن بی بهره نخواهند بود **میرزا یوسف وزیر مازندران نوشته** اقبال پناها زبدة الوزراء العظام
عمده داد دستورا امید که همه کاری کارکنان عالم بالاخطاب آقلا الرنیف او اطراحوار خانکیم و جرایکم عزب و ماه آن کار
عنایات الحب جات صورت و قوع و حصول مرز و ظهور شد ان برفروش متاع آشنایی و رسم فرامکه شوق فراوان کردن

آمل باری بود رسید مشهد بردیده را شهر نور ساخته انچه در باب ارا، خود نگاشته لوح اعتذار ساخته بودند اگرچه درچنین کتابت
لذت آمیز باقی از صورت نقص قلم و خفض شوق زبان کلک ایشان رقم تغیر حالت ملازمان عالی مفهوم میشد اما این دفعه از تیغ کشیدن
دماغ خامه و نشیب عرق سرو حرفهای خشک برجبین چهره نامه محقق گردید که ماده خودنویسی ها غی احوال ملازمان دگرگون شده زبان درازان
درپرده بیان شمع فانوس دلیل خانه روشن کردن وکنده داعیان بالتشبیه دود کردن چراغ سحرگاهی در دم مردن است از این جهت بسیار
ملکدر شده از روی حسرت تعسفا یا اسفا علی یوسف برخواندند، الله تعالی خداوند عالم شفا بخش رنجوران صحت کامل کرامت فرماید از اکاکرها اعتقاد
خود جلال وزارت مخلصان نخواه رسته دبیلوی نامه را کلوخ اندازی سخنان درشت سیاه کرده بودند تقریرش میخواست که بمفاد اینکه
کلوخ انداز را پاداش سنگ است ما بکلاهای تلافی و شیافه خامه راستعمل ادو قولن لبطون کارنامه عالی سد نگاهی کند اما چون
بهدبیان طرازی و پایه برودای ایشان بحر اشتداد مرض تخت مضمون لیس علی المریض حرج جواب سخنان مدایع نگار برو قف داشت
که اگر آب بهرای دیار فرمان رهی هیجان ماده رافزون نکرده مزاج مسرحد اعتدال آید بخدمت سامی عرض شده مجلا اینکه قبل از این که مکتوب
جلالت اسلوب گرامی رسیده اگرچه در شادی آرای ادا باب گران آید میخواست که جواب از ابنار شل بشهر بکاو پرسش اوانامه لیکن چون
خشم انیت را یشان داشتن عین خطا بود طور تحریر از ابی تکلیفهای خامه محمول رشته بجواب مجملی از اسم پرداخته ... ل از غضبانا که گرنکند
گرنه خشم انبساط میشود که نوشته این خیر اندیش را نگاره حریم حرم احترام خویش دیده باین تقریب خواسته اند که تیم ظریفی و حریف از آری
مخلصان به کلک تیم چو بکاری نمایند الحق باطبعه وری که نیزه خطی در کارزار سخن برنخوران کارزار بنیاد آغاز سخن و برزو کردن نماید دریابی
که ضرب دست خامه اش روز هیجای هجا در قلم کردن بیان خصم تیغ به آب مصری و کتاره هندی دارد خود را بسم آورده کردی ازحجاب بس
اخلاق آن زنده آفاق بغایت بعید بود که برسبیل تعریض لب اطلاق بعضی سخنان گشایند و دانند که لب ریزگهرهای ... بال
بود بلوث شکایت الاینه کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا و اینکه لفظ مراعات حدیث لا را در رقیمه والا درج کرده الحق
نقدروکش بزرگی را حاتم نامه خرج کرده اند کان کرم بودن ایشان معلوم است اما مفهوم شد که این مراعات نیست بتقصیر در چه وقت
ودر کدام زمان بوده اگر در ایام منصب بوده ایشان خود در ایامی که برتبه نظارت حکام استراباد سرافراز بوده اند فقیر در بعضی از ان اوان
منشی و در سایر اوقات وزیر بود و گمان نیست که در عهد هیچ حاکمی منشی و وزیر مملکت را در امر کار سرو کاری باشد که از ایشان بتقریب جلب
احسانی بنده باشد معهذا ایشان همه وقت عمال جزو ایالت و بقیه از ان سلسله جویای عاطفت و عنایت بوده باشند و چنانچه در ارقام
ترقیات صحیح ان دارا و نیکو نهاد ایشان بوده در انجام روزگار انقلاب فرصت نداده که دست جرئه ازکاسه لیسی طرف زبان نظارت

سرکار شاهی بر بروت خود مالند تا بامثال ما فقیران چه رسد و اگر در ایام وزارت مازندران بنده آن غریب سلوک بعد از عشری
که بدولت رفته اند که بمکتوب خنک آبی بروی کار محبت آورند با بلاغ اینگونه نوشته درشتی که هرحرفش برزرق بودت شستی و نقطش پر دیده
درشتی انگشتی است پرداخته اند و اینکه در باب میرزی ... بسیار کرده و مرتجه قلم کین و سیل ضتای مدعا را کنده بر باز به هند لم تک حرن
با پس لکم به علم برهمه کس ظاهر است که بنده در باب کرگ دهن آلوده یوسف بریده ام و اینکه تکفیر و تفسیق فقیران نموده اند گفته اند که ظاهرا
شرع و اسلام منظور نباشد بدیهی است که شرع را با میرزی رجوعی نیست شاید در وزارت مازندران ترقیت بکار رود و نظم از بردن
حلقه زنند بر بایزید و ذوروت تنگ بیدار و برتنطاهرت چون کور کافر بر حلل و مذران قهر خدا عز و جل لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون
مما اعمل و انا بری مما تعملون الی حصل عصاهای کلک دبیر از جا درآمدن در عرصه بیان بترس انگیزی اسب چوبین خامه غیرگرد انگیزی
نمودن و مانند و شسته خود دریان محج از غلاف برآمده بهمه شدی و تیزی فرمودن معلوم است که ایشان را نمودو پرسش مردم مازندران
را اظهار تشخص منظور است در این صورت بمصداق اهن من الهکت آنچه زبان کلک مسح رقم رفته معذور است اگر بیدالمش که آب
و هوای مازندران در مزاج گرامی چنین اثرها بخشیده و عقب میدلا ... ایشان گردیده ملا محمد عفیف شده اند در ... دفعه
دل بجواب ها زنگ ازدل زدوا ... ایشان را در میدان بیان رخصت جولان بیاد چون قدری غفلت واقع شده بود دل ... قضا
ادا کرد اند که پیش ازکه غم دل رسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است خامه بهانه جوی دقیقه یاب از بکارم اخلاق اکجاب
مستدعی جواب است که بان تقریب تا بیهای سخن برداشتم و از چهره شاهد بعضی تقدیر برفع حجاب ایهام نماید بالجمله تقصیرات را امید عفو است
استشهاد در باب مادیان کم شده و شهادت نایب ملا ... پیاده رو طریق بیاری بندی و آبله پای وادی مجنونی محمد مهدی کاتب استرآبادی
بر لوح شهادت مینگارد که در روزی از روزها که کمیت سبک خیز گلگون از هر طرف در جولان و سمند تیزتک سخن جلوه گر میدان بیان
بود عبور بمقرکه رهرسترک این داستان نهانی افتاد که مادیان بزرو سمند رو حضرت مستشهد که در میدان گرو فرز ارتحم رنجم ... منذر
و سیه قیطاس لطفه زرکرد شر رنیده و مهمیز نسیم صبا و رهنما برسید چمن چمن چمیدان ثلثه نغمه و سمن آنقل گل در جنگل نوری و اشهب
بل عنبر بوی نادر النظیر جلوه رعنایش منیره و در این اوقات از طویله ما شد لیلی از قبیله مفقود الخبر و معدوم الاثر گشته و الحق در عهد عدالت
گستری که در عهد آسایش مصداق اذا اراد الله برعیته خیرا جعل لهم سلطانا کریما مصداق تمامیافته و از فرط عدل گستر و طالع ذره پرور
پرتو مهرپروری بر ساحت احوال جهانیان بخصیص اهل استرآباد و تاشه شحنه تاشیش جهان مرگان ... طرفه العینی از نگهبانی خانه مردم غافل
نگردد و در بهشت دل به آرش دمی از پاسبانی نخفته ضعیفان نیاسایند پهلوان ماه که شبگرد محلات برج است از هم برشت

باز خوانش در رسته بازار فلک بغیر از آفتاب نتواند کرد و با صادق صبح انور که هر روز با تیغ و سپر از حجله میدان افق بر طلوع بنده
از خوف عسس احتسابش نفس نتواند کشید طبل عدالتش تفاوت بلند آوازه است که اشرار لفظا جهان جز نفیر حسرت نکشند کذلک
یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و در ایامش تمیز حس بحدی تمام از حس فتنه کره کرده که ایال بیدان نعل بدان که در حدوث فتنه و فساد
نعلشان در آتش برد جز داغ نعل بر سینه ننهند فکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم شاخ دو خار از خانه جهان ملکشته که قدرت
تواند کرد ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی و جل حشرات جهان زان گشته که لاف مردی تواند زد ان فی ذلک لآیات لاولی
النهی اگر از اهد رحمه فتنه جوی دیده بنیاد رشان را آب رباینده ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون و اگر از سنگ یلی بر راه بنده
ربستان راه با خار فرستاده الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون در ظرف زنان کاره کرانه را املک خون در کاسه کرده
تری اعینهم تفیض من الدمع در دور حکم رانیش جوانان بای برو در رزگ شرارت فسر بر قسمها خورده ان فی ذلک لذکری لمن
کان له قلب او القی السمع و هو شهید نجوی پامال گشته که در کل زمین سبز نتواند شد کلاه از راجهان هرای خیالات ای کله مدور قهر
که باده فتنه تواند تخت بر انداز که این پهلوانان کرشمه کلاه طراری شد بیکر داند این زمان دبیت بر سر سنبه در جهانی با خصومت
آدم لاف بالای میزد در این هنگام در پس پرده مستوری نشسته اند هر زندی با زبانه لعاک کرشمه نیش است زهر لوله لعلی
بجسم او باش میل تهی جا بره چون سنبه سر کریبان کشیده اند و جهال مانند فتیله فداق باید این بحیه اگر از لفک صدا بر خیزد
در حلقش ریزند و اگر از شاخ تیز دار و تیز نیزی سر زند از کلویش آویزند کلوله قالب تهی کرده و باروط از ضد اافاده چقماق را خیال سر
لنگ نیاده که دیگر هرس دو بر همزنه کنه و پوده بجوی خشک مغزی از سر بر کنده که من بعد شرارت انگیزد تا پهلوانان لعک را
مدور انداخته اند دور انداز اسم مبهم فتنه و حریفان تا نام جانکه برده اند رخ از طانچه نیلی ساخته در عهدش گل گلزار را باغی
بودن کف و در زمانش حرف بلند از سرو سهی بتوان شنفت و قوع این امر که پهلو بخوارق عادات میزند جز این وجهی نتواند
داشت که چون برق خاطف را در بند در یچ عاصف را در کمند و نسیم جهنده را در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه تمکین امری
تمتع آن باد پای صرصر تک فضای حشمت همراهی و همسایه نمال نموده تا جناب مشهد راه بوفاند بمرده سمبر کان فارس
ورش فراست دها بکمو از معرکه کیانت بت بسر الماتب فرزندند که در هر آن لعبده است گلی یا ما دیار مرغزار را ابنه نموده با ارواد ول
عوض برادت ذمه حاصل کنم و بمصداق انما توعدون لآت البته زمام با دیای مقصود عنان بکران بر خود از اصطبل ادکاه
یوم الموعود بجهت نمای نشان خواهد رسید و با منزل مرام مرحله های مراد خواهد کرد در باب تحصیل خزانه سرا امید که بوسته

بیان الطاف محرم حرم کبریا اعنی خواجه دو سرا دولت و اقبال قرین طالع مسعود فیروز بهجت و نصرت ملازم احوال سعادت اندوز
بوده قلب سلیم و طبع مدرک فهیم بهره یاب ادراک توفیق و عنایت ایزد کریم باد و رب العباد و بعد از رفع دعائی که مقبول درگاه
داوران ملاء اعلی و باریافته سرادقات عالم بالا باشد مشهود رای فطانت پیرای فراست اقتضا میدارد که مکتوب ظرایف مبارک قدم
در رقعه شریف لطاف ترام که بیاض عذاران کاغذ زرگران و سواد مداد عنبر فامش طعنه بر صفای عارض حوران بهشت و طره مشکین دلبران
رانگ سرشت میزد در ساعتی سعید واصل و بمصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده را از وصول آن ضیا حاصل کرده رواج
بکان عبارت آتش کرمزکار ساکال مراجعا کافور احاطر فاتر را سیه کرده باده طاد کرور بمود فی الرابع رضوان اگرچه گر فردوس صفحه اش
گردد روابات و یاقوت اگر پیش حسن خطش عبده نزید سر اگر امی گوهر لیت که مرجان از رنگ عقد لالی سطورش الماس رنگ بر دل
بگسته و مخطط دلبری که یوسف کنعانی را از عبارات مسلسل بکمند غلامی دست و گردن بسته شار ترا کرد در باب تحصیل خوانسرا داده
هر چند که باعث درد سر اندوه شد مقبل شفیق و انیس مراتب است لیکن از آنجا که سرگران باده محبت و الفت در دسرجات گذاری
خانه را از وصول مثالد انسته اند معلوم است که در حصول این مقصد کمال التفات مبذول و منظور ابواره مخلص صادق الال را با بال کرب
شریف لطیف خوشحال و مسرور خواهند داشت در قطعات خوشنویسی درج خانه که معروض میدارد که چهار سطری خطاطان
که رنگ چهار خیابان گلزار ارم است با قطعات خط شریف و پنج قطعه دیگر رسیده اگرچه قطعات تسعه در معنی صورت هر شمار را اهمیتی ارزد بیا
سرشت و هر یک نمونه از قطعات هشت بهشت لیکن از وصف قطعه طلا رمان علاوه جه نزیبد که یاقوت در پیش عبده رشته اعلان بیک
در السنه و افواه علاء گشته خط طبایع نزد بجگی خطش خام است و عادعلیکم بحسن الخط درباره آن تمام صیرفی اگر الطراف جواهر سخن باط
کمال آراسته و رونق این شعله اگر سواد آن با خامه مژگان بر بیاض دیده نگارد بجاست بی تکلف محرف نشینان کرسی حفظا
بر سم حرم بر خاک حمرت نشانده و غبار کدای بر ریحان خط خوبان و نقش زلف سنبل سلسل بویان افشانده و در سستی خطش دلهای
شکسته را با شرموبانه بخشیده و شب صفای صفحه آش قلم نسخ بر ترسل کاکل در قاع جمال جمیل زرخدان کشیده انکه
عرض بقطعه مخلص هشت قطعه دیگر را در جهت تکمیل عنایت شامله عنقریب به از انفه طراز نوای نوای تکلف عشره کامله خواهد ساخته
ایام دولت و اقبال مستدام باد برب العباد اخبار از دیدن ارال در عهد دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون اعلیحضرت پادشاه دریادل
و خسرو باذل عادل لشکر شکن سپهر قدر گردون وقار جم مقدار جهاندار و اقتدار صدف که هر عز و علا و گوهر صدف مجد و اعتلا علم کشی
اقبال و نهنگ جلالت و اجلال ذوالکرمی که ترح بحر سلطنتش بنیاد کرده و در آب آبناید و حشمتی که تلاطم دریای قدرتش زورق

وجود بدخواهان غریق غرقاب عدم گرداند از غیرت دریا دلیش بحر زرف دیوار است که کف بر لب از آن سلسله موج دریا است

و از هیبت سیاستش زهره دریا آب گردیده جنبش موجی بخشش را از علامتی هویدا است از شرم در انفعال کف دستان بی درخش

لؤلؤ لالا عرق جبین عمان شاهوار خجلت زلال سخا پرورش بحار سبعه خوی پیشانی جهان غرقه‌ای بحار آرزو را کشتی لالی هوا

از قلزم جودش در ساحل مراد رسیده و نهنگ رنگان بند هستی را دریا دریا در و گوهر از بحر محیط احسانش در بساط حصول ملوه گر بهر قدر جدولی

که گشته در افاق بذل وجود شهیر و بعدل و داد نیز بدیده است نظیر بی جنح چنان تختی تیغک بر خورشید وچشم عالم بر عکس جنبش

دریا اکر اشاره کند بپای بحر ثروت ملک برجاز بحر الذی تشرف عن تعفیر سدته السنیه جباه الامم و بغارق العرق و صدق فی شانه

سل اهل تبی کمل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق اعنی سلاله حضرت خیر البشر سمی بالک ائمه اثنی عشر خلد الله ملکه خان

جلیل شان آگاه دل ما صدق و ال عادل خیر من مطر اهل هیری که از رشحات سحاب مکرمتش کشت امید هواخواهان جنت

نسیم است و از قطرات وذوارف عوارضش حدیقه آمال خلایق گلستان گلزار ابراهیم منبع جود دو جهان سمی خلیل الرحمن ادام الله تعالی

دولته برتبه ایالت سر آباد که ماصدق ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است سرافراز گردیده گلبنش تلوت سکنه این مرز و بوم

غنچه گشای تمناد ساحت این سرزمین مصداق فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا گردیده معارف آن جمعی کثیر از طایفه

روس که هوای زیاده سری و باد غرور در دماغ در روس الطایفه نحوس راه یافته باراده فاسده رهسپر این نواحی از روی بحر با بلغان بحد

دهر قرب بیست جنگ کشتی حمل لنگر توطن انداخته در خلال آن حال از برکات مقدم آن حجسته طالع بهواء و امطرنا علیهم مطرا و مطر المنذرین

باران شدیدی که بران کرده تیرباران غضب الهی ورزها اهل این دیار را نازل نزل رحمت نامتناهی بود واقع و مدلول کریمه فغشیهم من الیم

ما غشیهم فاغرقناهم اجمعین زورق حیات اغلامین جان آسا در گرداب فنا سرنگون و مضمون فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم بانهم

کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین کشتی وجود طایفه فرعون نهاد کرفتار طوفان غضب رب العباد گشته احدی از آن کفره رخت جان

بکنار نکشید زهی بخت فیروز که اعادی خاک را با یک تیر از باد ازو آتش تیرش رود روان کشته وقت طالعی که برج دوستی

اقبال لقش حیات فرح کفره را از صفحه هستی براند احسنت الله تعالی خداوند کیتی نشان روزین انجم و اختر و فلک شخصی خورشید انور در بحر

خزینه بهر جهر جاری شد کشتی عمر بدخواهان این دولت ابد مدار از این رو به بحر چو نخوار و نکار بر کنار و درب العلا از جانب

وزیر ایران پرویز بغداد پیوسته قاعده دار السلم وزارت و دولت و اقبال و مفاتیح ابواب شهرستان سعادت و مکنت و جلال

در دیار اقتدار بندگان و شان بقا بوده کو رهبت کامکاری از افق خود حوادث مصون ممالک مجدت و کشوری از اطلاع دل اشکر

نفس محروس

نفس محروس زاهران با دلبدار تقدیم و راسم اعزاز و تکریم و ادای لوازم تحمل و تفخیم بهود رای برالفت برای ... میدارد که صحیفه شریفه

و الا و نمیقه بهیه علیه که مصحوب عالیشان سمو المکان محمد آقا تمت ابدع ادبیه نزد فیض ورود ارزانی و از نزهت مخبر که ذات قدسی صفات

سامی با شعر بالی لبریز باده شکر یزدانی و در لر اشحون گلهای رنگارنگ بهجت شادمانی ساخت ترقب از لکارم اخلاق مخلص نواز اکه

پیوسته بکلیه خامه و کلک اولواب مرتب بر چهره دوستان باز و حضرت اتفاقیه را نگاشته لوحه خلت طراز سازند فقره از مطالب است

هرچند که طبع جواد سامی در تعهد حال مخلصان بربهار نیاز نیاز ساز لیکن در نظر معامله شناس جرکالای گرانبهای محبت را بها باشد و لقد الفقا

که از خلوص خالص و از شایبه غل و غش عاری برآمده در دار الضرب دوستی بسکه قبول قدر بانی دل رسیده بهتر از زرنابکان بی عیار

سکه ای بود ... لیست نخواهد بود در تهنیه وزیر هرات اکه امیر محراب بیک وزیر هرات ... که در هر دفع بعرض رسید که آن وزارت

پناه طرح عمارات عالیه و تعمیر خانه و خلوتسرا و حرم سرا ریخته و املاک و مستغلات براه انداخته بنحوی که تیر با کار بر دشمن تنگ کرده بود و دست

و دستگاه او عرصه را بر اهل قلعه تنگ نموده نراتها لوی ما که درعاریت سرای دهر بر اهل هر ملک و شهر رتبه سروری داریم همیشه خانه بدوش

و از رحمت و رنج خود با بوی نسیم انبر زار ... که اوضاع گران ... و صف اینکه او را ایسچ قسم جمعی در تسخیر آب و گل اندازد

نیست بچه جهت رشته تصرف در خاک آن سرزمین فرو زده و راه و رسم حضرت را فراموش کرده استحکام ادعا در قدم تو ... می کند

او را هر قید نگری بیا بند حکم حرمانه الحطب دارد که تصرفش جمع دار آیت اگر تحمل این بار و بهمین خبر دشتم فرمان ... بود

جوی در خجر از رشته میر و دو اکردن او عرصه بیشتر خواهد بود در این مدت بیشتر از آنکه مشغول خود رای بوده ها رسم نقش نقش می کرده

دیگر چه کار بکرده است چنانکه خوبی فناهی عالیهای بر دارد حد و ... هرات عرق فتنه است که او نه مساعی او گشته است ... از آنها

برازنده است که از ... در و در عرصه درخاطر کرده به تنزل تقرر زورم که عالیها را آنها عمارات جدیده و حالی داخل را اگر آن

در دار السلطنه در دار السلطنه هرات دو توابع تحصیل کرده بجهت دیوان ضبط و ضبط را که برای سکنای او کافی باشد تصرف او دلاله بنمایند و ان

خانه مقرر دارند مختصر اکتفا کرده بساط هر کس را که در حیطه برجیده او ... را که صرف زنگینی اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع نماید صرف

خدمت این دولت ... حضرت شان ... این شاهراه بجهت احتیاجی بحرمان ملک و سلطان مرادرد لفا صبح که التماس

جانب عمار نموده بودند پیوسته مصباح هدایت و نقش سپهر و سراج منیر افاضت ... در مشکوه فطرت شریف شعله افروز و محفل ضمیر

کرامی از لمعات تجلیات فیوضات الهیه ... شمع لقیق نادیده ... بغیر خانه مهتاب ... و نفحه از فراخد ادای بربار و شکرگزاری

شمع خانه ... امثال نمود ... اینکه از هر قسم ... میدارد که چراغ بستان در دواد ... که ... قسم درخشش داد از حسنه

شده بود روشنی بخش سراچهٔ محبت دعا کرده شرحی که مشتمل بر عفو جرایم جانب استرا داده که در تلطیف دیگر جنب و عید قرار داده ایمعون

کریمه او قوا الکیل ولا تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس المستقیم تجاوز و زیره ام نگاشته کلک اخلاص شده بود عا لنجا با درایوا لجمی از

مجره ازلقلب اکروه و نظم آغاز وسمع آباد دیده کریان زبان آتش فشان نکوه درازنموده از آنجا که عصاران بر زوچراغ انصاف را خاموش نموده ویل

للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را فراموش کرده بودند بالیت بار جوانب این معنی از عطای

سامیه این روغن بشام کشیده و منزل شان را فتیله فتیله بان چراغ از دماغ ان برون آورد ولیکن این دفعه حرف الا الکاس صدا بر دا

نجشش شایان داده الیرام با زیف نمود که چنانچه من بعد احدی از انجا حق و بالعمر روغن نمانده باشد و یا در آتش سیران تقصیر کند شمع ا

برمغ شبه سرخود را در قدم دیده کشی ترضی باشد و کردن زدنی طریقه و داد انصاف بیاید که مرتبه برابر رو داد در مقابل آتش در اروغن

مداد در روشنی مصباح قلم را در بزم مودت بر تو افکن داشته تبهات اعلام نموده باشند محبت نامه ای قلندر نوشته نوشته تصحیح ترقیمه

سوخته گوشه نشین مجرد خلوت گزین خرقه پوش خانقاه تفرید و باده نوش درگاه انس و تجرید قلندر دار ملک فقر و پادشاه دیار در روشنی

و اعتذار تکیه دلریش مجرد عوالم ناسوت و سیاح فضای لاهوت مرشد طریق حقیقت و بر تکیه طریقت صاف ضمیری که در صفای طلق صبح

صادق از تک نیستان شیرخورده و عالی فطرتی که ابدال مهر انور در دایره چرخ خضر ازکاسه کشکول همتش فیض افاضه دریوزه کرده نشسته بر

سرانه که از سرچشمه تحقیق خشنی در دروش لذت شرب هدایت فراز حاصل است صاحب طریقتی که از خم بیابان حق در جرعه صل و حقیقت شربتش

عارف بر امعارف راه برراه لطف و محبت کنوت الفقر فخری آراسته و بیرای تحرکوش از حرفی آب و گل پیراسته صورت فطرتش را

معنی مرید من اسلم وجهه الله و هو محسن فرین طاهر و باطنش مظهران رحمه الله قریب من المحسنین اغنی شاه قلندر المحسنین که نیمه ازل

ذکر تراند خلوت حال اشراق برا هین نامی از انوار تجلیات سرا پرده غیب زاهد و دلمعان بیرون ضمیر حقیقت تخمیر گرامی آرام وجد و بکا شد

از خانهای تاریک احیای بصیرت که بن وقف و ضمیر است حقیقت این حال را محتاج اظهار نباشد با قال بر نسته ترجیح بر چرای مجمر جان شرشت

نموده هرچند که در ظل طبع شریف اشرف از شرفی مصداق نبوده طلا ودود بر فطرت والای فقیر و ارائه زهی بطلبی و دانش لوم آنکانه

بپهر به بهار و ناز ببابت لیکن تکه خانه منزلی رفته بجاه عدد اشرفی دو دو ترتیب شال نیز عمل کرمانی بر رسم هدیه بر درگه شیر آرال حضور گرامی

نموده مرجو آنکه در معرض قبول صراف طبع نقاد در آمده چشم ازانتظار انتظار الله بر شند در جواب شخصی که رب تکیه خراب را داده

امید که پیوسته بیامن الطاف محرم حرم کبریائی حراجه دو سرا دولت و اقبال قرین طالع مسعود دهی و نعمت ملازم احوال سعادت

اندوز بوده تبسم و طبع مدرکه فهم بهره یاب ادراک توفیق و عنایت ایزد کریم با دو برکت الفاتحه لغوا از رفع دعا که مقبول درگاه داران

ملازم و بار یافته سراوق عالم بالا باشد بتفصیل اطاعت برای فرات اقصا بیارد که مکتوب شریف مبارک قدم در قیمه شریفه تعلق و آرام

که بیاض عذار کافورگون دیراو مداد عنبر فامش طعنه بر صفای عارض حوران بهشت و طره مشکین غلامان زاکت سرشت میزد در ساعتی

سعید واصل و بمصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده را از وصول آن ضیا حاصل گردیده راح ریحان کاس کم مزن

کاس کان مزاجها کافور ابو دخط فاتر اسرمت باده نشاط سرور برون فی الراتم رضوان اگر جا کرد فردوس صفحه اش کردو درست و توت

اگر بش جن خطش عبده نویسد مزاکرامی کو هریست که مرجان از رنگ عقد لالی سطورش الماس رنگ بر دل بگشته و محفوظ و بری کو

گوهر یک کنهاد را ارشعار اسمیل بکند غلامی است که دل بسته ناره که ذرب تکیل خرام سرا داده بودند هرچند باعث در دوری

اندوست بتعلیل شوق دیدار مراتب است لیکن از آنجا که سرکران با ده الفت و محبت در دسر جت گرامی از دوستان جانی را ضد اسب این آید نیست

معلوم است که در حصول این مقصود کمال التفات منظور و همراه ملحق جاذب الیال را با بر کل مکتوب لطیف خوشحال و مسرور خواهند داشت

در تهنیت فتح اصفهان نوشته الحمدالله که خوان و نوکتی که تدبیر ملک آرایش ارایش جهان زاعقت و برق شمشیر جان ستانش آتش

خرمن جبر و تران دشمن ملک و ملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجر گلو برش اعدای دون و بهره لوای ظفر نقش چون رایت

زرین آفتاب چهره سا زدیده خفاش طبعان سیاه امید دون برده از آب تیغ آتش بار خاک مذلت بر دیده دشمنان باد و بپا باشد دعای بقای

عمر و اقبالش بر خاص عام دیگر دو تش بر عموم جمهور اهل اسلام و انام لازم و واجب جانب الله داعی خلوص نژاد با تمامی اهل کاباد در

پیگاه از درگاه احدیت مسالت دوام ایام عمر شریف قیام و باقدام حین لطمی بر اهل سجود دعا کوئی اقدام دارد تخصیص درین اوان خجسته

و زمان فرخنده که بمعاضدت جنود تاییدات لا یزالی و لشکر کشی و دشمن کشی نوازی عالی فتح دارالملک اصفهان میسر گردیده بر

وسی بیکران عالی لسان بمفتاح هلال مملکت کشای هر شهر و کشور گشته نقد ملت محمدی را در بازار جهان کاسد شده بود رواج طلای

دست افشار و اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسوده اعدای سرکش گشته بود گرمی رواج پدیدار آمده قمحه الله حمد الله که مجدد آ

آفتاب وجود قبله حقیقی بر عرصه ملک پرتو نیافت و مکری چشم اعدا فکه بچلون از اثر قدوم مینت لزوم شرف اعلی در نظر آ

حکم سرمه صفاهانی یافت درین صورت فراموش کردن انگیزه احسان کجا روا است و خاک کشش از اثر جبین روح ملک از دست رفته

در کدام مذهب سزا آید که دایا کشور گشای عرصه دولت و اقبال و سپه آرای معارک نصرت و اجلال باشند تهنیت سلطنت

موبد عرض مبرانر که درین عهد خجسته و زمان فرخنده از مژده تفویض دارائی و حکمرانی ممالک خراسان و هندکان حسب فرمان والای شکوه

شکفتگی در حدیقه خاطر شکفته روشن مبنی دیده منتظران ظهور فجر فرح را چشم روشنی کنفه امید که از کرم پادشاه ظل الله اکمه شوم

کلید فتح کابل در کف صبح اقبال در بغر حکمرانی فتح نجمی آمال بوده از جنس جهلند تا حجه تا باغ عروس دولت بندی زنگ زدای آینهٔ ملک
حلب و از جبین جبین خانه براند از خطاکاران و بازوی عزم و دریای کین قیصریه دولت آل عثمان بوده بر زوی لوای تنهایی
علت الروم باقای بیران غنی ‌امعه افزون جهان کرده مرآت الله بکاندار و ندیم چندانکه کتاب شمس الآفاق خورشید بحیدادل از زین خط
شعاعی مذهب و ثنیه حیات و قیاب با بهاء مطالع آفاق و لوامع ضیا در کتبخانهٔ عالم امکان بوده مهذب ثبت شده دارالعلم
خاطر عاطر سامی از اشراقات انوار فیض الهی روشن باد زمان ... محمد خان چون به برکت عنایت ایزد دادگر خویش فرد دریای ...
پیوسته سپاه و رایه تاه بخجود دلم ترو رهبر و بازوی با نیروی بخت والا را در گشایش بلاد و قلاع رتبت دیگر است با نیر اکثر اه امعنی
رزنت همت والا لازم ساخته ام که هر یک از کارکنان مملکت چون یاران عقیدت اندیش که در کار نفیس رسالت تقدیس مقدرت
کذاری و در محفل خجالت خوانند شمع آسا کردن بر تیغ تسلیم نهاده گرم سربازی و جان سپاری بوده همواره در معارک دلیری آتش باز و در عرصه
کارزار هر وقت بامدد صحیح خود سربلند و سرافراز باشند ایشان را امور دربار ساخته فرمانده مملکی و حکمران ... مصداق این مقال
ناصر ... محمد خانی است که در ازای خدمت جمیله از حکومت جام جرعه نوش و در هر بزم و انجمن با شادی غیرت هم آغوش بوده از
یکه تازیش قلب سپاه خصم دو نیم دار خطفه ... رهره عدو گرفتار شکنجه خوف و بیم است با علیه در این اوان ... که کوکب
قره ضدای نشان دار السلطنه هرات صمیمه ممالک و علاوه ولایات نزهت بناد گشته از ابتدای ملال از جانب ... ایران
بخورشید کلاه جواهر زواهر دعوات که گوش کردن به قبول آراید و لآلی متلالی تحیات که بدستیاری غواص خلوص از بحرین دل
با حاصل بیان آید هدیه مجلس ... مرقف ... علیاحضرت خورشید طلعت زهره زهرای سپهر سلطنت و کامکاری و دره بیضای صدف عظمت
و شهریاری مهر تابان آسمان جلال و شمع فروزان شبستان عفت و اقبال ثمره شجره کامیابی و برتری ریحه ثمره بنات ... درری منجوب
سپهر مقام چرخ سریر انجم احتشام گلکه سهر ... کس فرانکه شان روشنان ضمیر نورانی روان شیرین ... خرد جاه
ساخته مشهود رای باریابان عزو جاه میدارد که قبول عالیجاه مقرب السلطان احمد خان ... آقاسی از دربار ملک مدار تبلیغ مژده
جلوس میمنت مانوس پادشاهی و تجدید رسوم دوستی و استحکام مبانی ... بغارت ... مامور ... سلطنت ... گردیده
چون احمد پاشای والی بغداد و دوالدار ایثار بین دولت علیه صفویه و آل عثمان کرسال بود که اساس مخالفت و دوداد استحکام
داشت بمقتضای اغراض فاسده خود احداث فتنه و فساد دادن نفاق و عناد نموده این یار زنند در کاه ... افواج بحرامواج
معزم غنیمت آن مفسدین الدوستی روانه و بحول و قوه الهی الی الآن که اواسط شهر رمضان المبارک است چند دفعه محاربه واقع

و هر دفعه جمعی کثیر از رومیه طعمه شمشیر و ده دوازده نفر از پاشایان باشان آن زنده دستگیر و کرکوک و حله و نجف اشرف و کربلای معلی
و کهنه بغداد که اصل دارالخلافت است بحیطه تصرف و تسخیر در آمده اصل قلعه محصور حبس منصورات و رومی ایلزرانه بای گریز دو
دست ستیز چون تسخیر قلعه مزبور قال آن ... که خود بنجاره آن برداریم و افواج خونخوار را معطل این کار سازیم انشاءالله در این زودی
از انجام مهام این نواحی فارغ گشته اگر تسخیر قلعه چند روزی تاخیر داشته باشد فوجی را از برای اتمام کار آن تعیین و خود بنیاد ذات
سعری برای انجام بعضی امور که همت ... را منظور افتاده عازم حدود شیروان خواهیم شد ایام که از الا جاه خورشید کلاه مشیره
فوت و صدق عهد خود در اینکار جان و محمود سلاطین زمان شده اند ترقب از اولیای دولت جاوید مدت اکه الفتی ... را
احکام کرده بتوفیق بقیه ممالک معهود کشور کشایی اقالیم ... الطاف و فاتح ابواب قلاع صلح و ائتلاف بوده عالیجاه ... مزبور را بزودی
منقضی المرام رخصت انصراف و اذن انعطاف بخشند که انشاءالله تعالی در حدود شیروان وارد معسکر ظفر اثر گشته نمره سلامتی مزاج
همایون و دوام دولت روز افزون بهجت بخش خاطر این خیرخواه اخلاص آگاه کرده با تو افتاب سلطنت و اقبال از مطلع عز و جلال لامع باد
از جانب پادشاه بخورشید کلاه است سر ... لیف دعوات ... دنیا صلوات آئین و تحایف تسلیمات طیبات مخالفت قرین از فرط تحیات
و نیاز مندی هدیه پیشگاه بزم همایون و تحفه حرم حرم سپهر نمون علیاحضرت قمر طلعت ثریا جناب خورشید حجاب زهره زهرای
فلک سلطنت و کامکاری و دره یکتای صدف عظمت و بختیاری غره ناصیه پادشاهی قره باصره دیده وری و آگاهی فروزنده کوکب عقل و فرهنگ
فرازنده پایه تخت بلند و اورنگ طرازنده جامه شهریاری برازنده افسر تاجداری محجوبه حجاب عفت مستوره نقاب عصمت مهد علیا و بزرگی طراز حرم
عظمی خلدالله ظلال سلطنتها نموده بعد از نگارش مراتب مخلصی و گزارش مراسم خلوص اندیشی مرفوع رای عالم آرای آستیاد گان
قوایم سریر ملک مسیر میدارد که بعد از آنکه عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد ابراهیم ایلچی شرف تقبیل آن عتبه علیا رسیده و در استحکام
بنیان دوستی طرفین کوشیده آن علیاحضرت بتقبیل شوکت انجام از مصالحه را التعهده بتهام عالیجاهان فلان و فلان فرموده آنچه پاشایان
امر و داد و مقتضای کار صلاح بود ارکان ... ان مشار الیها ظهور و نهضت ... پاشایان از طرفین غرض صدور فرقه ولایات گیلان بنجر تصرف شکله
و تصرف اولیای این دولت علیه در آمده و نه ... دوستی را که در این مدت او عایکه ... علیه شود و بر ایه وقوع رسانیده
در میان سلاطین زمان و خواقین دوران تحسین عهد و صدق وعده حمایت ... نهایت تقدمه رد کردن اسرای ایران در جنب این
محبت نمایان امری است جزئی و مقرب الیهان مشار الیه در طی مصالحه مکرر این مراتب اظهار نموده بنابر آن که اسرار ولایات دس...
برده بودند استرداد آنها تعویق افتاده در این اوقات که این یار زنند در کاه آگه از قلع و قمع دشمنان و تمشیت مهمات خراسان فراغت کرده

و عازم تنبیه یاغیان مخالفین است که بعد از فضل جناب باری به دستیاری آن درخشنده اختر برج سلطنت و کامکاری بالکلیه دفع اعادی این
دودمان از قوه بفعل آید چون که داشتن اسرا بعد از مصالحه فیمابین پادشاهان خلاف معرّف و در هیچ زمان درستی محمول است لهذا
از امنای این دولت کبری ترقّب و رجا آنست که امر والا شرف صدور یابد که اسرا را در هر جا که باشند جمع نموده با اتفاق سفیر ملیک
مشارالیه که حامل نامهٔ مودت ختامه است آورده تسلیم نمایند که هم موجب خوشنودی حضرت پروردگار و هم باعث منت گذاری این
سلطنت بوده و طلبوا النّعم بالفعم حصونهم در بررّی خویش بسته و در زاویه ناکامی نشسته اگر چه بدبیاری ترفیق داد در جهان دار صلایح
ضرور به قلعه کشانی به پای کار آمده بود اما چون تسخیر حصار به یورش سیل اساس اکثر بنیاد و آتش جزئی به درستی تر و خشک و تیغه و سیاه
بینه و مروت نظری نمیخواست که ابواب قلعه به مفتاح کارسازی داماد مفتوح شود لهذا با خاطر آرمیده و خیست پسندیده و عزم ثابت و تیقّن
راسخ و ضمیر حق شناس و همت توی ای پای محاصره قلعه محصور و نقصور و اطراف که راه ای خاکش مقصور فرموده لکن در این وقت معتقد
سرکردگان که با فوجی از غازیان تنبیه و تادیب افاغنه زراس الحد مامور بودند پس فرجی که بلطف کارلطف اهالی آن دولت روز افزون و تعقیبات
آن سده سپهر توان خواهد شد نظر والا رسید چون در این اوان که موکب همایون بآن حدود واقع و قرب ایلغار علاوه اجر بیت و فاقهٔ
شده بود برای مذاکره امور سابقه محمد خان و میرزا احمد رضا را الغارت تعیین و روانهٔ آن درگاه عزو تمکین نموده بعضی امور عظیمه که ایلچیان
مزبوران القا شد که به عرض و ابقای آن عتبهٔ علیا رسانند ترقب و نیاز آنکه بر عالم وداد و به هر نحو که مقتضی مصلحت دولت روز افزون دانسته
مدعیات مذکوره را نیز جواب مقرون ایلچیان را بزودی رخصت انصراف عنایت فرمایند **از جانب پادشاه ایران بپادشاه**
هندوستان قلمی شده مراسم الف طرایف دعوات و نحایف لطایف تسلیمات که از دار الملک دل لبوی شهرستان زلال ملکی و دار معموره
جهان بمصرب کشور بیان ارسال شده به پرزم اعلای شریف و موقف اسنای منیف حضرت ملکی رتبت گردان ایران قادان شتری
سعادت زحل دربان فروزنده مشعل و شاهی فرازنده رایت گیتی پناهی همین آثار رحمت حضرت سبحانی بهین گوهر صدف دودمان رفیع
الشان گورکانی شاه جهان پرور همایون فرخسرو فرح سیر سلطان دارا شکوه فرزند بخت خاقان اورنگ زیب فروزنده تخت صدر
فرخنده اختر المنصور ابوالملک اکبر محمد شاه خلد الله ملکه و ملکه ساخته میشود درای شریف مبادا که قبل این پاردی چال کرد ارالسلطنه اصفهان
مصرف در آمد و خصوص تنبیه افاغنه قندهار روانه و برازکه بلست هند ربایده از ایران مصدر بانه اوخر ارشده بوده صحرب اوان
شاملو و بعد از آن میرزا محمد علی خان بادشاه و نخجاه اعلام شده بود که سی لیتی نمایند که بعد از ورود رایات منصوره بآن حدود راه
فرار بر ایشان مسدود دارند و در مکاتب شریفه که از حضور پر نور آنحضرت مصحوب ایلچیان مشارالیهما ارسال شده بود مندرج ساختم

بودند که بصوبه داران کابل در آن باب تأکیدات شدید بعمل آمده این نیازمند درگاه آگاه نیز قلیله ضیافت متعهدات آنحضرت علام
شده و برای تجدید وداد و مذاکره این مواد ایلچی دیگر بسفارت مأمور ببعضی سفارشات در عالم مرادات لسانی و شفاهی با ایلچی مزبور
شده که در حین ادراک سعادت تقبیل عتبهٔ علیه خاقانی بعرض اقدس رسانند و مدتی چهار ماه است که ایلچی روانه و کارگذاران مزبور شده
اثری از متعهدات مزبوره بظهور نرسیده و قطع نظر از آن ایلچی را دار المضرب توقیف در خلاف مدلول وداد و صمیمیت نحو با حسن
نهادی ورود و در ارسال جواب مکتوب که از گلزار دوستی گلی وار نهار گلستان مودت نهالی است جائز تهاون و در توقیف بعمل آورده
خلاصه مطلب آنکه این نیازمند درگاه آگه بنا بر وجه برای عاریت راه و رسم مودت و پاس داری نوامیس محبت آنی دیگر مطلع نظر
نبود و توقفی در ملک و ممالک آنحضرت که الهی تا ابد بران دودمان پاینده و تابنده باد نداشتیم و دولت روز افزون شاهان عالم نگاه
از خودی انگاشتیم کلی از جنبه جنسیت و رابطه یگانگی و ثانیا باعتبار مراعات قرب جوار و محبت باستان که فیمابین دولتین ایران
و هند استوار داشته در این صورت مقتضای مقام آن بود که از اطراف قرین اشرف نیز این امر در مرعی و مستمر باشد متعهد اخلاف
مایل بوجوه متنوعه از جنبه شریفه بظهور میرسد هر گاه واقعا آن پادشاه جمشید جاه باقتضای ذکای جهان پرور و فطنت
حقایقت گستر این رویه را ملحوظ میدارند فهو المقصود و چنانچه بعضی ارکان کارگزاران آن دولت والا در مزاج دولت دخیل یافته اند
که گرمی خود را از اتفاق و نایره فساد و برهم زدن سنگامه وداد و ابتداء نموده باشند مارا نیز در هیچ باب مضایقه نخواهد بود ایلچی را بزودی
رخصت انصراف ارزانی داشته اعلام نگونگی آن طرز دوستی و خیر را قرین بهجت و شادمانی فرمایند آنچه نگاشته کلک تقدیر شده بظهور خواهد آمد
از جانب پادشاه ایران بپادشاه روم و له الکبریاء فی السموات و الارض للّه الذی شاهراه حمد و سپاس و جواهر زواهر شکر بیقیاس نثار
شار ساحت جلال پادشاه متعال رب الملک مالک الملک برازنده است که بدست عزت افسر اکلیل دیهیم مهر بر تارک ترک انجم لوکب
سپهر نهاد و سلطنت روم و روز السلطان گیتی فروز آفتاب در زمان روانی هر شب ار به وجود پر فیض وجود ماه جهانتاب اختصاص داد
و رفع تحیات گوناگون و لطایف تسلیمات از حد افزون هدیه روان منور شاه عرش سریر خطه امکان و ماه جهان افروز گردون دکان
خاتم نبوت را گلبن خاتم النبیین و بر آل و اولاد و کرین و اصحاب رضوان کلین او باد که سلاطین روی زمین بر درگاه ایشان روی
نیاز برزمین است و فروغ ذات قدسی صفات ایشان شمع راهنمای طریق هدایت و یقین اما بعد لعالیس و عوات و نیاز صمیمیت
مقرون و لطایف تحیات زاکیات مروت مشحون تحفه بزم مینو مثال و کمینه تحفه پیشگاه حضور سپهر تمثال اعلیحضرت سکندر شوکت دارا
دربان فریدون سطوت جمشید حشمت بهمن علم انجم حشم ثریا مقام فلک احتشام دارای ممالک بحر و بر بسته آرای معارک فتح و ظفر

سلطان مؤید کامکار مظفر کریمه ورنگ تجلی یابد، و مدار ظل الله فی الارضین فی بسیط الارض عامر معمور جهان بالعدل والمروت حافظ
بلاد الله العامل بامر الله الغازی فی سبیل الله سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین السلطان
الغازی محمود خان بن السلطان مصطفی خان لازالت عتبته العلیه ملجاء الانام و سدته السنیه سدا بین الکفر والاسلام تشحیر رایج محبت مقاصد
کردین اوان سعادت نشان که وزیر اعظم و دستور مکرم علی پاشا والی قرابان از دولت ابد مدت علیه مذاکره و مکالمه امر مصالحه
مرز و دار و این حدود کرده به اصلاح مکتفی این خیر اندیش نیت آن دولت روز افزون یکی در هزار و آثار مکارم دلهای آن خسروان آفاق
در عرصه جهان بر جمیع فرق واضح و آشکار کردیده از آنجا که آرایش عباد و آرامش بلاد و بالغه ایام حرافتی عدل و داد منوط و مربوط
و همواره مکنون خاطر اقدس خدیو آن بود که اختلاف و نزاعی که فیمابین امت حضرت سید المرسلین و بعضی از شعوب و فروع سنین
بهم رسیده و موجب فتنه و فساد و بر هم زن احوال عباد بوده رفع نموده چهار حد ایران را بظهور مهر جلی الظهور دلهای بریا کزین منور
و مشام اهل اسلام را نشر رایحه مشکسای گل جعفری ملت حقه معطر سازد در این ولا بدستیاری سر پنجه تاییده الهی داماد باطن فیض بی اعلی
حضرت رسالت پناهی کشف حجاب شبهه و رفع نقاب اختلاف از چهره شاهد این مطلب کرده سراپرده دولت المعمور دل را ارکان
اربعه محبت و ولای خلفای کبار محکم و زر جعفری ملت جعفری را در چهار سوق طرایق مذاهب ائمه اهل سنت رایج بود معمول بر سبیل تمام
ناحیه انجوای و زیغنا مانع ضد و رسم من غل تمامی اهل ایران از دور و نزدیک و ترک و تاجیک تکلیف و ارشاد این حق کزین کیانا
رجانا تارک ما رفض و سب و مجی بنی شنیعه جناب الانام شدند چون انجام در امر خطیر و مرکز ضمیر این دو نیکخواه خلوص تخمیر و تمشیت آن
از مذاکره علمای طرفین دنیای دو تیس ناکزیر بوده لهذا عالیجاه عبدالباقی خان را که از امرای جلیل الشان ایران بود برسم صاحب تعیین
و باتفاق اسوة الفضلاء والاماجد ملاعلی اکبر مدرس و میرزا ابوالقاسم صدر روانه آن درکاه آسمان قدر نموده در باب امر مصالحه و
تاسیس اساس ملت حقه با قضات کرام و علمای ذوی الاحترام و اولیای آن دولت ابد مدت نظام مکالمه نموده کیفیت انجام مستدعیات اندک
عرض دیده از اطراف دارنده ابدی رتبه علیه سده بموجب آنچه مصلاح و صواب معقول باشد بظهور رسد از جانب اولیای دولت
ایران باین [illegible] بروم قلمی کردید هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض که از مطلع مدلول آیه شریفه عقد که جند
سلطان یافته شعشعه از [illegible] تمثال حسن عهد و وفاق باشد و روایح عنبرین فوایح ادعیه بهیه مبتنی بر که از انتظار متوالی حوا
علی سبیل تقابلی [illegible] نکهت اکثر مجلس ارم تمثال روح محبت و اتفاق کردید مجمر حضور [illegible]
مستلزم النصره و الظفر در حضرت سلیمانشان و خسرو جمشید نشان سرافرازی ده تاج و دیهیم قیصر آینه صورت های ترک اسکندری

شعله افروز

شعله افروز خاندان رفیع الشان عثمانی مهر جهانتاب سلطنت و جهانبانی شهریار کشور حزم و وقار شهسوار عرصه کیر و دار داور و دادار آور عدل کستر
دادار جهان داور دین پرور پادشاه اسلام پناه دارای جهان آرای فلک بارگاه خدیو ملک خیر الخیم کرده شه کیان قدر
کردون شکوه اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران ناصر الاسلام و المسلمین قامع الکفار و المشرکین قاآن البرین و خاقان البحرین خادم
الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین السلطان الغازی محمود خان بن السلطان مصطفی خان شید الله ارکان دولته مرفع
بنیان شوکته اهدا و ابلاغ ساخته مرفوع رای کیتی آرا میدارد که نامه همایون فال و واجب التعظیم و مکتوب شریف لازم التکریم که از مقر
سلطنت عظمی و مستقر خلافت کبری مصحوب عالیجاه وزیر مکرم و دستور معظم مصطفی پاشا والی موصل و اعلم العلماء المتبحرین عبدالله افندی صدر اعاظم
و فضایل مآب افاضل نصاب خلیل افندی و قاضی محمد ارزنه الروم اصدار و اهدا پذیرفته بود بمفاد ان الهدی الی کتاب کریم ظهور بر حسب خواهش
و ارتباط مرتبط نفحات سکیه الفوحات مضامین الفت قرین مشام خاطر و دماغ جان را مکمت انه وز روایح بهجت و سرور رشک افزای دو ستان
مجمار کرد از مخزن عاطفت و کنجینه عاطفت اهدا شده بود فیض وصول و ورود بخشید و آنکه در مفاوضه همایون سمت ایراد یافته از جمله شروط خمسه نقش بر
صورت حصول و مواد اخری بعد از برشیعه و منی وزیر ملکیه محول و مرکول شده بود این نیازمند درگاه اله را بفیر از شنیده بینانه مروت و انسان است
و ترویج و نظام ملت اسلام و ایتلاف و ارتباط دو امام مظفری نبناشد و آنچه متعلق باین محتاج درگاه صمد بود در برابر صحرای میان ارتوه بتعیل
آورده و انجام اموری که متعلق آن پادشاه اسلام پناه جهان پناه باقی مانده که بتاییدات الهی صدور ارتباطات و شناعی باید صدور اتمام باید و اگر
مهمات ملکی و مالی عبوده بسته در عالم اتحاد دو ستین در حیطه تکلیف و زحمت آن پادشاه ظل الله در پناه خود بمقتضای یکانگی تحصیل
میدادیم لکن مقاصد و شروط اموری است که انجام آن در حیز قدرت و فرمان آن صدر بلند بنیان است چون دو شرط حاکم جزو اعظم رکن
مطلب و موقوف علیه اتمام امر مصالحه بود در عقده امتناع مانده بود لهذا عالیجاه عمده الامرای العظام علی مردان خان بیگلربیگی لرستان فیلی
بسفارت تعیین یافت و در تعیین فضیلت پناه علامی فهامی میرزا محسن شیخ الاسلام هرات دارالملک رکن شاه لطفا لله باله و لطوکه اغوز علی قوت
شاملو حاکم غوریان با اتفاق او امور دو ایشان موقوف که عالیجاه پاشای مشار الیه بار بقای کرام رسم سفارت به درجه پسندیده و آداب مرضیه
بطرز تعیین و تایال و دوستی سزاوار و وفاق حضرتین بود بااتفاق نموده نشان و نشانان و زبب الطاق و امرای ممالک روم از کمین زبان میرزای خبر
کذشته عالیجاه مشار الیه را با رضا مرخص و بر اهتمام بسوی شار الیهم روانه در باب خلافت از سلطان مرخص دوره صدق آیین که علیحده تسلیم
علیمردان خان شده بتصریح و تبیین کیفیت امور سوده و لزوم تشیید امتیاز بروضه ثنا الله الغزیر بعد از وصول مشار الیهم در درگاه جهان مدار
حقیقت اسرار مطاوبه کما جری تعیین مقیمان آن آستان سپهر بنیان خواهد رسید مرابل از مکارم اخلاق خدیوانه آنکه پروای باز عون فی الحراسه و ارائه

آن مقاصد دهم جلیه ملوکانه سند دل و مراعات رسم مراسلات را و ایما نصب العین ضمیر حقایق مجبول فرمایند زهی نازل بمقام تخت شاهی قرب
تا حکره ظل اللهی هم اولسونک پایه تخت فلک هم اولسونک تاج قدر تک عرش فرسا از جانب پادشاه ایران بسلطان و نجاه روم
شهود رای خاص ضیاهای تقدس میدارد که از بدو طلوع سلطنت صفویه الی حال قرب سیصد سال بود که بنای شیوع اقاویل مستهجنه و امور غیر مستحسنه
نفاق و نزاع فیمابین اهل روم و ایران واقع بود در صحرای مغان که مجمع شورای کبری انعقاد یافت و اهالی ایران مستدعی سلطنت این
نیازمند درگاه الهی شدند این خیرخواه حقیقت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را که مذهب آبا و اسلاف بوده آن طایفه
تفهیم و ایشان نیز قلبا و جنانا اذعان و قبول و از مبتدعات بیهوده نکول نموده نیازمند این معنی شدند که چون هر یک از ارکان بیت الله الحرام
بیکی از ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد و مذهب حقیقت جعفری نیز در رکنی از ارکان با ایشان شریک بوده مذهب خامس بوده باشد تا اتحاد
مذهب و موافقت مشرب روم و ایران بر کافه مسلمین و عامه ناس روی زمین ظاهر و مبین کرده و باستظهار همین معنی عالیجاهان عمدة الامائل حاجی خان
حاکم کرمانشاهان و میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر مدرس امام نواب همایون ما برای انجام این مطلب بسفارت مامور و از آن درگاه
پرفیض و نور شدند و بنابر اینکه تصدیق ملت جعفری با تعیین رکن و امیر حاج و معتمد در دارالخلافه و دولتین مشار مقرون بودند لهذا امور ثلثه را
که از لوازم ملت بود و طفیل اهم مطلب ساخته از آن پادشاه ظل الله خواهش نمودیم و فی الحقیقه این چهار مطلب یک مطلب و مقصود بود بالذات همان
تصدیق مذهب جعفری و تعیین رکن است و مقدمه اطلاق اسرای جانبین خواه از لب از مدعا دور برای طرفین در پله تساوی و باقتضای
مروت در تلو آن مدعا اندراج یافته بود و درین ولا که ایلچیان این خیراندیش بمرافقت عالیجاه وزیر معظم مصطفی پاشا و علم العلماء الکرام عبدالله
افندی وارد درگاه خاقانی و مشرف اند و زتقبیل سده سنیه سلطانی شدند ذریعه همایون پادشاهی قبول سه امول بحیطه ذکر موصول شد کلک
بلیغ التقریر از تصریح بصحت مذهب جعفری کنار کرده وادی تحریر نشده در قبول ماده رکن که اعظم مبانی مصالحه بود بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه
تشبث جسته تمیز حقیقت بود تمیز این امر را بانصاف و عدل آن پادشاه اسلام پناه محول داشتیم که بر ضمیر منیر اقدس که آینه صور غیبی الهام و
تقدیرات مخفی و مستتر نخواهد بود که در صورتی که در چنان مجمع کبری این قسم تعهدی گوشزد خاص و عام اهل ایران شده کلی دل از همراه اظهار
چشم براه حصول این امول و گوش بر آواز نوید قبول این امول باشند بعد از انصراف ایلچیان سودایی بود و لقد مدعات قرار بود براه عوام
ظاهربین که جمله سلاطین روی زمین که استماع این معنی نموده اند چه محمل قرار خواهند داد و بر عالمیان واضح و هویداست که پیغمبر اکرم و کتاب
این است یکی است و در جمیع مواد متحده الاصل اند و اگر اختلافی در بعضی از فروعات باشد مغایر ملت و منافی نیست چون در ازمنه سالفه
منع اختلاف مذاهب اربعه در حیز قدرت سلاطین عصر و خلفای بنی العباس نبوده با علیه برای دفع نزاع بنای تقلید ائمه را به ملل اربعه

گذاشته اند لله الحمد آن پادشاه قوی دستگاه با عظمت و شوکت و قوت از خلفای بنی العباس افزون و اعظم سلاطین ربع مسکون
و بعون ایزد بیچون این نیازمند درگاه اله نیز مالک جمیع ایران و ترکستان و بزرگ ایل جلیله در صورتیکه دو خلیفه اسلام و دو پادشاه
جمشید احتشام صرف همت و بذل مقدرت باستهار و اشاعت چنین مذهب حنیف نمایند و خواهند که این ملت را نیز بدستور مذاهب اربعه حق مسلم
گویند شرعا و عقلا چه مانع و محظور و علمای دانشور و متقیان دین پرور را که از دربار دولت علیه متعین گشته اند در قبول امری که مخالف
شرع انور نباشد بچه محذور خواهد شد و اگر بعضی از رجال دولت علیه در موقف الامجلس بنو مثال معلی مانع حصول این مطلب شدند [illegible]
شوب باغراض و معلل باغماض خواهد بود چون در عالم یگانگی تکرار امور بیهوده لازم می نمود لهذا عالیجاه امیر الامرا العظام علیمردان خان بیگلربیگی
لرستان فیلی را که از اعاظم امرای ایران است بسفارت تعیین و باتفاق آخوند علی اکبر [illegible] شیخ الاسلام روانه دربار عز و تمکین نمود
از جانب پادشاه ایران بخواندکار روم نوشته شده والله یوتی ملکه من یشاء والله واسع علیم جواهر زواهر ادعیه طیبه و لآلی متلالی ادعیه قدسیه
که در بها لولو بها یادگار یکتای آفتاب و گوهر شبچراغ ماه برابری و در صفا و ضیا با چرخ فیروزه گون همسری نماید از مخزن درون و گنجینه دل
صداقت مخزون هدیه بزم مینو مثال و تحفه مجلس حضور بهشت تمثال اعلیحضرت ملک رتبت کیوان بهجت مشتری سعادت کره ای برجای جهان
عز و تمکین دریای محیط البسیط روی زمین مهر جهانتاب سپهر سروری و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی خسرو ملک پرور
ملک ضمیر جم ملک قدر انجم حشم سرور گردن فراز مهر افسر داور دارای اسکندر در شهریار کشور جم [illegible] شهسوار مضمار کر و دار پادشاه
ظل الله اسلام پناه داد [illegible] عدل آگاه اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران ناصر الاسلام و المسلمین قالع الکفار
و المشرکین قاآن البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین السلطان الغازی محمود خان ابن السلطان مصطفی خان زین
سراپرده خلافت العظمی بیامن ذاته و نور عیون السلطنة الکبری بلوامع انوار صفاته ساخته بر لوح محبت می نگارد که قبل از این کیفیت معاهدت حضرت محمد شاه
پادشاه والاجاه هندوستان و ذرت افاغنه و اشرار قندهار و بعد از آن خلف وعده ظاهر ساختن و بعلاوه آن ایلچی را که از [illegible] قندهار
رفته بود برخلاف داب دغا زن [illegible] دیگر بار [illegible] از خارج [illegible] افغان [illegible] و جاه خاقان رسیده خواهد بود
درین اوان که تعدیات مذکوره باعث توجه رایات دوستان بجانب هندوستان گردید پادشاه والاجاه باقی [illegible] تمامی سپاه
خود را از اقصی بلاد هند و دکن جمع آورده با استعداد تمام [illegible] از شاه جهان آباد حرکت و در چهل فرسخی شاه جهان آباد
در محل موسوم بکرنال حصن حصین و حصار استوار ترتیب داده عزم جنگ نمود و این نیازمند درگاه اله نیز بعد از ورود بمنزل کرنال گرد آن
[illegible] عقبه اقبال کرده توکل علی الله الغفار در پانزدهم ذی القعدة الحرام تلاقی فریقین واقع گشته بعد از اشتغال بابره گیرو دار

نعمات از ذکر کارگشت بیان کرده افتاده جمعی از خوانین و امرای او با چهل پنجاه هزار نفر از سپاه هندوستانی عرضهٔ شمشیر و توپ زده
و دستگیر گشته تمامی خزاین و اسباب و توپخانهٔ پادشاهی بتصرف درآمده و محمدشاه منهزم و محصور و متحصن گشته بعد از سه روز که خود را مغلوب و
چاره را مسلوب یافت بقیهٔ امرا و سران سپاه دار و اردوی همایون گشته این نیازمند را ملاقات و تاج و نگین سلطنت را سپرده از منزل
مزبور بجانب شاه جهان آباد نهضت فرمودیم و بعد از ورود شاه جهان آباد جمیع صوبه داران اطراف و خوانین افغان و
راجایان خود رای و فرمان روایان سپه آرای و امرای زبردست در راههای ایشان غرور سپه ... که از ممالک بعیده و قلاع
شدیده می‌بودند در مقام اطاعت و فرمان برداری درآمده بعد از چندی که فتح ولایات و نظم مهمات آن سرزمین بروجه اسهل و اکمل و اجمل
آمده چون این نیازمند درگاه آله ترکمان و پادشاه تیموری البنیاد و دو فرقهٔ گورکانیه و سلسلهٔ جلیلهٔ گورکانیه بودند در عالم ایلی و اتحاد جنسیت
پادشاهی هندوستان را کماکان بوالاجاه سابق الذکر تفویض و خطبه و سکه را باز بنام او جاری ساختیم که چون صوبهٔ کابل و غزنین
که در طرف رود اتک واقع است همیشه داخل ممالک خراسان بوده لهذا صوبهٔ مزبور را با ولایات سند و قلاع اطراف از حد تته و کشمیر که
آب رودخانهٔ مزبوره بدریای محیط اتصال می‌یابد بعلاوهٔ صوبهٔ تهته و ... ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ ایران و عطف عنان عظمت فرمودیم
بعد از ورود بحوالی رود اتک که راس الحد ممالک محروسهٔ این نیازمند درگاه آله بود نظر بدوستی پروران بود که ایلچی برای ابلاغ
این خبر و نصرت آیات نصرت از روانهٔ حضور همایون سازیم از نفایس هندوستان و کلهای این سرآستان رسم ارمغان در برآن حدود
شود بقاران آن خبر وفات علیمردان خان ... در سرحد ... که ... درگاه ... رسید لهذا مقرب بارگاه خاقانی
حاجی خان چمشگزک ... را که از چاکران قدیم الخدمهٔ این درگاه واز راه و رسم سفارت آگاه بود تعیین و روانه و انجام
اموری را که بمرحوم علیمردان خان مرجوع بود بعالیجاه مشارالیه محول ساختیم که باتفاق رفقای علیمردان خان که در آن حدود توقف دارند
بتمشیت آن بارو ... و امور مشروطه را که در عهده تعویق مانده بدستیاری مصلحت سنجان آن دولت علیه مزبرای صورت حصول رساند
و برای خالی نبودن نامهٔ دوستی ختامه برحسب تفصیل علی‌حده بعضی اشیا برسم هدیه و تحفات هندوستان مرسل گردید تا در بارگاه
نظر اقدس و محضر مقدس آن پادشاه والاجاه توقع قبول یابد از سلطان ایران بپادشاه روم بر ضمیر فایض التنویر اقدس که آیینهٔ صورت
نمای آفاق و انفس است نقش پذیر میسازد که سفارت دوستانه و نعمات برادرانه که شفاها در باب رموز خفیه و اسرار خفیه خلت
و اتحاد بعالیجاه سفیر بلیغ التقریر وزیر اد... مصطفی پاشا القا فرموده بودند تمامی سامعه افروز خاطر صداقت مظاهر از اصغا و استماع
آن بی نهایت محظوظ و مسرت اندوز گردیده حمد حق تعالی شانه را بجا آورد که چون در عالم ما فی البال است که این حضرت کمال را از اربابی اهال

بجز پاس ناموس اسلام و دین پروری و اعلام امر مودت و برادری منظوری نباشد قماشی که در بین دو سلسلهٔ علیهٔ ایران
پادشاه اسلام پناه شده ناشی از ین معنی و آنچه مکنون خاطر حقایق مظاهر است بر عامهٔ سلاطین و کافهٔ سلاطین روی زمین از جانب
دو مراتب اتحاد دوستی دارند با صوری و معنوی ظاهری و باطنی حضرتین محقق و معلوم گشته جمهور انام این دو دولت عظمی ممد و معاضد
یکدیگر دانسته نوعی اساس مودت و ائتلاف فیمابین استقرار یابد که نسلاً بعد نسل بیانهٔ اعقاب و اخلاف این دو سلسلهٔ علیه آثار آن باقی
و پایدار باشد و از رخنه گری سرپنجهٔ آشوب هر فتنه خیز و اختلال دست بهر حادثهٔ انگیز مصون در کنار باشد رجا واثق است
که ان شاء الله تعالی بیامن تایید ربانی و مآثر الطاف خاقانی کلزار امانی کلریز حصول و رهبار نیات در نوبت برده مرسل قرین و حصول
برده و ایام در تقویت دین مبین و انتظام امور ملت متین مظهر توفیق جناب رب العالمین و مورد رضای حضرت سید المرسلین باشند از جانب پادشاه
ایران بپادشاه خورشید کلاه روس تحایف لطایف دعوات و دوستی آیین و طرایف ظرایف تسلیمات مودت قرین از فرط اتحاد و یگانگی ابلاغ
حضور شریف و اهدای بزم منیف اعلیحضرت ثریا منزلت فروزندهٔ مشعل پادشاهی و سروری فرازندهٔ رایت دولت و داوری نزده نشین
تخت عظمت خلوت گزین سراپردهٔ عصمت سلالهٔ دودمان سلاطین جلیل الشأن عیسویهٔ نقاوهٔ خاندان با تاج و نگین مسیحیه پادشاه خورشید کلاه روس
و فرمان فرمای ممالک بلکا و قزاق و حاجی ترخان و غیرهم ساخته بر لوح وداد مسطور از پادشاه ایران بکوابنده روس صحیفهٔ شریفهٔ لازم
التعظیم و رقیمهٔ انیقهٔ واجب التکریم که از سر رقم جلالت و تکمیل بسالت بیکران منبع الکان اعلیحضرت آسمان رفعت سلطان سریر هیبت و جلالت
دری برج شهامت و بسالت گوهر صدف بختیاری دوره التاج افسر تاجداری دادر بهرام صولت مشتری مقام دارای کیوان مهابت
کواکب احتشام شهریار عالی تبار برتیان ... شهسوار مضمار جلادت و کیاست سلالهٔ خاندان بلند مکان ... رفیع الشأن جنگیز خانی
عالیشأن والاجاه ... از بیان ... صورت تحریر یافته بود در بین اوان که بدبر امر قضا شهنشاه حقیقت این عرصهٔ وسیع الفضا مفاد و له
مقالید السموات والارض یختص برحمته من یشاء مفاتیح قبض و بسط مهام ممالک سلطنت را بدست این نیازمند درگاه سبحانی داده و اسباب
لشکرکشی و دشمن کشی بمحض مرحمت ایزدی با برق مرام آماده بمقتضای تؤتی الملک من تشاء رایت فرماندهی و حکمرانی برای این خیرخواه دوستی
بانی مشهد و صفاهان و عراق و فارس و آذربایجان با جمیع بلاد ایران که در تحت تصرف فرمان رومی و عثمان بود بحول و قوه ایزد
داور مسخر و فضای کرهٔ داله تویه تنصره من یشاء از اعادی اثر غالب و مظفر و از مراسم سروری و کامکاری کامجو و بهره ور گشته
در تحت فیروز بخت سلطنت موروثی بجلوس میمنت مانوس بیکران ... سید سلاطین عالم مالک رقاب امم نواب کامیاب ارفع امجد
اسنع همایون اعلی مزبرای ریش و زیور دیهیم ... اجداد عظام ... از ... جهان افروز این دولت روز افزون روشن و منور گردید

نواب همایون اعلی زیر رعایت رسوم گذاری در ازای این اخلاص شعاری کل ممالک فسیح الفضای خراسان بدستوری که با مرحوم مغفور میرزا سلطان حسین
بایقرا بوده تملا دهد دارالملک کرمان و یزد و دار السلطنه مازندران که مخزن پادشاهان ذیشان بود از خطه اقتدار رضیع و خطه دستگاه این
محتاج عواطف سبحانی و باقی ممالک ایران را محض ذات اقدس سبحانی ثابت و شوق طواف روضه ملایک مطاف در خلوتسرای ضمیر آغاز سلسله
جنبانی نموده از حدود آذربایجان رایت افراز حرکت و دار الارشاد اردبیل را ... کرده که هم دیده مراد از کحل الجواهر تراب آن درگاه
عرش پیگاه ضیا افزاید و هم بهاری روح مطهر آن حضرت ... سرکشان هرات دیده ها پرچم علم رزم گشاید و از باطن و ظاهر رموز
اداب موانست بعمده بارگاه خاقانی آقا یاقوت خادم الفقی کتاب کریم صورت وقوع یافت هر برای ضیای والا ظاهر بوجه خواجه ...
بوده که همیشه فیما بین سلاطین بادادودین صفویه و آن سلسله علیه اداب ... مرعی ... ظاهرت ... و هرگز اختلاف این
دو دولت خداداد اهالی بلاد طرفین از دست انداز جنود فتن و تطاول لشکر محن مصون و محفوظ بوده اند و درین چند سال که بحکم ظاهر
خللی در ارکان دولت پایدار پدیدار آمد بسبب ظلم و عدوان بوده که از غفلت امنای اولیای سلطنت الاهیشی جاری و وخامت و بانمت
آن بحال عباد اهالی بلاد ساری گردید لیس شیء اقرب فی تغیر نعمة و تعجیل نقمة من اقامة علی الظلم وحق الله ان الظلم لوم وان الظلم ...
وخیم که ظهور انقلاب در دولت علیه صفویه نیز از کوفی هست که در بعضی اوقات مهر جهانتاب را بعضای گردش فلکی عارض میگردد اما حقیقت
بر حجب نقصان ضیا و نشا بزوال فروغ و بها نمیگردد اگرچه خورشید افروز سلطنت قاهره بتقدیرات آسمانی چند روزی در حجب غروب
نقش و انقلاب استتار یافت بالطاف ایزدی متجلی گشته فروغ جهان افروزش کما فی الاول بر عرصه عالم تافت حکمت تا فیها الهی
درین تحمل عبرت گزین لطایف امم و آگاهی غفلت پیرشان فضای عالم بوده و این ابتلا و امتحان را مفاد کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم علتی جز فساد باطن کارگذاران آن دولت ظاهر نیست از آنجا که وجود عموم سلاطین باداد و دین نظام جهان و اصلاح امور
جهانیان است و مغزای السلطان العادل ظل الله فی الارض گرده خلایق بپرداری سایه چتر دولت خواقین ذیشان از آسیب حوادث
دوران در امان می باشند تپه رشحات سحاب فیاض عدل و جهان آن خسرو کامکار بهار آرای عرصه روزگار خواهد بود درین وقت که سفیر
اداب دان حضرت مرجوع را پاپا ... رسانیده عازم آستان بوسی درگاه والا بود عالیجاه ... را که از معتبرین خان زادان است برای
تبلیغ مراتب اخلاص و گذارش رسم اختصاص روانه درگاه گردون اساس و بعضی مراتب را حواله تقریر او نمود که در پیشگاه حریم والا معروض
رساند مراتب قرب جوار ... که همان موالات باستانی از جانب شبستان دولت خانی باهوا خواهان آستان سپهر نشان
خاقانی ملحوظ در صحایف ... که حاکی از مضمون السلام علامه ... الامه است ... مستقامت ... بذل و

خدمات را

خدمات را ازکمن جاه و جلال رقم زده کلک دبیران عطارد نشان پیوسته باشند از جانب وزیر ایران بوزیر عبدالله ... روم
رایحه ریحان دعائی که شمیم جابت بمشام قدسیان رساند و نفحه سنبل ثنائی که جیب و گریبان را چون دامن گلچین معطر گرداند از بهارستان
مودت و ولا و سرابوستان صدق و صفا ابلاغ حضور مکرم و اهدا بزم محترم جناب وزارت مآب حدت انتساب جلالت ایاب رکن رکین دولت
ابد مدت عثمانی حصن حصین سلطنت دوران عدت سلطانی بهار آرای گلزار همیشه بهار ممالک قیصری رونق افزای معموره ملک اسکندری ناظم مهام
العالم کافل امور الامم مشیر مشتری نظر معظم وزیر ارسطو تدبیر منجم علی پاشای وزیر اعظم عظم الله شانه و رفع مکانه نموده بر لوح دوستی
مینگارد که مقدمه التیام بین الدولتین بر نهجی که معلوم رای خطائی مآب والا خواهد بود پیوسته محمود خواقین جهان و منظور فرمانفرمایان
دوران بوده خلل را در ارکان آن مکان صدور و تأثیر را در مقدار آن مجال مرور نبوده و از قرار که مذکور و در السنه و افواه مشهور است
بعضی امور را از روی مروت دور که فیما بین این دو دولت عظمی مسنوح یافته ناشی از سو اعتقاد حسن پاشا و ولد او احمد پاشا
بوده که بعدا از انجا بن خایف بسبب هراس در اولیای دولت علیه اسکندری در اساس ... رخنه گری کرده انقیاد زند دور از
رای علیحضرت والا جمشید جاه و حضور اسلام پناه را فیما بین خواقین جهان موصوف بکم فرصتی پایان یکلی ساخته بعد از ورود این نیازمند
درگاه رب العزه بدار السلطنه تبریز چون خیرخواهی و محبت کیشی آن عالیجاه بین الانام اشتهار تمام داشت ... روسیه جواد
که با آن عالیجناب افتتاح ابواب محبت ... در خلال آن حال السبب بعضی براتی عطف عنان بسمت خراسان نموده حق برادری
را در عهده تعویق و امتناع مانده بعد از معاودت این نیازمند بخراسان فیما بین ... رسید
چنانچه کیفیت از شرح و بیان مستغنی است و قبل از این از دار السلطنه هرات مصحوب محمد افندی ... آن عالیجاه نگارش یافته بود از انجا
که اولا شان لصفت دولتخواهی دودمان خلافت بنیان عثمانی و حفظ ناموس ملت انصاف داده در آن وقت برادر دار اسلام
بغداد و فلان که معتمد کار آگاه بود برسم سفارت مستعجلا روانه حضور ساطع النور نمودند ... را حواله بتقریر سفیر مزبور نمود
که بزبانی معروض و مذکور سازد و بعد از تمهید قواعد اداب از جانب سعادت جوانب العالیجاه بابلاغ جواب پردازد یقین حاصل است
که بمقتضای حسن نیت و صفای طویت بهر نحو که متعهد مصلحت احوال عباد و آسایش بلاد و دین الدنیا الکریمین موجب احیای رسم وداد
بوده باشد از تقریر معمول و مکاتب دوستانه فهمات القاقیه ثمره اتحاد مرعی و مبذول خواهند داشت باقی اساس دولت ذوالجلال
و اقبال از آفات اختلال مصون بود ... العباد جواب نامه پادشاه ترکستان فرستاده کتاب کریم و خطاب لازم التعظیم که از مقر
جلالت و مستقر عظمت و نبالت بندگان ذیشان رفیع المکان حضرت والا رتبت مشتری سعادت ناهید بهجت مهر سپهر سلطنت

وشهریاری خورشید برج عظمت و کامکاری دوحه برومند حدیقه دولت و اقبال نونهال ریاض شوکت و جلال زیبنده سریر خلافت
زیبنده دودمان رفیع مکان چنگیزخانی المحفوظ بحفظ الملک المنان شرف صدور یافته نامزد بنده درگاه آسمان جاه شده بود
در اسعد ساعات و ایمن اوقات سعادت عظمی و برکت بی منتها بخشود امید که سرادق دولت و اقبال و خیام شوکت و اجلال با وجود
در باب مطالب رفعت و معالی پناه عمدة الاماثل و الاشباه ملازستم که بعضی سوانح بر مشارالیه در مشهد مقدس معلی رخ نموده بنده درگاه
گردون غلام را مامور باهتمام فرموده بودند این معنی را در خدمت ثریا منزلت ذات کامیاب سپهر رکاب ملائک رقاب اعلیحضرت آرزو اقدس
ارفع امجد اسنی همایون اعلی که جان بندگان فدای نام همیشه باد عرض نموده امر واجب الاذعان تقدغن تمام صادر گردید که عالیجاه
سردار لشکر ظفر اثر و بیگلربیگی مشهد مقدس تفتیشات لازمه نموده آنچه مقتضای شریعت مقدسه و قانون حقانیت بوده به عمل آورد و در این
وقت بعضی مراتب از راه دولتخواهی بعمدة الامراء قدوة العلماء مؤتمن دولت خانه مبارک گاه خاقانی اتالیق قلمی بود که بحضرت عظمت
عرض نماید و چون حقیقت صلاح مجموعی بنده درگاه برای مملکت آرای ملاطف اقتضا ظاهر است یقین که حمل بر تکرار نخواهد نمود و همیشه با بشارات
لازم البشارات سرور و حبور حاصل گردانند باقی ظلال سلطنت و اجلال باد جواب نامه پادشاه والاجاه ترکستان در زمان عارفه عظمی و صحیفه
کبری اعنی مفاوضه شریفه و الاوه لطیفه منیفه روح بخش روح افزا که از کمال عاطفت و نهایت ملاطفت رقم زده خامه دُرَرافشان آن نیشان ذیشان
حضرت آسمان بسطت سپهر منزلت خورشید خاصیت ثریا مرتبت سلطان سریر ابهت و جلالت دری برج شهامت و نبالت گوهر صدف
بختیاری دره التاج افسر تاجداری داور بهرام صولت مشتری مقام دارای کیوان جناب آفتاب احتشام خسرو زمین وقار گردون شکوه خدیو
صاحب اقتدار انجم گروه شهریار عالی تبار زیبان و فرات شهسوار میدان جلادت و شجاعت بر الطاف الهی زیور افزای اورنگ چنگیزخانی
شده بود در ساعتی مسعود و زمانی محمود بوساطت زبدة النجباء عمدة الاقران خواجه ابوالخیر بیگ و فرستاده و وسیله کامرانی بنده این درگاه
عزوجاه گشته مدعای اسعدیت دولت و اقبال و افزونی مراتب جاه و جلال قیام و اقدام نموده عمدة الاماثل مشارالیه را سعادت حضور
مجلس پرفیض و نور ذات کامیاب سپهر رکاب ملائک رقاب گردون جناب مقدس القاب اشرف اقدس امجد همایون اعلی که اقدس جان ما بندگان
نثار اقدام مبارکش باد رسانیده اتصال نامه نامی و رقیمه گرامی بمقام ارفع اعلی نموده و از تفضلات خسروانه شاملحال مشارالیه و جواب نامه والا
در کمال دوستی و ولا مرقوم خامه دُرَر رقم گردیده و تسلیم عمدة الاماثل و الاقران گشته بعد از حصول کامیابی و کامرانی از مراحم حضرت خاقانی
و اجازت معاودت یافت مرخص گردید امید که همواره هزار حدیقه تحیتی را برشحات سحاب اقلام عنبر بار تازه و ریاض سرسبز داشته باشند ایام ظلال
بکام باد جواب نامه پادشاه مالک جاه ترکستان رقیمه و الاصحیفه علیای عالیحضرت تعالی منزلت سامی منقبت منیع مرتبت سلطنت و جلالت

دولت

و اقبال پناه ابهت و حشمت و اجلال دستگاه نجابت و نبالت آباء مجدت و عزت آگاه شهامت و بسالت انتساب شجاعت و جلادت
دثار رفیع مقدار و الاتبار ذی الاقتدار سلاله دودمان چنگیزخانی محفوف بصنوف عواطف سبحانی رفیع شانه و صانه عما شانه از کمال عطوفت
گستری در عرصه شهود جلوه گری نموده صفا بخشای گلزار وداد و زینت افزای حدیقه اتحاد گردیده بمعارض فرموده بودند که عمدة الاماثل و الاقران
ایشمحمد بیگ سفیر دوستی التقریر آن سامی مکان از مجلس بهشت آئین ذات کامیاب سپهر رکاب ملائک رقاب اشرف اقدس ارفع اعلی برده معاودت
ایصال اخلاص نامچه مصادقت مضمون نظر آن نامی ... همایون التیام نامه که بدستور ایام آباء و اجداد و الانژاد آن ذیشان نظر عطوفت
از ایشان در رفع برداشته مراتب ضابطه قدیم اقبال ابواب دوستی مفتوح و آمد شد ایلچیان بیشتر و متداول باشد از آنجا که بنده درگاه آسمان
در رعایت جانب سلاطین و والیان بلند مکان که آبا کرام و اسلاف عظام آن اختصاص و آشنائی این خاندان ولایت نشان داشته اند
اهتمام تمام دارد لهذا بخدمت ثریا منزلت اقدس عرض نمود که اگر بعضی امور از آن سلاله دودمان چنگیزخانی بظهور رسیده که منافی اخلاص
قدیم و رابسته اختصاص قویم بود لکن این خاندان ولایت نشان شعبه از شجره طیبه نبوت و امامت و خود از شیوه کریمه و عادت قدیمه این دودمان
ستوده کرامت و ولایت است در مدت تمادی تغیر حالات لایقه از این مقوله تنخال عرض و تدریج در ازاله غبار نقار از آئینه خاطر
عاطر خورشید شمال سعی نموده تا انه الحمد لله تعالی چنانچه خواهش بنده درگاه عز و جلال بود مرآت خاطر اقدس را از آن کدورت
صفا گردانیده و چون عمدة الاقران مشارالیه در این ایام رسیده از انای عالیشان در باب خواهش معذرت و ازل الحجی نمی در اهتمام
آن عالیمقام در تقدیم لوازم یکجهتی و اخلاص و ترسیم مراسم عقیدت و اختصاص ابراز و عمدة الاقران مزبور خود نیز تعهدات لازمه در این باب
نموده بنده این درگاه با عزوجاه از او و صافح ایلچی مزبور از صدق و درستی انبساط کرده رشته مزبور را وسیله بستگی مطالب مذکوره
ساخته در این باب التماس پرداخته بنده مطالب مذکوره بعز قرین اجابت گردیده مبلغ یکصد تومان تبریزی در وجه آن عالیشان مقرر و
رفعت پناه شمال الرفعه و العزة و المعالی محمد رحیم بیگ که از بندگان معتمد قاعده دان و از خلصان قدیم آن آستان عزو شان است مامور الالزام
الاوان گردید که بعنوان سفارت روانه تصدیع شده خاطر یک سیر آن خان عالی منزلت را از تلطفات شاهانه مسرور و مجبور گردانیده و تقدیم
لوازم دوستی و وداد قدیم پردازد و چون عمدة الاقران ایشمحمد بیگ مرخص التماس نمود که امری صادر به مراتب مزبوره از طرف قرین
الشرف اقدس اعلی نیست آن برگزیده دودمان عز و علا بعمل آید که علامت لطف خاص خاص مبارک همایون نیست آن خاندان بلند مکان
بوده بسبب ظهور این معنی ممتاز شوند حسب الاستدعای مرحمت اله خلاع فاخره بابت شجاع و چقه و اسب یراق با آن بلند مکان با بخشی از قشه
بر حسب یا مه عالیجاه سپهر عالیجاه ناظر سیورسات مرحمت گردید فی الحقیقه از آن آن سرفراز و بختیار رحجی آنها را با یکبار دو ... عالی تعدا

خود کرده اند که بهت از سوابق اعمال حاصل کرده. ترسل باین آستان امانت شان نموده اند زیرا که همیشه چراغ آن خانواده بافروغ شان
از انوار عنایات بی پایان این خاندان روشن و عرصه همیشه آن سلسله بلندمکان از بارش بنیان جمال این دودمان ابدتوامان
گلشن بوده اگر بعضی از آن برخلاف عهود و طریقه خلاص ملوک نموده اند عاقبت الامر التجا باین آستان خلاف نگاه کرده اند و از
تلافی ما سبق این نیت خیر انیت که مبنها و طار عار ساخته اند در دودمان نیکنام و شاد کام خواهند شد غرض ها دامی که در مقام اخلاص و دوستی
ثابت قدم باشند لیکن این بنده درگاه عنایات الطاف شاهانه درباره آن عالیشان با حسن وجهی استمرار خواهد داشت و بنده این درگاه امید
که هست که بعضی تهواعد آن راه باید یقین که پیوسته محرک سلسله دوستی مدد و داد خواهند بود تا قی مدارج دولت و عزت و بزرگی روز بروز
درازدیاد باد و برب العباد از جناب اشرف شاه ایران پادشاه خورشید کلاه عرش اورنگ تعالی دعوات و ابیات اجابت قرین و کشف کیفیات مکاتبات
مصادقت نفین از کمال محبت و نهایت مودت بجانب تخت وصف حبیب حضرت انباب طلعت ثریا منزلت زهره زهرای برج
سلطنت و کامکاری و دره دریای عظمت و جلالت و شهریاری ثمره شجره دولت و ابهت و اقبال و شجره ثمره شوکت و عزت و جهانداری حلال
عقده الموهبت المسیحیه زبده السلاطین العیسویه پادشاه خورشید کلاه کیوان ایوان خسرو شیرین شمایل روشنک روان ابدع دامبراطریس مهد
رای مهر ضیا مینماید که نامه نامی و مکتوب لازم الاعزاز گرامی که بشر بر مژده جلوس همیشه مانوس آن خدیو دوران برادر یک باد شاه بی دورا
یا بش حق مرکز خود بسون د تا یید الهی نگاشته کلک دربلک و الا شده بمت وصول و ورود یافت عقد شکفتگی یکو نهاد در حدیقه خاطر مهر
طراوت و نضرت چمن همیشه بهار اظهار کرده مدنی القصه نظر باولویت و استحقاق آن برازنده سریر و افسر فرمان فرمای آن دیار در این وقت
که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید این نوید فرخ بخش بسامع دوستان رسید بحدی انبساط و انتعاش در خاطر اقدس حاصل شد که بیخودیاری
خامه در ترسیم نامه بمراعلال و صورت اظهار بیان تواند یافت و قبل از وصول این مکتوب گرامی که بوساطت ایلچی کالکن ایلک و کیل
آن دولت ابد مدت سلوم رای جهان آرای همایون گردید از غایت محبت با بلوغ نامه مشکین خامه و تهنیت و تبریک جلوس سعادت مانوس
شاهی پروجلتم اله تلالا تاج دیهیم سلطنت بر تارک شریف مبارک کهمراه و ایام جهانداری جاودانی باد و جلوه مقرون باد ورقم
قلم دوستی شیم بنده بود که شرایط دوستی و محبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود هر چند
قبل از تعارف کم بیش بی اهتمامی و بی اعتنائی کارگزاران آن که متکفل امور آن دولت بوده اند لوازم دوستی چنانکه باید ظاهر
مقصود حضیر علیه و بعمل نیامد لیکن از آنجا که دولت علیه روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود از آن رهگذر ها چنان غباری بر خاطر خورشید
مظاهر راه نداده حالیا که بحمد الله تعالی سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته امینی ما کلیه زنگ زدای کلف در جنب

احیا

احیای راه و رسم الفت کردید معلوم است که مقتضای محامد ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوه ائتلاف مرعی و ملحوظ و کشور روی ز دولت
امدادنظا دول قیش زدفتر محفوظ خواهند داشت و شرحی که مشتمل بر تعریف شغل و کالت آن در باب ایران کالکن به دستور باقی در توثیق او
در امور مهم الدولتین نوشته بودند از اینکه اداسی و کیل مزبور درین مدت لوازم دولتخواهی بظهور آمده بجهة منظور انظار عنایت
شهنشاهانه میباشد در این اوان که از جانب مکو جوانب آن پادشاه و الاجاه بتجدید و بحای شغل و کار خود سرافرازی یافته است البته
زیاده بر سابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم داشت طریقه مرضیه آنکه پیوسته باسال مراسلات و دو ابواب دوستی و اتحاد در ابواب مفتوح داشته
مهمات متعلقه را طراز صحیفه اعلام بخشند جواب نامه دوستانه محب دوستی کیش لآلی شاهوار ادعیه وافیه و جواهر زواهر اثنیه
طیبه از گنجینه درون و مخزن ضمیر صداقت مشحون از فرط اعزاز و تکریم و کمال تبجیل و تعظیم اهدا بپیشگاه حضور پرنور خاقانی و ابلاغ محفل مینو مثل
قاآنی نموده مشهود رای مهر ضیای مقدس میدارد که صحیفه شریفه قدسی نشان و نمیقه انیقه ملاطفت عنوانی که از طرف قرین الشرف آن ابو اعمال
نامزد این خالص الجنان شده بود در بهترین زمان و بهین اوان فیض وصول و ورود ارزانی و حدیقه دل عقیدت منزل را با لبریز ریاحین
بهجت و شادمانی فرمود عطایائی که از فرط رافت خاص مجید جلادت الیال اختصاص یافته بود پیرایه بدوش و داد کردید هر گاه از جانب
قرب و مکان بساط کردون بساط همایون باخبار فرح آثار صحت ذات قدسی صفات مقرون و مرسله کاملی برور و بهره یاب حضور
بنده باشند از الطاف مذکوره بعید نخواهد بود مراسله برادرانه سرکار پادشاه مرزوبوم رشته چند آنکه اسب زرین ستام مهر در میدان سپهر کرم
جولان و شبرنگ مشکین لگام ماه منزل نور و عرصه آسمان رشته خشان سمند رعنا خرام عمر و رمد کانی و زمام جرار سعادت رکاب دولت و کامرانی
در کف آمال و سر پنجه اقبال آن برادر بهار ها و بعد از طی مراحل اشتیاق که ادهم قلم در نخستین قدم مرحله وادی اظهارش لنگ و دهن دشت
صفحه برای جولان خیل سابق تنگ است مشهود رای مرحمت پیرا میدارد که چون توسن دل بقرار در بوادی استشعار حقایق حالات سعادت
دلالات عزیز غرق دریای شنات و نعل انتظار از مدت شوق ملاقات گرامی در آتش التهاب بیشتر بود در وقت که کلی رسیده منصوب بود
بخبر این مفتیه الوداد مولکه قواعد اتحاد و کرد یدم سواره شاه مقصود بکام باد و مراسله پادشاه ترکستان همراه و فروغ کوکب
کوکب یا طلع النور عنایات سبحانی و طلیعه اختر طالع جلی الظهور عاطف بزدانی ضیا بخش ساحت سپهر فسحت ایران سلطنت و دولت و اقبال
عالیجناب والالقاب مجد مدارشان مکارم کتاب مسند آرای محفل عظمت و کامرانی درخشنده اختر اجلال همبرین کرانی در درج شهامت و بختیاری در ی
برج سعادت و کامکاری گل همیشه بهار گلشن محبت و نهال تبارک نخل برومند شجره عزت و رفیع مقداری خلاصه دودمان رفیع الشان خاقانی
نقاوه خاندان بلند مکان چنگیز خانی مراتع نشین اورنگ عظمت دوده رودزیب افزای سریر حشمت و اقتدار باشند بعد از اهدای هدایای

وافیه و اتحاف تحف تحیات زاکیه بر لوح اخلاص میگارد که چون پیوسته منظور نظر حقیقت بین و مرکوز خاطر حقایق گزین بنده این درگاه
خواهان سجده گاه که بدستور قدیم و سلوک قویم که فیمابین بیگلربیگیان والا شان و ارالمرزبین آستر ابادو ولاة والا خوارزم رابطه
محبت و مروت مستقیم بوده المحجان صداقت نشان از طرفین آمد و شد مینموده اند بهمان طریق و آئین فیمابین بنده درگاه جهان پناه و آن والا جاه
ابواب کنوز آشنائی و وداد بمفتاح مراسلات مروت بنیاد و آمد و شد سفرای مخالصت نژاد که سبب آسایش بلاد و آرامش عباد است
مفتوح باشد لهذا در این اوان فیروزی نشان نخبة تجدید مراسم وداد و تحریک سلسله دوستی و اتحاد فلان بیک تاجار را روانه حضور
کثیر النور و نگارش طراز این لامه صداقت مسطور گردیده طریقه شیوه محبت اقتضا مینماید که پیوسته از رسل و رسایل مشید بنیان مراسلات
دابنها ممهد رسوم مؤالفت و مصافات گردند که بعون عنایت ایزد متعال بدین اقبال لایزال انجام آن پردازد

محب اخلاص منه بعد از اهدای دعای بی ریا و تحیات اجابت انتما آئینه ضمیر مهر تنویر عاطفت تخمیر را از صفوه مدعا و مکنون خاطر
اخلاص اقتضا عکس پرا میسازد که شرح حال و اختلال اوضاع و احوال ایران و ملوک کستان و بمنان که ابتدا حقیقت آن کوشزد معتکفان حریم
دولت و اقبال بانعه افروز معتکفان بارگاه عز و جلال بنده خواهد بود بر دمش و مرات ضمایر دریا مقاطر را از غبار اظهار آن آلوده برنگ کدورت
ساختن بضرورت رجوع در موقف عالیجاه صدر معظم محترم و دستور مکرم مفخم وزیر اعظم آن سرور سلاطین جهان و افسر تارک خواقین دوران
فاتح ابواب بسته مهر و ماه و شیرازه بند سرشته گسسته صدق و صفا گردیده در ضمن مرقومه مشتمل بر تصمیم همت علیا بعطف عنان ولای تبختانی بر تنبیه افغان
خذلان نشان و تسخیر اصفهان و تمکین آئین خانی الملک ممالک موروثی اباء و اجداد و امید بلندمکان جرکت این نیازمند درگاه آله بعد از حرکت اعلام مجد و نصرت عسکر
آن ظفر نشان با سپاه نصرت همعنان که ارادت با عزیمت مدار خلاف بلدکان عائت این خاکسار تعیین شده ان شاء الله تعالی بقلع و قمع افغان قوم
برنفاق پردازیم که بعد از دفع و رفع افغان بعون عنایت دادار جهان دلطف و محبت آن عم بلند مکان در کل ممالک ایران تمکین کرده قسمی بکرده مستدام مراتب
بر دره پایه از ولایت بالتفات مشفقه و توجهات آن اعظم خواقین روزگار و برادری که فیمابین آن زبده سلاطین نامدار و والد بزرگوار این عقیده شعار
مستحکم بود سزاوار این محبت جانی در اول کار که از خدمت والد عالی تبار بزرگوار خود رخصت شده و محرر بوده اظهار و تاریخ ارسال محبت
نزیا منزلت آن عم کامکار عالی مقدار و بهار کردن و قرار سپهر اقتدار و اتحاد و استعانت از ارکان آن سلطنت ابد زمان بوده و تهنیت
بجهت حرکت بولایت آذربایجان که در قرب جوار آن خسرو جم اقتدار بوده نمودند و ایلچی مدار ممالک مدار سلطنت زلیم عتبه علیه خاقانی بر دو سرف
نشان آن مقبل آستان کان نائل بعد بر جهانیان حتمی حرف نقاضای فلک کجرفتار بود است الحمد لله تعالی که نقیض شعار که عطیة الهامات عظما
و صلح شمه الزرار تاییدات لاریبی است بدون دخالت بعز ترحه آن از خبر شده آنچه دل اهر ظلش می شناخت درین پرده بخیال ادا

بزنیف

لهذا برقیم و تحریر این ذریعه مخالصت تعبیر پرداخته در پیشگاه مرآت رای جهان آرا که جلوه نمای تجلیات اشارات صورت بای بدیع عالم‌گیر بوده که در
صورتی که میل آن عم بی مثال بادشاه صاحب شوکت و جلال بتوجه استقرار و استقلال این فرزند خلوص خصال خود شوند بنابر شأن سلطنت کامرانی و معطای
ابوت و مهربانی آن تاج بخش بادشاهان روزگار و مهر تابان اوج فرمان روائی و اقتدار است که از نفوذ ملک موروثی دولتخواهان حضور امداد و اسعه
دافواه جهانیان فرمایند و کل ممالک ایران را از تاخت دولت و الکای فسیح الارجای سلطانی شمرند چون بکثرت دستور از بنقار فرنوق عنکبود بود
که چندی با علام مجد و توقف نماید لهذا یالت ترک پناه عالیجاه صوفی زاده قدیم خاندان ولایت نشان ولی محمد خان بیکدلی شاملو که از نسل غلام
زادگان خلوص آئین انه من عباد نا المخلصین بقضا رت و رسانیدن ذریعه المخلصین بستان عمیم الاحسان سلطانی بتمهیدی سرافراز و باستعجال روانه دربار
فلک مدار خانی و درگاه سپهر بارگاه خاقانی در شفاها نقاریر ات زبانی نمود که بعد از رخصت بعرض معتکفان سده سنیه والا رسانیده لوازم سعادت را
از رابط ادای آب وحد نگاری و شکر گذاری احسان بی نهایت والطاف عاطفت آن عم ثریا منزلت بجا آورد و مغایبت حضرت گردکار جل شانه
بعد از فراغ از مهمات خراسان و اعلام مجد و ارکان آن خدیو زمان بثقاق سرعسکران نصرت نشان ملک بنیاد بقلع و قمع اعادی سعادت توامان
قیام خواهد نمود از آن خسرو کیوان غلام و خدیو سپهر احتشام مدعا و مرام آنست که لازمه بزرگی و پدری و بادشاهی و خسروی را در این خصوص معمول
و مسمی و جه مبذول و خود را عند الخالق و الخلایق مرضی و تحسین فرموده باعث آرامش ولایت و رسوم و ضبط و آسایش جمعی گرفتار بلا و محن شوند زیاده
اطناب باعث کلال و دور از ادب بود اهتمام اولیاء دولت قاهره بنیاد اقبال تا روز حشر و کتم ابد آ صحیفه مشکین طراز بلاغت عنوان دقیقه صحیفه آغاز
در ایران با کوره وزیر و نظاره ...
فصاحت عنوان محلی کوهر زواهر الفاظ و عبارات و موشح بلآلی نکات و استعارات از جانب نجیب جامع علامات وزارت و دکت و اقبال بنیاد
عظمت و اجلال دستگاه ابهت نصیف سیاعت ثبات عدالت و بسالت دهی کتب اسالیب عالیجاه عمدة الوزراء العظام قدوة الامراء الفخام ناظم مناظم الامر بارکی
اشفاق کامنی جهان الجمهور کنفک الصاب وزیر صاحب تدبیر ملک آرا مشیر صافی ضمیر کافی رای دستور مکرم مفخم و الا محترم معظم ظهیر الوزاره و الشوکه و النصفه
و المناعه و الحسامه و البسالت و الالانه و الفخامه و المعره و الاقبال ابرهیم پاشا وزیر اعظم رفع الله شانه بتلطف اقبال نگاشته بخت ممالک دولار تسم رونما
علت دود فا گردیده ابداع بزم و الا و اتحاف محفل دوستان ساخته بوده دراوانی که این نیازمند خاقی مستمال بحسب اراده و رضای ایزد منان بتکفل
مهام و نظام امور بقیه ولایت خراسان بود در پیشگاه رای مهر انجلا جلوه ظهور نموده عطر افزای دماغ مؤالفت و روشنی بخشای محفل صداقت گردیده مراسم
که در باب استحکام ارکان مؤالفت و وداد صادقه و تشیید بنیان طریق اتحاد و سالفه فیمابین این نیازمند درگاه داور بی مانند و اعلیحضرت گردون بسطت سپهر
مرتبت ثریا منزلت مشتری سعادت خاقان کیوان غلام ملک احتشام قاآن بهرام صولت فلک احترام سلطان کی رو سپاه سلیمان رکاب بادشاه جمجاه
خورشید کلاه خسرو فریدون فر کسری شکوه قیصر دارا دراست سکندر کرده زینت ده بارگاه بی زیبنده تخت دنیا بی بهنواز مقدار نصفت و امثال مظهر

تا آن سعادت بند زاده با هم مشغول

اثار ان انه یامر بالعدل والاحسان فارس میدان غزا و جهاد حارس خطه صلاح و رشاد الولایة الاسلام کاسر رؤس الکفرة والاصنام قامع
اثار الظلم والعدوان قالع اثار الجور والطغیان مهر درخشان سپهر کامکاری فر تابان ملک بختیاری جبهه مسند سلطنت زیب سریر دولت
عثمانی اعظم السلاطین فرمان روا و اعظم سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
السلطنه والجلالة والسطوه والعدالة والنصرة والاقتدار احمد المختار لازال عتبة العلیة ملجا القاطبة الانام و سدة السنیة سد ابین الکفر والاسلام نگاشته
خامه صداقت بیان و رقم زده قلم مودت ترجمان شده بود بمسند طبع حق پسند و مرضی خاطر ارجمند اتحاد و مراعای وزیر ارسطو نظیر و آن مشیر جلالت خمیر
درجات خفا و خفا نماند که چون رویه پادشاهان صاحب تمکین و آیین سلاطین معدلت آیین که فیمابین ایشان بنای مصالحه و دوستی و اساس یکجهتی
و یکجهتی مشید و مستحکم بوده باشد چنان است که در هنگام یسر و رفاه و عسر و غنا یکدیگر را از کیفیت احوال خویش مطلع ساخته استمداد و استعانت نمایند
بنابرین بندگان ثریا مکان ... اعلی پادشاه ... ایام ایداه الله ملکه اولی این نیازمند درگاه الهی را بولایت عهد ... و دار السلطنه اصفهان
روانه آذربایجان کمال سفارش و تاکید فرموده که در حین ورود بصوب سمت قرین ... و باستعجال تمام روانه دربار عظمت مدار سلطانی عتبه
علیه عثمانی فرستاده حقیقت حالات را اعلام نماید و غرض اصلی و منظور کلی از روانه نمودن این نیازمند درگاه ملک شان بسمت آذربایجان و
آن مملکت و ولایت دربیان ممالک فسیح المسالک ایران این بود که بمعاونت و یاری و معاضدت و مددکاری اولیای خاندان رفیع الشان قیصری دفع
و قمع افاغنه تیره روزگار و دفع و رفع آن قوم نابکار پردازیم بعد از ورود بان حدود برخوردار خان را برسم سفارت بجهة اعلام کیفیت احوال
والد ماجد ثریا مکان روانه آن طرف قرین الشرف نموده توقع آنکه بعد الوصول و ثبوت مراتب و شرایط محبت و الفت عمل آورند و ما مدتی در آن
حدود توقف و منتظر معاودت ... ایلچی سامی ... بعد از حصول یاس از تغیر ... ظهور خلاف توقعات این نیازمند درگاه رب غفور
و بهم رسیدن اختلال کلی در اوضاع ... بسبب عصیان و طغیان محمود نام بستانی که از رای خود سری او خیره و انواع تعدیات و ظلم ...
برعایا و برایا ... محمود خان بکرات عزیمت بنصرت ... و همت والانهمت را بر دفع و رفع مصروف ساخته بنصرت قرین وارد آن سرزمین گردیم
بحمد الله الملک المتعال بامداد جناب ... حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در اندک زمانی اکثر ولایات خراسان بتصرف در آمد و محمود بزور
بسزای اعمال خود رسید و شرحی که در طی صحیفه ... در خصوص توجه این نیازمند بدرگاه حضرت آله بدفع و رفع افاغنه روسیاه نفاق
و معاونت سرعسکران ظفر نشان و تمکن ساختن این نیازمند درگاه ملک علام بدستور آبای عظام در ممالک سلطنت ایران زیب نگارخانه صدق ... شان
شده بود باعث تضاعف امیدواری و تزاید مراتب دوستی گردیده و در صورتی که آن سلطان سلیمان شأن در عالم مروت و احسان که رسم پادشاهان
معدلت نشان ... و انعقاد آن دستور اکرم وزیر معظم محترم متوجه شرارة بندی اعدای شکسته ایران و تمکین این نیازمند قادر سبحان

درکن

در مملکت موروثی آبا و اجداد والا مکان باشد شایان شان سلطنت مقتضای شرایط مودت و معدلت آنست که از نوعی محبت و التفات فرمایند
که کل ممالک موروثی با انتظام ولایات دیگر باین نیازمند درگاه ربانی متعلق گردیده تمامی از داخل ولایات فسیح الفضای خود خواهند و این نامه
و احسان بی پایان تا انقراض زمان بصفحه لسان باقی ماند از بزرگان انچه می ماند بجا نام است ولی در برخی اخلاص ... بر روز ...
تجدید سعادت ثریا منزلت آن نهم بزرگوار و اعظم سلاطین روزگار ... و بجهة تشیید مبانی دوستی و تجدید مراسم یکجهتی و تقدیم لوازم شکرگذاری
ایالت و شوکت پناه حشمت و جلال دستگاه عالیجاه صوفی زاده عقیدت نشان این آستان خلافت مکان را بسفارت تعیین و بعنوان سفارت
باستعجال روانه دربار عظمت مدار و عتبه گردون رفتار آن خاقان معدلت شعار نمودیم و سفارشات زبانی اینکه عالیجاه سفیر ... در مجلس سفارت در حضور
موفور السرور آن مشیر ارسطو نظیر طی و در خدمت عاکفان سده سنیه ... بعنایت قادر سبحان بعد از تجدید اعلام آن عالیشان و اعلام بقیه
امور حالات خود روانه خواهیم شد که بر طبق سرعسکران ایشان و دفع و رفع معاندان قیام و اقدام نمایند طریقه یگانه دوستی یکجهتی مقتضی آنست
که همواره در استحکام بنیان مودت و مراعات طرفین و اشتداد ارکان مصادقت و مصافات جانبین و استواری اساس دوستی و استقرار
عهد دیرین لوازم کوشش و اهتمام نموده نوعی نمایند که مجانست سعی آن و ... خلل نقصان بارکان راسخ البنیان آن راه نیابد و رعایا
و برایا که ودایع بدایع حضرت واهب العطایا اند در مهد امن و امان بوده باشند توقع از ان دستور ارسطو شعور آنکه ان شاء الله تعالی سفیر ... را
بانیل مقصود روانه نموده ... تا ایام وزارت ... مستدام باد برب العباد ابتدای قرین

فروزی از حمد و سپاس مالک الملکی است که کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در عرصه جهان بلند آوازه ساخته و افتتاح ... نظم
ستایش کبریائی لایزالی است که لوای وله ملک السموات والارض را در وسعت کاخ جهان بر افراخته فروز پرانوار سلطنت و جهانداری پادشاهان
روی زمین را بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء مزین و محلی گردانیده صمصام خون آشام فرمانروایان ذوی الاحترام را ...
جهانگشائی آراسته و اعلام نصب فرجام گردنکشان بی سرانجام را بمصداق تذل من تشاء بر خاک مذلت و خواری منکوس ساخته نظم
زهی بی مثل و مانندی که خوانندش خداوندان خداوند خداوندی که عالم نام از وی یافت فلک جنبش زمین آرام از وی یافت بلندی بخش هر ...
بر پستی افکن هر خود پسندی ... سپاس الهی از ان برتر است که طیر بلند پرواز ... سلم نظم و نثر صاعد مدارج آن تواند
و بد ... لفظ و معنی ... آن راه تواند برد درود نامعدود و سلام صلوات متعاقب الورود تحفه بارگاه و نثار درگاه ...
حرم قاب قوسین او ادنی که تارعرصه سبحان الذی اسری بعبده ... و ما ارسلناک رحمة للعالمین ... کلام بکلام گشت جبار آدم بین الماء و الطین
شاهنشاه ... محمد ... عنوان صحیفه الهی سرخیل پیغمبری و سپاهی آل اجمل ... مفضل خورشید ... و صبح ازل

آن سایه رحمت الهی ۰ نگین ملک شاهی و بر آل و اولاد و امجاد بلند مکان و اصحاب خلفای او که هر یک مهر سپهر امامت و در صدف [illegible]
خصوصاً تاجدار سوره هل اتی فاتح ابواب مدینه العلم علی ابن ابی طالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجایب مظهر الغرایب [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه و علیهم اجمعین معراج نعت حضرت مصطفوی و منقبت جناب مرتضوی از آن عالی‌تر است که بمرقات لفظ و حرف سخن [illegible]
المنتهی آن توان رسید بعد از حمد و ثنای ملک علام و پس از نعت و درود سید انام عذرا [illegible] بر عارض حجله جلوه‌گر کرده [illegible] در آینه ضمیر [illegible]
[illegible] حضرت سپهر رفعت آسمان شکوه دارا دربان [illegible] سلطنت و جهانداری مسند آرای تخت شهریاری [illegible] عادل [illegible]
[illegible] کرده خسرو فروزان آسمان حکمرانی [illegible] فلک جهانبانی نور حدیقه عظمت و اقبال نور حدیقه شوکت و اجلال شمع [illegible] شهریاری چراغ [illegible]
انجمن جهانداری شهنشاه افلاک حشم کیوان همت برجیس شیم مریخ خشم خسرو خورشید علم ناهید نغم عطارد رقم قمر خدم سلاله دودمان جهانبانی [illegible]
گورگانی [illegible] تخت عظمت و جلال [illegible] اقبال [illegible] افسر شاهی زیبنده اورنگ شاهی [illegible]
تاج و تخت [illegible] بوستان [illegible] گلستان [illegible] جهانداری خسرو فروزان آسمان [illegible]
قمر سپهر جلال [illegible] پناه [illegible] فلک جناب [illegible] اریکه خسروی رای عالم آرای [illegible] ابو المظفر [illegible]
لواء [illegible] شهنشاه عادل دل [illegible] بر سپهر [illegible] شاهی خورشید [illegible] تاج و تخت [illegible]
[illegible] بر نام او [illegible] افلاک [illegible] تاج [illegible]
تخت شاهی از جهه اعتلای طرازنده تخت [illegible] جهانش بکام و فلک [illegible] جهان [illegible]
صاحب [illegible] در روش [illegible] حقیقت [illegible] چون [illegible] عالم [illegible]
[illegible] که هر فردی [illegible] در امتحان خیر و شر [illegible]
[illegible] در امتحان [illegible] برآید [illegible]
دارد [illegible] که در هر عصری از اعصار [illegible]
[illegible] که [illegible] بر امام [illegible] و بابا [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] رواج دین [illegible]
[illegible] استحکام دولت [illegible] قزلباش [illegible]
زمان فرصت جوینده [illegible] دولت [illegible]

بمسند ابا

جنگ از آنجا بودند بحیله و تزویر دست تطاول بولایت اصفهان دراز نموده بودند الی الآن حمایتی [illegible] که خراج گذار قزلباش بوده [illegible]
و بار [illegible] در خیال دور از کار را [illegible] جرات پیش گذارده [illegible] افغان [illegible]
[illegible] قزلباش را فراهم آورده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] دولت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] اصفهان
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و همات فهم و بینش صورت آینه عکس پذیر خواهد بود هر چند وقوع خیر و شر وابسته به احکام قضا و قدر است لیکن آثار اختلال اوضاع ایران بیش از
آن پس بودن قزلباش عدم قدردانی آن گروه مخلص و اهمال نموده و در ایام که این نیازمند درگاه ملک علّام در مقام و لجه ترقی یافت
همه در امر کشورداری شاهانه توفیق یاری و حضور غیبی با معاونت شهریاری عرصه ایران از لوث وجود ... ها که به صفا و نوعی گلزار
آن دولت ... از گلزار حسن خود ... از اثر تسلیم فتح و نصرت ... افغانستان
خورشید روح افزای اردی بهشت و گلزار ... نعیم عنبر سرشت و جنت التماس حیات صادق الولا در سجده گاه ... عالی مقام
سمت ... در بدرقه ... کردیم هر چند ... این کوچه ... که ... آن بود که ... خسرو
... که ... فارس ... که ...
سوز این دولت ... فرشته ... اخلاص ... حق
جهان ... حضرت ... که ... از ... کامل ...
... علی مردان خان ... که ... این ...
... بلند اقبال فرزند ...
... به ... تا ...
... صاحب ...
... که ...
قوم ... تا ...
دارند ... عریضه به پادشاه خراسان نوشته ... ممالک ... دارد که ...
از ... حوادث ... طبع مقدس ...
... عذرا ... به سعادت ... کوکب ...
... حسام روشنی ... الوهی که ...
عنایت نامه ... طبع مقدس ... عنایت ... در امر سلطنت ... کرده ...
بعد از عدد ... حضرت ... مسکو ... دارا درایت ... ظل الله ... نصرت ...

جمعی که جلیه ... سلطان البرین و خاقان البحرین ... صاحب امان ... پادشاه اسلام پناه ... ظل الله
سلیمان اقتدار ... احکام ... رواج ... روی ... شده ... طلای ... بر قیقه ... طلوع
که از سرکار عالی ... حضرت وزیر اعظم و دستور معظم الحاج احمد پاشا ... گذشته از ... عطیه ... خدیو
... این ... الیاد ... طلای ... حضرت خسروانه ... این بنده چون ... رسید و از ...
کرده ... سعد ... در فضای سینه ... کرده ... عزت آن ... زبان ...
از عین عبودیت ... شکرگذاری این ... ملک
... سپهر ... ادوار ... چرخ گردان
... جهان ... علیحضرت شاهنشاه ظل الله خلیفه اسلام پناه ... اعتماد
و اقبال ... مستدام ... لازم ... مصطفی ... بنموده در
دار السلام بغداد ... دولت ... سلطانیه ... امر عمارت
و تشیید اساس ... جواب مکتوب پاشای نوشته چنانکه قصاید ... و غزلیات ... و مثنوی
... فصول ... آفتاب ... از ... وجود ... گرامی ... کار ... مجموعه
... از ... زلال ... به ... رسیده ... را
در ... لطایف ... بود ... سیاه ... سلطان
... داستان ... از ... کلامش ... نمود
... غنچه ... هزار دستان ... را
از ... کف ... ترقی ... جهان ... نامه ...
... استاد ... آن ... دلالا
... مطلع ...
کسوت ... بنجم ... نوشته حضرت ... کلام ... طبع
... شهرت ... الطاف الهی ... مظفر ... شوکت ... باد

دیوان بی‌نظیری اعنی قصیدهٔ منظومهٔ آن بلبل فطرت در باغ سعدی رسیده ناظم سلک گوهر منظومات خود را گر بدین نظم گهر سنجد سر خود را بر سنگ
[illegible] و اگر انوری جدا از در با مطلع دلفروز آن معارضه و مطلع [illegible] خویش را روا [illegible] می‌کند معانی غیر مبتذلش که [illegible] صدف طبع الغریز است
همه در یتیم است و اطفال نورسیدهٔ معانیش که زادهٔ فکر بکر گرامی است [illegible] غیر آنکه گفته‌اند [illegible] است
ان الله سایهٔ افسر اعلیحضرت ممدوح بر [illegible] پاینده باد و **پیک از طبع او رسته است** انشاء الله تعالی [illegible] علی الاطلاق
و مطالع از جملهٔ انفس و آفاق از کارخانهٔ قدرت کامله و دوار اثنای حکمت بالغه [illegible] نهار را [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] وصال بعین صبح صادق [illegible] حصول [illegible]
[illegible] تجرید [illegible] [illegible] فانی [illegible]
صفت [illegible] است [illegible] فرح بخش [illegible] کرام از اطراف [illegible]
دماغ جان و جانان [illegible] که [illegible] از کلمات آن [illegible] حضور لازم [illegible] مرام [illegible]
این [illegible] بودند که در ادای [illegible] سالین [illegible] الامام [illegible] در دو روز [illegible]
[illegible] باصلاح [illegible] فایده [illegible] دل [illegible] نهیب [illegible]
[illegible] ایام [illegible] [illegible] فراق [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] مبارک [illegible] معنوی [illegible]
[illegible] الرحمه این [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] صادق [illegible] [illegible] الامام [illegible]
[illegible] تمام [illegible] [illegible] کام [illegible]
[illegible] و **پیک از طبع قلمی نموده** [illegible]
[illegible] ز قانون ادب [illegible]
[illegible] بود [illegible] در ایام [illegible]
[illegible] مراد [illegible]
[illegible] دلبران [illegible] آثار [illegible] لازم

[illegible]

[illegible] **پیک از طبع او رسته است** [illegible] بوستان افروز [illegible] شیرین بیان بنده [illegible]
[illegible] عنوانش [illegible] [illegible] حلاوت [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] ورق [illegible] دل [illegible]
دیده [illegible] سفیدی عنوانش آینه دل آرزومند [illegible] عبارات [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] الفاظ عنبرین [illegible]
[illegible] القوای [illegible] بوستان [illegible] جانی [illegible]
[illegible] بیان [illegible] کلمات رنگین [illegible] مرجان [illegible]
[illegible] آن [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] **جا بجا** [illegible]
[illegible] است [illegible] گل [illegible]
[illegible] آراسته [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] کرامی [illegible]
[illegible] آراسته [illegible]
[illegible] امید که [illegible] ورق [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] دولت [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] بهار [illegible]
[illegible] امید که [illegible] عالم اسباب است [illegible]
[illegible] **[illegible]** امید که [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] فرخنده [illegible]
فرحات [illegible] باشند **[illegible]** [illegible] قدرت [illegible]

آفتاب مجد و عزت علی الاتصال از افق نوازشات تابان و بارق نفحات آن طالع و لامع باد مراسله بهجت کلام طرازت مدار که طرازی الافزود بر مساعی
پرورش قطرات سطرات عنایت نهایت حضرت آذر کار گلهای الوان و ثمرات گوناگون حصول امانی و آمال با و بعد از رفع حجب مغایرت مرآت
رای عطوفت بنیاد جلوه ظهور نموده بهره دار چهره اخلاص ضمیر قمر اعتلا رسیده و از مراسله ماشهور انبساط فلک رابرائی شده رفتار نهار مراتب
همواره ادهم نیز کام دولت و عزت و شاهد وجه مقصود در جولان بوده از سکندری حوادث زمان مصون با و بعد از تبلیغ دعوات وفا نجابت آیات
اخلاص زرق مذریف مفاخرت دلالات نموده رای شریف میدارد مراسله چنداکه گوی روزن ریخ و بیان برگ برجون کرده آیات از در بهر
خفر رایحه روح افزاد چمن بهارد گلستان لیل و نهار درخشان است وجود گرامی زینت بخش مجموعه ایام و لیالی بوده نخل بهروز عمر در زمان
ساحی از بلیات زمان و صرصر سموم از جنان مصون بوده از قطرات سطرات حضرت فاو بنیان شاداب وزیان بوده مراسله در سنگ عمرهای
خواص گلچینی باس جوابات احوال خیرت مال سازی بوده که گلدسته عطرافزای دولت با بزم حضور گلستان افکنده که بقدر درنیابد سایه که پیوسته این شیوه را
رعی دارند مراسله سایه که پیوسته گل وجود مسعود آن مرکز دایره محبت و وداد و مرجع دوستی و اتحاد زیب افزای گلشن هستی بوده از صرصر آفات زمان
مصون و از ما و تعبار شمام راکه دعا وارث ام رابطه دوستی خالی از ریا ماشهود رای مودت اقتضا میدارد که گلدسته زیب صحفت دولت اشعر
مفاوضه مسرت که بدیتاری عطار بهارو گلستان خامه غنچه کبر رشته نظر لطف برو بچیده چو گل تکمیل رشح و تحفه فیض ورود ارزانی داشته ارایج
که عندلیب مضامین خطاط زینش بر تحاریت اوراق تربیت بی تربیم بوده صحبت را رنگ وافی گلشن بوده در طی مفاوضه نهاری نور بخش فیض
لوده زانه کار رعایت نظام کرده بابی تو در بیان باشد طرفه ریخته دروه رشیقه دوستی اقتضا میدارد که بانگام ذوق ملاقات بهاره تاریخ الاوان این
شیوه مستحسنه مراسله چکیده آیه محبت و مهربانی عطر رقیمه ایست در زمانه خرم وادا کرم تشریف حصول دعوات دل و وصول ارزانی داشته چون سیف سخن
دوستی امانی آن دال محبت بوده کمال ارسلت و نیازی بهجت که حصول ماست آیه که تا حیثیات و ادراک ملاقات طراوت رواده دره رودیه اتحاد بوده بار بسیال
مراسلات تحویر رکیفیات احوال ساعت بخش جانمی ان مکرمت باشد بعد از طی دعوات وفا بیات خیروای مودت برا میدارد که گل های رقیمه ها در بهترین
وقتی از اوقات گلشن آرای بساط ورود نموده گلگونه بهارستان ارتباط و آب و رنگ حسن شکفته خاطر و انبساط کرده طرفه مرخیه مودت که همواره نگار
زمانه خامه شگفته نگار رهرو کرده احوال خیر مآل فیض مآل گشته صدق موالات خیالا و محقق مرفات روحانی کرده چون غرض منحصر بود بر ناده ملاقات نمرده
طریقه دوستی بر مراسله شهار زرین مال محبت هاای خرج قال مودت اهمی بتان مفاوضه نموده مراسله ولکن که ازاد و ایجاد همای فیروزی بیدار روانست
در زمانی خرم و ادا کرم خباح وصول و حصول گسترانیده بهجت انشراح صدور و سرور قلوب محبت اسلوب گردیده چون مرغ دست آموز دل ملک
منزل زغیبی تمام و حواس ما ما کلام آن بهرینده تعبیر انجار معانی آثار آن نفر سایه که همواره تحرک سلسله دوستی مراسله خجسته گلزار اخلاص آثار

میوه امید وداد و ثمره ارتباط ریاض محبت و اتحاد اعنی نگارشته کلک عنبر سلک در باغ صمیم و دعای محمود بهجت افزای خاطر خزین گردیده از بهارستان خرمش
الحان سخنان مهرآمیز که به نغمات و لا بر دوستی وداد و محبت و اتحاد کرده مترنم و نوای فرح افزای دوستی گوش و هوش رسیده غنچه صدبرگ مؤالفت که
از حسن آل بستان بر زرده در پرده خفا مستور بود از نسیم عنبر شمیم شکفتن آغاز نموده نفحات یگانگی دلگشا رسیده یگانگی تمام جانی و دماغ جانان وزیده نوع ارتعاش
مرغ جان و خلق رشیقه است که پیوسته رعایت این شیوه مستحسنه باشد جواب بعد از نگارش لوازم ادعیه فایقه و اثنیه شکار روح افزای دوستی و اتحاد
شجره یکتادلی و وداد در چمن سکوه ائتلاف والفت در هر گوشه بیخ نمودت و وفاق اعنی شکوفه عنبر بیز دولت طلب در روز فیروز که شاهد مجد و ابراز آن نامی در ورود مانا
آمال را باده حصول و حصول دماغ بوده فیض نزول ارزانی داشت و اقتضای دارایشیرین ربط محفل یگانگی و انبساط رو آورده کوه بهجه طرفه مودت و یگانگی جان فتحیات
که همواره این شیوه مستحسنه مرعی دارند در جمع خدمت نفحات شوق گذار باشند مراسله همواره فرمان زمان تقدیر دولت و اقبال در دوستی افزای کلام اعجاز و اجلال
در صدایق توفیقات و چمن ها گلدسته بند گلهای رنگارنگ آمال و امانی باشد بعد از انشاء را که دعای اخلاص نشانیم مشهود رای مودت اقتضا میدارد که غنچه فیاض خاطر
مقالات گرامی که مرده سرور شد و کامی است نه برگ در حدیقه خاطر مؤالفت مظاهر گل کرده که غنچه لب که نوای فارسی طراز بخت رسول نامه و اوراق نمونه از بهار
آن ازیبی بهرفت که از نگارش آن شرح شرح مضمون نگارش ولب فصاحت ادعیه و اثنیه گشاید تا که مکرم طوطی نطق مدح مراسله نو به نمایان ترجمه برخوار نمود در از گلها
همیشه بهار ترانه و بسیار بذیرای رنگ دولت همواره فضای چمن دولت و حشمت و اقبال رحیقه اساس عظمت و جلال باشد تنظیم نموده دالان آنجا رسانیده آنکه گلها بحسن وفا
صحن دولت آراسته و پیوسته بوده بمراد الکتب آن گلزار فتحات دو پایه آبروی محبت باشند بوزار گلدسته بندی گلهای رنگارنگ مراتب الطاف گستری
و ضابطه تحیت و جانبازی که رویه خاص گلچینان بوستان اخلاص است رقیمه عزی بنگارد که از هجوم غارغار زرق و آز روی ورود و ایمان محروم خاطر مشفق جوب دعا بر بخیل
دل برده و غنچه دل خلاص نهال بنجیبی پژمرده است که شرح نگارش آن در ین مختصر گنجه حال در از فرق تر بنه ایالی بیریقه و داد الطاف عالی چه و آمال جمهور بر در
کرده نمونه جوی دوا این وسیله در خاطر بامقاطر کورانیده ساعه دارد که این لب تشنه را از زلال آمال رکعات مسرور و سیراب و غور رفت فزوده رجاع
شده سیردر کرده مراسله رشحات قلم همواره گلستان خاطر فیض مظاهر را بر سانیده گلهای نگارخت حصول اشتیاق و آمال سطور و مال و از گلات سحاب برکت نزول مبطل
در بیان بوده از صرصر زمان در امان فلک نشان بود بعد از گلدسته بندی گلهای الوان مخلص و طرح بزرگی خیابان احساس نمونه طراز چمن دعا میکرده که چون غنچه سربسته
خاطر محبت و بر دوستان در زیر خس حاضل خس شبنم در انتم حصول مقارنت محبت که پیوسته مراجعه مترصده آمال بکمالات محبت الکتاب لطف الملاقات
بجت دل ارادات منظر آن گردیده وصول شاهد چهره ابلاغ برگیفیت حالات خیریت دلالات صحت است بیرون فرماید ایالت دولت ز حضرت و نعمت چمنه از ارقام نامه شیرین
محرومی داشته اند یک نامه مانبایا بر زبان نیز و با ما از شکایت ارقام تمکن ارتست مراسله یاد کنی و کر فراموش داعی تو رام حلقه در گوش همراه انتش در خیال آن
علوش کمال حزن رو حلاقت کرده و ازینه تا ام مفارقت دیبر مزارگه که درت نموده دل منشت صورت احوال از وبرسی ظاهر شده هم در باکه از اثرات

ترفیع ارکان مرضیه آنست که برخلاف گذشته از اول مراتب وارجاع مهمات نگارش نقاضا بجریان کردند مراسله امیدیه که تا به آرای کواکب و انجم ظلاب
از آرای طارم چهارم فروغ صباح مسند آرای سریر جهانداری و رواج بخش رتبه افزای محفل نشئه یکرنگی است همواره منوت دولت بزرگ و ابهت واقبال در
عطف دهر و امصال دعوت کامطلب روان فرمان فرمای آراسته و پیراسته بوده از آنجا که بنیاد ارتباطات و یکرنگی زمان ورزانی ملک شان دعتبار تهیه بساط دعا گوید
رشید بنا دوستی و یاری نشئه ارای اعلام نکرده که در حالتی در اوراق رکز دوری از اشرف مراسلات اظهر و خاطر منطق اظهار دوست نمایند که نوبر فتح و ظفر بقعی گرامی
نامه عطوفت اثر که لطف ارای سطر ارسته بود نزول اجلال نموده ابواب غنا سکنک مروی چهره مقصود مفتوح ساخته امید که این نامه دو فعل ...
مراسله امیه که ناقه زر نگار کواکب انجم ذات و سیار مرجع ذخیره خاص است آنقدس جهره ملح فضای ولیز ریاض روز کار از شکفتگی رعنای لیل و نهار زیب
همواره شعله افروز دودمان بزرک دفروغ افزای بزم دولت بوده زمان ... بیگانه ... مرآت ... ارجمند ساحت ...
خیم رخم نگاره زبان مصون باد لعبار ... شاه و زینه الله ملک منسوب ... مودت ... که مکتوب مرغوب عطوفت ... درجه ذات واجب ...
بر صحت نفوس کامل از راه دانسته ... ربودیت دات ... کمال ... لطف ... که پیوسته ... روزی به الله کرده ...
نعمات بر تحریک منوب اجابت مراسله مسرور بوده که در هم ... اگر ... سرف کرده ... چون ... رسالت ... لازم است
بر وجاهت ... وحسن ... امداد ... ذات ... که ... سامی ... مراسله ... که آرای ...
سلیح ... ادویات چون ... کیفیت ... مفتاح مهمات ... غایب ...
ادبیات ... محبوبی ... حسن ... افزایش ... آن ...
مسرور ... که در ... حواس ... اشرف ... دوستی ... افزود ...
عطوفت ... این ... که ... است ... وصاف ...
نوایر دوری ... رسیده ... که اگر زبانی ... آن ... در ... توصیف ... از ... زبان ...
همواره بر فروز ... ارادت ... حال ... رتبه ...
میورد امیدوار است که ... ارادت ... حال ...
دقیقه ... که ... کلام ... زبان ...
جانی ... عنوان ... تسلیم ... الله ... عطوفت ...
درزمانی ... ارباب ... که ... است ... حجاب ... آنها

بیت رباعی چهاربرکی از سبزه زار بستان حضرت شان ... اوکلی که مصرعین فضا وقدر فتح تعدیل حکمت و قدرت اوست وکرمی که شان بنا
معاد عرد و علمی از ترکیب و ترجیح ترکیب و نصف او از قصاید و صنایع مهر ارتش با تیر صبح صادق تطلعی از تجلیات جمال اول بدایع فیض لم یزلش زر
و ظلمت هر یک مصرعی حرف ازالتهاب نوایر ظلام ... دیده از سرکشی ... آن ارجح آفات ... حسن ... عشوه پرداز ...
و جلش چشم جون باز عارفان ومخزن الاسرار خیالش دل بردانع تماشا مطلع سنجیده خوش آمد ... کمالش ... عصمت شان شهر ... سنجیده
سرآمد قطعه جمالش کاکل ردیف طفلان ... شهادتش همواره فرح ... کام ... البدل ... شکر ... گلستان ... درد ...
ارجمند معشوقان دلکش و ... خط سبز رشته بوستان قدرتش جوش ... ابروی بلند دلبران ... از ... جام مراد ...
ناز و نیاز در دبستان سرف صفات رونقش فلاطون زمان ... ابجد خوان ... عروج معراج خیال ... اول ... سلم ...
ایمن عارفان معارف ... اول ... سر ... حق ... عاشق ... دستگاه خوش ... ناظم ان ...
نکته از نطق عجز الفحول عن صنعت ... اعجاز در کوش جهان ... فرو مانده در که ... عنبرین ... دور ...
آویز ... ملکوت نسخه منتخب مجموعه اسا ... الغزل دیوان ... اصناف ... دردل ... عالم ... بهار ...
بستان سبحان الذی اسری ... عنبرین ... ینطق عن الهوی ... کریمه ان ... رب ... مقدمه دیوان ... آدم ...
والطین ... کتاب ... مهر و الای محمد رسول ... المبین ... اولاد ... اصحاب ... طرازی ...
جعلناهم ائمه یهدون بامرنا ... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ... جواب نامه بادشاه هندوستان
رایحه ریحان خلت ... بوستان محبت ... نامه عنبرین ... حضرت عالی ... الهی ... انوار ...
مهر جناب اوج ... علم ... لسان ... الارکان ...
رادر والا گهر ... شکوه ... مزاج ... ادراک ... رسیده ... بهار ...
عبارات ... الوفاق ... سعادت ... کرامی ... گلستان ... ظهر ... اقبال ...
جای ... عقاب ... انجمال ... زمان ... انواع ...
خورشید ... مهر ... رسیده ... لطایف ... محفل ... شاه
محبت کرده ... حکایات ... حواله ...
... حکام ... صفات ... رالات ... مسند

ابقای آفتاب بی‌زوال دولت جهانداری مصون از زوال باد معروض بر لوح مودت می‌نگارد که برحسب کم و کیف مرجب مطلوبات در نسق مهمات ملکی بره فساد گفته و
و صلاح امور آنجا و صدور احکام مطاع نموده از طرفین اشرف الا در باب سرانجام کشتیهای که در بندر سورت اتمام و انجام یافته واز
سلوم است که بی‌اهتمام و برکت التفات ارزاد در والا که این امر بمحض حصول و حصول برفته دیگر نیکوان می‌نگاشتاورند هرگاه امری روی دهد مجدداً
و الا انجام خدمت خواهش افزای دل از قبول بندگان آن دولت خواهد گرفت چون بدانسان شمعطر بهارستان مودت و مرغوبات بهارستان جنت
و صفات اعلی تکرت مرغوب سکینه الفعات دلیقه هیقه و روبه الفرحات که از جانب برادر کامکار شاهزاده والا تبار همین نسخه دودمان سلطنت جهانبخش دولت
خاندان رفیع الشان گورکانیه عز انداع داده انجه بود در طی ادای داد که زبان شرف ره بخشیده کام تمنا را از خلد و عیش دوستی آمیش لذت اندوز
نهد سرت و کامیاب کردید ارانجا که محامد صفت البته در اداء آن جهت صدریه معقبار لمکاتبات نفعه الملی اصلات قدیم تقادمی حال حضور حالاته مراتب
مخصوص آنست که موسته تحریر آلات برداز پادشاه هند و ترکستان خواهر نفیسه ادعیه طیبه دوستی هی والای زاهره قلیمات زاکیه دوستی که از انجمن دولت
و تجیه اتحاد و یکانه خجسته جهانبخش خلافت در آن اتحاد کامل سلطنت را جاری واکون هوار داری علیه کامکاری و دوستی کوهر درج دولت دال
درخشان اختر برج سعادت و اقبالیت دجلال برافروز ده افروز و فر کردون و تهمایه نقاوه خاندان رفیع الشان کورکانیه برادر والا کهر جمشید سکونیر سلطان مهد ابد
برلوح سفقت میکارد که چون پیوسته غواص ضمیر حقیقت تحریر در بحر اشتیاق مستغرق بهر است که در اینجا که کوهر گرانبها مقصود که عبارت از ملاقات
دالم بحقایق حالات خیریت مورد است از خوض کاه مجت برکنار آمده و در دور غیرت خاطر آن ترصع کاه رحب دوام احوال مستحوذ انجام بعید اوکلانه
کرده لهذا درین اوان خجسته نشانی که نهال دولت ابدبنیان چمن جمال اعزت میرخوان شرف اندوز حضور کردید و دست بنیاد برادر حجرات کرمه تمهید رسوم
مراقات از هر طرف قرین شرف مرتبل در برهان اقتدار گشته قبلی ازرجع الانتصر در جهان رنگ دیگری چون دریای کامل عطف بر اندیشه ما که حضرت والای
که از مرتبه احوال دوام مهر مودت داشته دین اولیس صد آیات غیرت نظرنمود بر رسم با دیگرنمودت سلطان دیوان تشدید داروی کار است
کیخرم یک شرف حواهر بهدل ارحب فرد مهربانی علیحده با دور کنیر حیدر کیقبادی اد ز اکمال ملک کرند یابعد نزرک محمد یحیی فلان علاء
هرای امرکه کرده با صحت رزی باه و عدر رنگ افزای برم بهار است دقیق لیلی الایام کامروائی جشم عماران عترت طلعت معرو دل انجمن نموده انس الملتفت
وجاه ارتقای بتیام رفعت رفعت قیام مستدام باد بادشاه ترکستان بر ملت حشمه که از تخت حضرت سلطان پادشاه برکت و رفقاعه عظمت پناه ملاذ کیمیای
ریزه و دوران قدار عهد دولت حکمرانه و الاجاه رفیع جاه جبر الله عوامل امور دو دست تحریر و رتبه بردافته بود بمعرض عرض تعالی برتر صد لت ولند زو حصول
یافته ارادی که بمنزل کبوتر والامحترم مکتوب ببر سلطنت و اقتدار دستور از ابلاغ آنچی ذمه تهیه از رسوم دوستی درتب جوار دریاب تعیش ماتم آباد کرام و اسلاف
والاتبار بود تحریک سلسله دوستی فرموده لکن بعضی امور از طریقه واداب سلف دور که نکاشته کلک دواد بود بجبر ارباب احیا و دلالاه و اکابای مفطرکه از البقل

درورد نفقه افعار از در

هرکس را بهای مودی اهم علم آنکه رقم بیان جعفری نور ار در رسیده آن بارینه جلوه کرسا تخمه و بیانات و انبه بود کران بعایده بینه زوده آسکه
در ورقه اف سرشته نرشته اند کمر رعایت رضابطه دیرینه که خواهش جشکیین رسلاطین سلیمان مکین صفویه انار الله برهانهم آبا کرام آنحاکم
سقام رعی به اشته اند بدستور از بندکان آستان خلافت نشان بنت آن رفیع الشان مبذول ودعی شد که کرکان کرسنه آن رزو بوم در بر وال برکت
و استقلال آن خاقان صاحب اجلال ارتیه جمعی ال خود برکا پاخرآن ساید و دوجکال دست اندازی شرف زنند والاقشون و سیاه نشان را طوایف دان و
قوانعاق وحالیه که در تهادیات با آیاتی ال وارنه که جواب خواهد داد دبرای دفاع آن تمیز کرد که ادلا که نظر لشکر و سپاه خود بمنه آن
بکار آن بود که از آنلال در این مدت اریاست تجرب کمال بهم رسیده مال ظاهر شده اند بچربه حال کرده اند که از کثرت و شعبه جیوش دریا خروش ایران
و جنود نامعدود قزلباش نصرت سلاس ظفر بصحاب چشم نه پوشیده و تعاله را در برابر ید و زده را در حضرت علم آرا علاوه بر انجه اند در بیت
ستمادی که با دیر پهای وادی حمایی کردی و پیش دشت عالم نوردیده اند ببعه همراه مضمون کرده و ما انصر الا من عند الله و تصوره کمر فسقه کبیرة باذن الله
برانسته اند که فتح و ظفر به عدد لشکر و حشمت است بلکه بروفق بنیاد بنیاد ملک داور است و با دانسته عقائد و بقول حضرت رسول صلعم کرده وجود ما بود معدودی
از جنود خوارزم را در مواجهه هستی درحجب روح بنیاد سلطنت و دوستی خود الکاشته اند بر هرکس که نام دار بود خواه دیرین است او هرکس که علی بیرهانان نور
شده بعد و انه بعصلارحمه تحران عرض کرده بحر بکوه نصرت زده قزلباش از عهده جمهور ایران است و سپاه ادرکه و خوارزم و جهاد این مکر جامع حرم
بربیعت حرم بمصداق ان هر لاء شر دمه قلیلون و قطع نظر از عرکر بایر ملک مالک شیع ممالک ایران بنام اطاعت نزد که سلطنت سلاطین جهان
اعظم خواقین دوران سلاله دودمان حضرت خیر البشر و ذریه سید الاوصیا احید راد الحمد حضرت نتیجه کعبه صلی جهانیان فرمان روا و برکزیدگان کوه حجاز کان
مرکس و دولت سیاه کمترین بنده این درگاه خواقین سجده کاه ذرقلم حکم انه بنیاد و آن والاجاه و شهنشاه برکزیده جناب رب العالمین رسول اکرم
خاندان طیبین طاهرین ارباب و اجداد کرام علیهم صنوف التحیه و السلام صاحب طریقه جانا رازان صادکران این آستان امانت نشان موبد به
تاییدات ایزد جهان آفرین بظفر براعادی دین و دولت ابد قرین بوده اند جمعی از طوائف اطراف را که در زمره معاندین شمرده اند لطمع طامع آنکس
جنانکه کاسه در یوزه بخش را المیزده غرامت بکه و یموت اثر را انجمه به تعداد در آورده که بر عموم ظاهر و معلوم است که انجاعت از دیر غیت ایستاده
و قبل از آنکه آن والاشان از جمله قلندران حشمت سلطنت والا مسند قرار و استعداد انداز نه حاجت قرار ایشان برجانب مستحفظ از اولیت دوام اصحاب
مرز فرا زادی و چون چند در ابطال ارضه در تحفظ بنیاد رعایت کشمنهای شیر مکائد کنج خواهر اکنج قرار نیز بوده و در این اوان بار بندکان ارادی را که سلیم
ساخته بطواری مدانت در مرتبه که بشیر طرح در آنکه که مردان اند آخر معاودت و شیر ار سته خدمت پیمانند درین صورت معاودت اکملک حوال
این قسم امر محال را در خاطر محال خطور نموده بود و اکنه از کرکان روبها آن آنزمین نرشته بعد زیر نر زده از اکرکرسنه حه که امر بنیر

اظهر من الشمس است که در ازمنهٔ سابقه و ایام ولاة و اسلاف از ولایت بیابوا نغاری خان دفعه ازان عرا لازان هرگاه کرکان کرسنهٔ کاشغال سی
ربا از حد و حدود فرا گذاشته در اراده ستی مرده بوده اند شیران هزبر صولت ایران عماد ملکان غضنفر سطوت چه حزبان و نهنگان از دریا هیبت
کنار آب گرگان حصر حاکمانه حر مستعفره وقت برو رده رو گردن و از روشت قبحات تحریب زده حیران و برگردان کرده به بخرزخم تیغ تیز طعمه
دستبرد طعنه نخورده اند و از دم صمصام آتش فام خون آشام تیغ حیدر فتح عساکر ظفر فرجام جان سلامت بیرون برده اند بر همگان ظاهر است که لله
جمیع سلاطین اطراف و خوانین اکناف در شان عالی شأن با واجداد این سلاله دودمان عنبر ناف چراغ دولت هریک روشن از پرتو مشعل فروغ بخش
این خاندان ملایک مطاف است و هر کسی روی ارادت بدین درگاه که قبلهٔ حاجات کعبهٔ مرادات آورده چهرهٔ مقصود خویش را در آیینهٔ حصول مطلوب معاینه دیده
و روی مرام بر مسند سلطنت موروثه تمکن کرده از انجمله همایون است که حال اولاد واحد در قلمرو هندوستان اند و کذلک در فرمان روایان ولایت بلاد ترکستان
و والی ولاة عالی جاه ان که اشتمال مهد بعادت جهة ادای آستان کردن تران قائده در دین اداب مدار و عضاد و بنده کال اتحاد ان
مروت سیمان در ممالک موروثه مستمکن کرده و از قبیل اولجای ل و اتفیه خان و ابوالغازی خان و غیره ولاة و الاکان خوارزم که هریک مکرر
از هاش قرانب حوادث دوران بپناه لیکره قصر دولت خدیو زمان آورده و کل غم از رخ ایام کوکب استمال این آستان ابرانی ولایت
نقطه و دایرهٔ لطف کمال انتقال کنیم به رسانیده اند که حقیقت این مراتب بر خواص و عوام آفاق ظاهر است در متعاقب روزگار و ظهور این عالی
کالشمس المضیئة فی رابعة السماء روشن و لایح و هرکاه جمیر حیران و الاکان بر تو رسیده شده بهر کاه آن علیجاه باز بر شست بنیه سلاف کرام آن دودمان
خلاص نایت قیم بوده مضمون وادا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد مسلک مبارک خیر اثر عباد و تارک شود مخمت ر
افنا و دفنا شمیر دار خان شاد لکبیر لار سحابت داران بر گشته ولایت بغارت وحشمت و جلالت دستگاه اقبال رموز آداب دارالخلافه امور
بارگاه آسمان جاه سلطنت علیجاهی معترب مثال اعلیمرد این ملوک افاهی دولت علیه از روادهش آن علیجاه از حشر از بخارات بیدستان
رایت کشورگشای قهر بر جیش سرکش ان روم و استرداد ولایات آن مرز و بوم در نهضت که بر بیروی الطاف ایزدی به دفعه قبایح عثمانی حرکات معمول شده ورز
اعظم دیار بایان عاهات مصروف بود که با عساکر شمار در عرصه آذربایجان طبع با برخی بار لعسای کار ز ارزنه نقد محاربه واقع در قریب بحیاه هزار کس ازان کرده
فرو دیگر در عرصهٔ ستیز و آویز عرصهٔ شمشیر تیز زده هزار هم در قید اسار کرفته آمده از راه قربت فرزین ان جلد احسن الفتوحه للقدره رحم الکاف
فرمان ازادی کشته روانه دیار روم بعضاشان فرزدیم که الله می خالق و سیعی مملکت ایران که قبار بر کردش دوران کیفه للتصرف روی ساران و ب
مخالفان درآمده بود مستخلص اولی دولت ابدمدت شد نظام ان بریا لکان بر اسپهر کریب قواد الاعظم و از طهماسب الرقاب باعم سیدیلی عالم کرجاه
، نیکان فنا زنم بر کرسی و کرده از نظام صمام عراق و فارس و آذربایجان فراغ حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسیده که افاغنهٔ هرات که در ل قید

از بیم شمشیر غازیان شیرکیر دولت دیران هزبر نظیر قلاده طاعت کردن کرده از جان ایل و قبه بوده شیوهٔ قبیح فتنه انگیزی آورده در مقام عزیمت طغیان
درآمده اند لهذا چه بر کشان این دیار را اهم داریم مهام لازم دانسته اهم رکاب قدر رکاب ارضه در روم عنان تاب گردش عزم بدور نهضت
هرات کامه آرای سهم که رزم کرده بیم بحرد وصول آوازه توجه برکب دکلاعلی افاغنه اذلی بمضمون لهرتی تنیت بکل عنش ارحین برادر محمود دا
را از دارالقرار طالیفه غلجای بعد به درتیان آسمان اساسی کم عوارضه پناه ایزد پناه بخود طلم زده مقدمه لشکر غضنفر فرو نزیه آرام امان والی و اقبه بعلم باهای
نهیان عالم غیب یا معنا فرو دل حقیقت بپرورش آمد و آیین زادو لین آمد کار از صبح یاری خود به ام آمده زمراک غازیان شیرکیر گذارده شه اکر آسعه لو
سپاه شستا سه طرق نثار نموده اما چون حرز و مسور را از فرط سرگرمی شوق خصم افکنی خود در نظر میل و طی بحر و در بند ریح صرصر زیان سهل و آسان بود
سه روز بعد از نوروز فیروز که هنوز لشکر نهیم اهل بکشیده عمر به معنای بیاد ایزدی تمامی ساحت بلطان قلیم ولایت ولی الفقا علی بن موسی الرضا علیه
الالف التحیة و الثنا از ارض فیض گستر بعدت منور و صولت شیرانه بیکجا مراتب در ترجیم ترکوس قیامت خیز نوروز را نشسته ادوار و گرمی شان لک
در سی چهار منزل عزیمت کردیم طنطنه بروارز شیران بیشه هیبت اول در صحه غبرا کشته چنین داناسش را بغناد قذف فی قلوبهم الرعب تو به حال انیه ل
و بعوالی و زلزال ارزان الاساسی ارکان صبر و قرار متزلزل کرده چون در جنگ و صلاح در در کشته بوده ارتقرار عنان عزیمت بر انکیخته و یکی است
قیدها رستار عیله دوام اهر سیر را انکار بید که دعاگوی و تعهد در شب و فرمانی که ساعت عالی فرستاده و قبول از لشکر ظفر از فیض سکیه آور
حر را از دو سکر و برق شمشیر خون اهستی اعدا آلوده خاکستری باشد حوالی هرات اتش افروز از برکین خانمان سوز اعدای خذلان قرین دااله
فوج و غلاها یک سرا اراز سورکه و غاکشته زیاده از ده هزار ارزان کرده اند که بر ارضاک هلاک افکنده بقیه السیف الخائفه لحمره مستنفرة فرت من قسوره
فراری و کمیا البصکرت مصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم میدنجات در قلعه هرات متواری شده بر هیت فلان کفر سنجی شهر بند حیاهم حصن اسلام
برد که بو نقیر ان علیجاه مخبری برده داده دلیل هرات وصول درگاه حضور عالی وصول کرده که الله کس اراده اهرات الی الحکم التداریکی تعلقات
کرس کن افاغنه بود بمعرف غازیان در آمده سوی قلعه هرات در فراه دهوار که انهار بعضا نیست الی محصور سپاه انجم دستگاه دیکان هریک
ارض و حشش قلعه از چهار طرف در شده حیرت گرفتار بنحول ده آن حصرت کار لطایفه زمین هر لله ادو بان بر این حبر خواهان ایلفر دوربین
اودن که از کثرت جنود قاهره از فرط جیوش بیشه خروش ها بره ساحت شهر بستی هرات بر کرده انجم خشم تنگ داوران ناحیه هاصر قندهار را هر
سرزمینهای کوه اهنت دیران فرد در جنگ بیاسد حوال الطایفه را تری سرکامی سعی و تصیرا اکثری میمکن نیست که لعفرا راه طایفه ازدم
صمصام آتش فام دیدار که چون ان غازیان بهرام انتقام با تیر تیخ گیرند و سیران شیر مربید و هم از ان عرصه طرح و ضرب تیز در جنگ و جدال دلیر رنگ
آن طایفه ره باه خصلت ترد بر پنجهٔ شان و زنخار حان سستان خونریز است بعاقب الکروه مکران صلادت ال حرو هر دارنا بلدی دوست

محصور و بسبب تسخیر انها مقصور ساخته در اندک زمانی آتش اکبری را که کین دود و ازدهای آتش افکن خواهیم بر آورد و اساس وجود ان را با خاک
یکسان خواهیم کرد اگر نقطه سرای هندرا فته اند که بر تن تمیز غار نشان حرارتی در تن ایشان خواهد افروخت و اگر بزم گریخته اند که بار قه تیغ مصری
خانمان ایشان را خواهد سوخت الوقت بمفاد قلم یک بعضهم الهم لما را و ابسته بدامت بوده‌ای کر ایشان را ردی بسوده که بعد از ان بهر آنکه
فرمان شاه انگند الی ارسپسالار رقم فرستادن جلوس که بر ضمیر ماه آنکه بر محمد خان قاجار بیگلربیگی دار السلطنه هرات بکلانتر و تبیان خاطر اقدس بر اینکار در جه
اختصاص فرموده اند که چون درین عهد خجسته زمان فرخنده که بقارن وجود بزرگ اعظم رحتر الجم حشم بعطا حق با سکام نزم ارامد اصحاب سعدی دعهد
و هر یک از پرورده گان قدرت نامیه بپرایه های الوان در نهانخانه تکون هر چه نظر می آید در کار است از افغان و اشجار در جنت گلزار با نوار شکر پر دار
قدمی ازایند دارقی جهان صنیع آلهی که را خلعت سبکین غار را بر دوش دشت از جوش تکین و سبز ... پوشش ها بر اندام آمال هر یک از رتبت
ایشان بهار لطافت هادیان در بزم ارم نظم و الابهره نه یک قسم پیرایه لیف دولت اعوان آراستیه کرموع شریف کرا آیا نه دولت انجاه
کرجم منه که در راستی را ابر و ارادهٔ قامت اصلاح بالباس کبریا در مجالس محافل جلوه داده است چون در نشئت کوثری ارتخت اقدس مهور و محروم وارالحکم
حضرتست لهذا بمفاد حیو رسید تا ایشان دهر فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور کیدرت خلعت مهر طلعت بعلاوه یکمرتب کردی رتبت که
آن عالیجاه از ازل مربود مکه در روز نوروز فیروز سلطانی از ابرایه بر دوش کامرانی رتخت چایه در ارای آنعالی حضرت که در باره آن شاهنشاه اسبوسته
اوروم اسم جلیل از رحم بر شیده دار راه بسبد داری نظم النق دولت یکو نه رقم مکرمت ابر ردو ارسا چون بحر تا بید ارزو منال طلاع
صاایزین این برکت صاداد را با قلعه ذات البروج فلک قرین دار تباثت استحکام بنیاد چرخ برین دو دو منصور قاهره امیر کم از شان
وستم زال و ول اعدا از بار تیر دلدوز سنان جانستان جهانگیرشاه این دولت تا دیدهٔ دال ابهت بسنانا بر نکرانه این عطیه کبری بر دولت
همت علیا لازم فرمودیم که هر یک از منتسبان راسخ العقیده که آثار رفیع از عمارکه بر دوشان بدیهه علی عیان و جوهر صدق شعور از رقم
احوالشان نمایان باشد ایشان را بهره ور زاز شادت شایان فرمائیم از انجا که مصدق این مقال حال نکونوال فتحعلی کورسان جد لویق شارت است که بس
تاثیر کسیر تربت نواب همایون ما طلای دست خوش رو نقش بند قاش بنیه از محک ارادیش کامل عیار بوده از ابتدای فلان عکومت تا ... برد و زمان ...
نعمت دو مرحمت فرموده زمان نظرات نبذری باسم لطیف خان چون یمن الطاف حداد لطیف کلستان دولت دالا را را نمایش گلهای کامرانی بنونه گلزار ارم در احبال
بجز فنا را این برکت عطیر را از نعمت بخشی فیض بانی بیدر رسید ابر عالم ... اکنون این برکت کبری روا ... لازم فرموده ایم که هر یک از
خلعت شان بکلاه رونق و عیبت لازمان حب ذلک بیش را که بیود و دیوانی بیدر سیدن یکرسیده و در ... از منفعت ... بخبر انجز کرویده نشیند
بر تسمیه بهره مند و بنام جان بر کنید فرمائیم ما آن وسیله بهم اقام جهان ... وهم اراتی حق حمد کرد اللهان طبعی آمده باش بنام ان عبد اللطیف خان

از دشمنی بار که بار ... طلع اثر دولت طرفین برده باشد اقدام ساخته چون همیشه نمایش این دولت علیه اساس دوستی و داد محکم بوده درینولا که بر حسن حال
اراده وسطوت و الامه بوده بجره مرشیا و این نیازمند درگاه جلالت امید کاه بفتح و ظفر مخصوص و فرمان روائی افواج چهره دست قلعه کشان ...
بنیان مرصوص کشته بنو بسته شهادت و الا آنکه چون در اسم الف دو دولو قبائل این دو دو دو تبادلا دستمول کرده و بدران عالیجاه ... علیه
خلیل خسته کورکان از خوش با بر که هر کاه جسارت از روی با عطل مدارانی بود که با ذوج در جنود جلددت ملو دو دارد کیان و آنیشاه بزرگوار بر اکار ...
محتاج بابلاغ و تبلیغ باشد بر وجهی مع بیکر مکرا اعلام و تعقد باتی عراق بردعی و جز افزانی و السیام بوده بهر بیت حصول ... ما انجام نقیه م کنو رود ...
امداد سپاه دهش و فر بصولی و هم سر راه نجات قرار با خلال آمدن خواهد بر ایشان نفرمان فرماده ... دادو در انکه رئیس سفیان برخلاف
و شکر قراه دهقان اینها که درین چند وقت بلالقلیات که در خارج ایران بهم رسیده گره ایلات بار جای ده طاعت برون که اشته رسکشی را آورده
یا ازانجمله افغان بوده که در مقام بغی و طغیان در آمده درین اوقات که ... مالکیای ایران ... جانب هم ... کرکس لفظ ... شمشیر غارت ...
ثعون ایشان بیبرو دو دیگر بلکه بهتر از اول طوق طاعت گردن گرفته سوار افغنه ... سکن ... کرد تا ایشان نیز در ... و ... شعله طاعت و سینه عفاد
کرده اند و با انکه مهدان ... کان ... را از ایشان ... فانا ... علی ... را از ... ضلال ... مجراه رده ... بیان راه ... ... رشت
قول انکسته با ... جفا ... این سعی بار زر و کلاه علی از را ... تمادی و ... الم ... سیدی ... بالحکمة و الموعظة الحسنة آن گروه را براه طاعت دعوت نموده ...
عاقلف ار ... اعمال ایشان ... و اتمام حجت بر ایشان کرده چون تعجز ... اراد الله بقوم سوء فلا مرد له مضمون ... ادا جابت ... الحکمی ...
الطائفه دور از خرد ... راه ... بیک دو ... درطه حیرت ... بصیرت تیره و تار گشته تمیز خیر از شر و نفع از ضرر ... مضمون ... ام ... ام ... ...
قلعه و حصار ... باعث نجات خود شمرده چون حالت ... آن ... علی ... زکلاء عالی بود ... درین ... ... را ... ...
در ... اذ ... ساخته رخصت ... قلعه گیری ... فوج ... ... افواج قاهره ... جنگ ... ... هم ... دو ... عالی ... امر
... بالتی هی احسن ... قول ... تا ... ایمن ... ... حرکات ... ...
... از ... رسول ... ... دوره دان کرده که ... بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ... عبارت ... ... قبول ... ...
... کان ... ... آن ... ... رسانه ... ... از راه ... رو ... ...
... ... افاغنه هرات ... ... در آمده ... ... ایران ... ...
کر چه ... ... احداث ... ...
وانما ... ... الحکم ... الموت ... ... برج ... ... بغایت ... ... منصور ... ... قلاع ... ...

کهر

بچگونه گلستان در صحن دنیا در این روز فیروز محمد باقر پاشا بغداد نوشته راقم نمیقه [illegible] محمد باقر استرابادی مدرس دار السلطنه اصفهان
بعد از تبلیغ ادعیه محبت آغاز مودت انجام بر رای حقایق نمای علمای اعلام و فضلای عالی مقام دار السلطنه انها و اعلام میدارد که در این ایام سعادت فرجام
که این حقیر عباد تقرب روز عرفه [illegible] دار و این ارض فیض [illegible] کرده بالتعبیر جمعی که [illegible]
[illegible] کرده می [illegible] احوال [illegible] که هر روز [illegible] از صغیر و کبیر [illegible] از قوت [illegible]
یاران سلف میکردند چون [illegible] ذات [illegible] در قبله [illegible] بود [illegible]
[illegible] خود [illegible] کشورستان [illegible]
فرمان [illegible] ارشاد [illegible] نگارش این صحیفه [illegible] که حضرات [illegible]
بتاییدات ایزدی [illegible] کشورستانی [illegible] وزیر صاحب رای و دستور ملک آرای احمد پاشا [illegible]
حکمرانی و فرمان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] که [illegible] سپاه [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] الملک [illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] یرلیغ مبارک [illegible] دین [illegible]
پاشاه [illegible] عجزه [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] العنکبوت [illegible]
[illegible] خلیل [illegible]
[illegible] آن [illegible]
هدایت و ارشاد و جوامع آثار فضل و ارشاد [illegible] ابواب [illegible] کرام اطراف
روضه [illegible] کشتان [illegible] کدام [illegible]
مقصود [illegible] ارواح [illegible] گلستان [illegible]
[illegible] بهارستان [illegible]

قیام [illegible] خیال آن [illegible] اقدام [illegible] کام [illegible] از خوان خلیل [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] حکم [illegible] سراج [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شرع شریف [illegible] الله تعالی
ثواب اعمال و [illegible] فیض [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صحیحه [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] در مژده و خبر فتح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این مژده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] خاندان حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او را مطلق العنان گردیدیم بملا محمد مدرس هرات حرب که ملا محمد مدرس هرات حرب از اقبات عنایات و ضوابط توجهات خاطر عاطر اقدس اعلی از رسید درارای مقصد مرام

که وظیفه از عطیات الهی است در آن مقام خاص محض معطل حسن عقاید درخصاص نموده در وظیفه تمهید را اقامه در جه کافی در وسیله تکمیل اتفاق دینیه نیخ و اخذ گردیده تعیین و تقرری را

لکان در باره او مضی داشتیم اما استدعای حق الیدین که جانش است زیرا که وظیفه آن عطیات که وجه کرد دیگر سائی و دخیره دنیا و زاد معادیان کتب

لعد مهمی و جامع عبارت و از مثال آن فضایات که عادت تکالیف دو دقایق سنته به آن که قضا لرجمه و در حجره مدرسه افادت

در مصالح افضال تمام و اقدام داریم الی تعالی معروف در بین الانس معارف بر وضع خلق ملکوت مستان جاری خواص و عوام نموده از احکام علوم دینیه احکام

دینوره بیان تا بمقام عالی مرتبه اسلم و جهه امر فهرس سعی بصورت تعلق و اسم نیمی بطراز الطاف هر رافق داشته شد

چون بمیامن تائید ایزدی و الطاف سرمدی صدر ارایان کیوان قدر این دولت نادره بزرگ و عموم عالی رتبه پیدا و اسباب کامیابی

دکامرانی و مرحمات جهانگیری و جهانبانی با تاثیر دعای رب اشرح لی صدری و تیسر لی امری در سرانجام و دهر قرن حصول و تدبیر سپاه شریانی نگذاری رقم

علی بروضت همه علیا لازم شمرده ایم که در تاسیس اساس این مهمّ تشیید قواعد ملت متین کوشیده و ترقی فرمایند و مرتبه شریعت زهرا و از راه

بالنسبه حجت برتر شیم و بر امر ستان ملت بیضا پایا باری حسن سعی رنگ گلزار اسلام کرده و از آنجا که حصول این مرام منوط بمنصب و تعیین جمعی است

که از فروغ انوار افق شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بهره مندی و در مراتب دانش احکام اعجاز کریمه والذین اوتوا العلم درجات

بر افکنده و از ان خطاب مزیت و مثال تفوق در دست داشته باشند از اینها به هر نسبه بار بس تعیین برادرانه اتحاد بالقابه را که مصداق این امثال

مال نیکو و اموال او دوده بمرتبه بلند و منصب ارجمند صدارت ممالک محروسه سرافراز فرمودیم | لمرجوم آقا درس باشد

که لیکن گر علاقه ارتباط و پیوند جنسیت که از روز ازل با شمه رعایت شاهنشاهی لم یزل من الحضرت تحقق پذیرفته تیغ دوام دو دولت علی و رشت

بقای دولت کبری گشته در این اوان در شأن که نزد پیشه العطاف ایزد داد از پیشه عدم در عرصه وجود قرار یافت چون طینت و همتی خود را

دکمال ارادت انحضرت مخمور و رابطه اختصاص را از کمال فیضان صورت ترقی آویزه گردنی جانی و دنیاح صدر خلاص بر دریه بمقتضیات عیلیل

و علوم فطری مستلزم آن کرده که برزبانی پیرانی بعرض ینار زنده دمتنا خوانی پردازد با این وسیله خود را در سلک قرب بگنجانیم لاجرم آقا ترین سپهر بسازند

تمه ابیات ترکی بود

مکتوب حضرت شهنشاه مغفور شاه سلیم کشورگیر گیتی ستانی خلد آشیانی شاه عباس ماضی علیهما الرحمة و الغفران که مصحوب
سعد دار باشی برده. از آنسیاقت هویداست که مرقوم گردیده است از انجا که مراسلات مکتوب است که ...

نزهت بخش گلشن دولت و اقبال و طراوت افزای بهارستان بهجت و جلال روایح حمد و روایح شکر و ثنای علی الاطلاقی است که بقدرت کامله
شاخ رابطه وداد و آشتی سلاطین ملک تمکین را که فروغ صبح سعادت از جبین مبین شان ظاهر است و رابطه اساس عباد و ارادش باد و کرد اینده
و علاقه تألف و توده خوی ... آیین را که ظلمه نور نفحه مهر ... شان ظاهر است باعث نظام سلسله آرامش و امنیت روزگار رحمه
این مقال و مصداق این احوال اظهار سابقه ارادت و محبت و رابطه دوستی و برادریست که بین الجانبین بر وفق اراده و مرام بسمت انعقاد و نظام قبه ...
عرصه گیتی از ظلمت حوادث ایمنی بر فرقه علی ... از دو ... گلدسته گلزار خلافت ... نخستین ...
که بصورت ... بیان و ایلچی ... محبت ... ارسال شده بود ... بر روی ... ارتباط ... آن نامه نامی ... مجدد
مناسبات ... ارتباط قدیمی تجدید ... ووداد ... تمهید ... و رسته‌ها ... محبت ... ابکامه
ارکان ... افتتاح ابواب ... تعلق است ارای ... آن ... تجدید ... و بنای
تعارف ازلی و تناسب صوری و معنوی ... که شیوه فرخنده ... بعد ازین ... مربوط ...
بوده ... استمرار ... اظهار ... اشارات ... که بیشتر سبب
تاسیس بنیان صدق و صفات ... گردیده ... محبت که ازان ... چند ... بیش
بیشتر آید ازانجا که ... احوال آن ... دوستان حقیقی ... و در طی
مراسلات اعلام و انهای ... گردند ... احوال ...
ایجاز و اجمال ... گرامی ... که مورد الهامات غیبی ... دریراه ... که در بر آید ل
از دوا ... این ... نظام ... دفع ... بخیر مال ...
نفس ... عنایات ربانی ... قبل ازین ... اشاره ... جمع ... مالک ...
هریک ... دولت ... صاحب اقتدار ... بوده ... بوده ...
باکوان ... حضرت ... صاحب ... جلوس مبارک ... مهمات ملک ... نظام ...
بذات ... بعضی ... نظام الملک ... تا که ...

انجمال تصورات بیهوده ارادهای دور از کار و ارادی تمرد و استکباری بود غافل از اینکه دولت خداداد ما را دفع صد مثل این بدخیرها دفی وجهی
میسر است بنهاد همت والانهمت شه ازبله و دلپذیر چهر فرزند سعادتمند کامکار بلند نظر حضرت آفرین کار شاهزاده خرم را که خیر منظر طارم کیهان
در برخورد داریست عساکر فیروزی اثر سپاه ظفر پناه با خیل و لشکری تمام جهت استیصال آن بدخیر فرستادیم و خود بسعادت سیر و شکار کنان متوجه ولایت
سنده شدیم و درین ایام سعادت نظام که محمد رضا بیک از ولایت مذکور رسید نصرت نامه فرزند و این محبت نامه موجبات شادمانی که ببادی انخلوات تر جانی
ارتحرزمانه دل بدوستی بالت است مرقوم قلم صدق شیم گردید عرایض الفرزند ارجمند متعاقب متواتر رسید که آن کوته اندیش از تلاطم امواج بحر
انعام و عقوبت خود را غرقی ورطه بلا و محنت دیده دانست که در اراضی خیر نصرت اثر تاب ستیزه پای گریز ندارد و از نهایت عجز و مسکنت به پناه توبه
و انابت در آمده باستشفاع عادلخان که از قدیم باز رابطه بندگی این والادرگاه دارد زبان عذر و استغفار گشوده از کمال اضطراب
دور ماندگی با وبال عفو جان بخشی تمسک نموده مجملا آن سرکشی و فضولی قبول طاعت و بندگی را بالطوع و رغبت گردن نهاده کلید قلعه احمد
نگر را که بای تخت دکن است با مفاتیح دیگر حصون و قلاع ولایت برار که جای چهل پنجاه هزار سوار است بوسیله آن فرزند کامکار سعادتمندی بدرگاه
والا فرستاده هر یک از بندها که بهر جا نامزد شده بود رفته در آن قلاع و ولایت متمکن گشته زمام انتظام هر محل را بقبضه تصرف و اختیار
خود در آورده زهی نام و بنیاداران و کن که در محال متعلقه خود دم کوفت و استکبار میزدند چون از سطوت و صولت عساکر منصوره روزگار حیات
خود را تیره و دیده سپید را خیره دیده بدار و حالت عاقبت اندیشی نموده سر اطاعت بر خط متابعت گذاشته غاشیه عبودیت بر دوش اخلاص خواهی
رهادادی افکندند و پیشکشهای لایق که مدت العمر هیچ یک از سلاطین کامکار نداده بودند بدرگاه معلی فرستادند و قبول طاعت و بندگی را
که مقصد و مقصود سلاطین سلاطین نشانت بهزار منت و تکلف گردن نهادند اکنون که بعون عنایت الهی و پیامبر محبت و دوستی آن شعبه شجره مفاخر و معالی
از تمهید امور آنجا خاطر مقدس جمع گردید عنقریب رایات ظفر آیات و نهضت بمقر دولت و مستقر سعادت بخیریت و مبارکی وقوع خواهد یافت دراه
در رایت که بیشتر بر تجدید سلسله مؤالفت و مصافات است بهتر در دیگر مقرر خواهد آمد و از سبب محمد حسین چلبی که رفته ملک ایکا دکشته بود که موالا
از طرز حدمت و طور شعور و هوشمندی تصرفات بدولت توقیف افزوده اند که اراخبار این برادر در حضرت عالی بوده مراحم
فرمایشهای بیرون بلند و مسعادت شمار آنکه ازحالات ابسندیده خاطر اشرف گردیده و آن ترفیع منزلت او درا تاسیکه جلیس مجلس انس
باشد وابسته بالتفاتها که فیمابین متحقق است این جهت بهتر که امیخی بنده مزاح دانی در ملازمت آن جالس مسند جهانداری بوده همواره
بذکر لطایف حالی در آلحق می گشته باشد تا چون مدت عهد او بطول کشیده اگر بمرتبه آمده این برادر در ملازمت باید مجدد او مسلغ معتمدی
تجویز و گرفته با بوتیه ملازمت آن گوهر کلیه جلالت گرداند بهتر و القاعده نزدیکتر خواهد بود ترقی از مکارم اخلاق انکه همیشه تا آل

بارسال جلایل رسل باربه مسرت افزا بوده اند بعد ازین هم با تحاف شرایف صحایف ناثره خرمی بخش خاطر احباء و اصدقاء بوده با شند گی ری
جهام دولت روز افزون رام و جریان سلطنت بنظام با وکیل کتب کفریر را زرب هار شاه زجی مذکور و مکتوب میرضیاء الدین ثانی که بزرگ ارشد شاه از شهر
بود در حاشیه برقوم بود که بر حسب آن آورده میرضیاء الدین بعد یکی با ادرده صحایف ادعیه صدق اساس بر لطف آیین و لطایف آینه مودت و اساس محبت ارتکاب
ارعام اتحاد موروثی و وداد مکتسبی تحفه مجلس بهشت آیین و محفل مسرت تزیین اعلیحضرت کیوان رفعت گردون جاه ستاره سپاه سپهر منزلت تعالی
مرتبت فریدون کیخسرو مقام مشتری صولت بهرام انتقام بالقیس چتر عنایت یزدانی ظل عین پایه رحمت سبحانی فهرست جراید سلاطین سعادت اهل
تعارد ... عرش تمکین فرازنده اعلام دولت و حشمت فرزنده رخسار بهجت و شوکت مشیدار کان جهانداری ممهد قواعد نصفت و معدلت پرور گستری
دایره عدل و احسان فایده دوره حرکات آسمان مطلع مهر استحقاق بادشاهی منقبت سحاب مکارم نامتناهی الهی خسرو دین پناه دین پرور خان جم سریر
مدارک گستر الذی لیرف صفایح الایام لیرفه ارقام لطائفه و تزیین اوراق الشهور و الاعوام برقمه عطائفه و اوفه گردانیده اگرچه بحسب
ظاهر شرف ملاقات مفیض الجود و البرکات در نیافته اما در تعالم توصیل از تصور سیمای سعادت مواصلت آن خسرو ناموری نامدار در برابر انگارگان
برابر کامکار خالی نیست و یقین که این معنی هم در مرآت ضمیر منیر که جام جهاننمای حقایق اشیاست عکس پذیر شده باشد الحمد لله شوق تو دارم که
بمیزان قیاس کر بنجه زکونین فزون می آید در ... شرف ورود نامه مشکین طراز و مفاوضه ملاطفت آیین لازم الاعزاز مصحوب رفعت
نصاب اخلاص شعار بر حسب بیک سرفراز شد چون از عنوان حدیقه مشحون نسیم مهر و وداد مشام مشتاقان جانی پیرسید و از فحوای معانی آن آثار
شمیم وفا و وفاق دماغ جان انسانی و ... بعطر یگرد نهید موجب از دیاد مراد مصادقت و دوستی قدیم و جدید گردید تر صد انکه همیشه این شیوه رضیه را
مرعی داشته ریاض محبت و چمن لطف را برشحات سحاب اقلام عنبر فام شاداب و برومند دارند و فراموشی جایز ندارند مدتی قبل ازین سیادت نقابت پناه
مخلص صادق العقیده والاخلاص میر ضیاء الدین علی را که همواره مراسم دولتخواهی طریقت نگهدارنده را منظور داشته دقیقه از دقایق استحکام روابط
حضرت و یگانگی نامرعی نگذاشته بدگذارد رانه ملازمت نموده بود که با ظهار علاقه شوق و خواهش ملازمت نموده تقریر دلپذیر اداکاس نموده
عهد و ثوق و ارکان یگانگی و وفاق که بموسته مذکور خاطر حق شناس و مکنون ضمیر محبت اساس است استحکام ورزیده هیئه بوستان اخلاص جلی
زلال صداقت سرسبز و سیراب گرداند و رابطه بیغنی برانقع چهره عروس آن مقصود در پرده خفا و حجاب مستور ماند بنابر علیه رفعت آثار بر حسب بیک کوررا
که آثار صدق و خلاص از جبهه او ظاهر و هویدا و بر کماهی حقایق حالات که انجانب مطلع است بحضرت فرستاده که حقیقت شوق و آرزومندی را معروض دارد
باقی حالات مرجوع بتقریر مشارالیه است لله الحمد که بحسب تقدیر سیادت پناه مشارالیه بنوعی که قرار داد خاطر اشرف شد بغیر عتبه بوسی مستعد خواهد گردید و حقیقت
حالات را بنوعی که خاطر نشان شده بسمع شریف خواهد رسانید ظل ظلیل عطوفت و مروت و عظمت پاینده و مستدام باد بالنبی و آله الامجاد

بجای ... بست از جمع ... ۱۰۵ ... خبر از ... آن ... شهان ... قلاع ... وجوهات ... اردو ...

کتابت دیگر از سلطان سلیم در جواب مخادومه نواب گیتی ستانی که مصحوب ولی عرب تفنگچی خاصه شریفه فرستاده شده بوده است

بعد ید درود و نثار گل بخش چمن خلت و وداد و نزهت افزای ریاض محبت و اتحاد و زیاده بوستان ولا و گلدسته گلشن صدق و صفا تحفه نامی بنام

گرامی پادشاه جمجاه فریدون فر مهر آسمان جمشید اثر سکندر ظفر صاحب لوای سلطنت و جهانبانی زیب اورنگ خلافت و گیتی ستانی طراز کسوت فرمانروائی نگین

خاتم کشورکشائی فارس مضمار بسالت گوهر اکلیل جلالت گوهر کلک ملک ستانی نوئین دوران عدل سکندر نشان مرتدای کشورگشائی زین سریر عالیان

پایه بنجره جلیله مجلس خلافت و سلطنت ثمره شجره نبوت و ولایت صدر فیع مرتبت پادشاه حسن خلق ملک کردار در اعزاز و اسعاد و شرف نامات تسبیب انشراح

خاطر مهرآگین شده و از نکات لطائف آثار مضامین بدایع نگار آن صورت نامه لازم الکرامه که شمه ترتیب یافته قواعد مرالات و مشتمل بر اقتضاء عهد قدیم است چون

بسی مسرت جرم مبنی دل محبت آئین گردید بعلم الله که در طریق مرافقت و مراقبت نجز ان امر دیگر منظور خاطر ما نیست و اگر بسبب اراده و حضور خاطر

از لی علاقه مرابطه و اخوت فیمابین مجالی نال و روز افزون بوده امیدوار است از دید و دانسته به بنیان شیشه پالارکان آن نسبت قدیم

در روابط مستقیم تا انقراض جهان راه خلل و نقصان راه نیابد از بنیاد پیشکال و دوستی و یگانگی طرفین در ریاض محبت و جمیت بندی که چنین باد و رای

حد اول مصافات است در اراضی جلیله اتحاد نشو و نما شده روز بروز طراوت و خرمی و نضارت و برین این نشتر و سر سبزی و آبیاری آن روز که عهد

ریزیالسند و این نقطه بر بیان حرز السنه از ید و جود و سیجوانش بر شمع مهرت بیار رشته بر پیلنده تا با انعقاد معاقد

چهره تحقیق و تقدیر است میکرداند که بنده خاص شعار ولی تفنگچی خاصه شریفه مر بولات آن را در کار کردن آن قدر ار اردوی که ما مور حکم بوده

بنظر حجسته اثر گذرانیده هریک از ان تحف که از اشیاء کمال حب بنده بود بر منصه استحسان جلوه نموده مجدد تحریک مصادقت و مرابط گردید

از تکلفها و جهت بهاکه از جنس محبت بقای رابطه اخوت و ارتباط دل انجام در کار خاصه شریفه و تحف مسان و از دل بر رسیده زعفران کاشته

خامه عنبرین نامه شده بود و جه تغیر بهجت و خرمی روی نمود محبت از نو کون و اثر بهای از اندازه بیرون به قدر جهت و محبت و رحمت ازو اندازه

ذات ملکی صفات نصاحب برو محبت و اقبال را که بفنون کمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته از آب علیین الکمال بصدق مرکز دائره برمسند

سلطنت و فرمان روائی ممکن گردانیده با اینهمه روابط معنوی و نسبت یگانگی که فیمابین تحقق است بجانب آن زمره لطف و انجاب و لسنیه آن عالیمقدار

لسنیده هاست ترصد از مکارم الطاف ذات قدسی صفات است از تلافی که جانب بی تکلفانه تهنیت نوروز خلد آئین را در معرض بیان آورده رفع تکلفات

رسمی و حجابات ظاهری نموده ام آن عالیحضرت نیز از روی صفای طویت همواره بزلال آثار علیه روضه مصادقت و ولا را طراوت افزا و انوار الشعه التفات

این ملک را بحر رغوب و مطلوب طبع عطوف سرشت شده با حجابانه خواهش آن دوستان خجسته را رهین منت سازند که استقرار این مراسم در میان

اجداد واجب الاتباع باعث ازدیاد مراد مخلصین و بیخ بنیان موافقت و صفا جهت است چون ماه نقشه تقاضی اختصار است سد ابواب اطناب نموده دعا

ختم سلام

ختم سلام مینماید همواره کوکب سعادت از درج طالع و نیر اقبال از مطلع شرف طالع باد برب العباد رقعه که پادشاه مزبور بجواب مرسله نواب گیتی ستان

رقم مصحوب میرزا ابراهیم فرستاده چون پیمان دلنشین صدیق دوستی و اداری بقاعده آرزومندی ما نیازمندان درگاه ایزدی را خامه سرانجام خوانده داد

و صحیفه حال شوان گشت بیت صدیث شوق دل نتوان نوشتن * بلطف کاغذ این چون نوشتم * لاجرم بر شرف تقریر سیادت نسبت مخلص وفا

منتهد دیانت شعار و دولتخواه طرفین جلال بیگ راستی آئین بیر ارضیا الدین که درین چهار سال همواره بسعادت بزم پای سرافراز و از اقران ممتاز بوده حرام

نمود توی فرهنگ و شدت بوده باجدا باشند جواب رقعه مزبور از جانب نواب گیتی ستانی به پادشاه مزبور است که ارسال شده

حقیقت معنی و وحدت ذات و کیفیت سلطنت اتحاد معنوی حقیقی که بسبب علایق ظاهری و زبان جهان مستور مانده بود از ورود رقعه سامیه بجلوه گاه ظهور بنیاد بر کمال جلیان

بیان دارد بیت عشق راطی لسانی هست که صد ساله سخن * بر زبان یک چشم زدن میگوید با خواص ضمیر محبت تخمیر آنکه روابط یگانگی را با وثاد

علو مشید و مستحکم دانسته لحظه بلحظه موقد نوار شوق رابشرایات متنوعه تجلیات مختلفه مرتبه و درجه ظهور رسانیده است گاهی بدست خرام جام

وصال ده که بر زبان جام سلام و وفا فرست * گاه یاب مهرت دعی بوده بورود فرمایشات غنی باشند والسلام

جواب کتابت نواب گیتی ستان شاه عباس ثانی از جانب سلطان ابراهیم خواندگار روم ارسالی است

سبحان ذی المنة والعزة والکبریاء القادر المقتدر الذی یؤتی الملک من یشاء بحمده و شکره علی ما الهمهم علینا بان جعلنا خلیفة فی ارضه علی کافة

البرایا و خصصنا کابائنا الکرام بفضیلة الجهاد والغزاة المجاهدین الموحدین الذین هم حماة الدین والدولة علیا و رفع رتبة سلطنتنا فوق مراتب

جمیع السلاطین بشرف خدمة الحرمین المکرمین الذی جعله للناس قیاما و تحیة الروضة تتبیها محمد سید الرسل والانبیاء صلی الله علیه و علی آله الطاهرین و خلفائه

الراشدین و علی سایر اصحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما بعد بحضرت سامی رتبت فلک عطارد فطرت ناهید بهجت خورشید

طلعت بهرام صولت برجیس منزلت کیوان رفعت کیکاوس کیاست افراسیاب فراست فرازنده دیهیم و کلاه ارائک برازنده اقلیم و جاه نورانی

شاه عباس ثانی کریم افاض الله علینا انوار بره فی الدنیا والدین کتابتی که از جانب اشرف والا برادر هندوستان فرستاده

و ارجمند العلماء مصحوب قاضی ... و ... مقصود بیک باجز فرستاده و از مستبشرات بیانی است که در ارقام مراد

مبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر سپاس بیرون از

قیاس و لالی لالای محمدت لا تتناهی اساس که در مجلس تقریر خرده بینی دقیقه شناس بر جوهر فرد انیه آفتاب وار روشن آمد نثار

بارگاه مالک الملکی تواند بود که دوار گردان اضداد را از جامه خانه تالیف در کسوت لباس اتحاد و التیام پوشیده کشور کشور ارواح

و خازن رموز استاد کردانیده راه روان برهان وجدان را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم مظاهر آثار و آگاهی لذت ارزشته

الهیام شهریاران عدالت شعار نیز از وه امیت و عاقبت رسانیده سالکان طلب که امکان اکه هر کشتگان تیه حیرت به هدایت صبا بشموع عقول

انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اقتباس و اتباع دلالت نموده بناء علیه پر بر سه مار زوایای خیراندیش که کلمه وصیت از خواطر عموم

خلایق کرد و بعضی از سلاطین دنیا را السعادت احسان ان الله یأمر بالعدل والاحسان و مژده و سعود به خبر المضمون واذا تولی سعی فی الارض لیفسد

فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از حمول رحمت بنهایت دور کرده یکهت ریاض بستان اکه هر یک لکس اعتبار چه اکاه

درپر وار ند از گردش پای نسیم بهاری در گلستان وجه ذات و امر حق و آتش گل و لاله را بجهت گرمی سکانه و گوش بستان جمن از زلال حکمت بالغه

بعجایب الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا از صحن بستان افروخت شعله نظم چه از لطف با خاکیان چاره جو با غنچه گل لعل کان دیده ام این باغ

پر ز رنگ و بو یک گل ریحانت ورواده قدرتش اورده برون تعب و عیف روز از هم بار دیگرت یک گل هم رونق بخشش بهار

بگو ارقی از دو قرار دورکار رود و دنامه دو بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدا و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محمد عبارت و اگاهی

بهین ثمره روضه گلستان شهود یکتا گوهر اصداف دریای وجود موالف قلوب مختلفه با بره و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین

قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و جامع نفوس متفرقه ره بشوای جانبین نهی ولا تکونوا کالذین تفرقوا من بعد ما جاءهم البینات سید الثقلین و نبی

حبت محمد کازل تا ابد هرچه هست از آرایش نام او نقش بست و بر حضرات مقدسات آل و اولاد و اطهار و صحاب کبار و اولیای دهر

سپهر امامت شاه سریر کرامت فاتح باب ولایت صاحب لوای هدایت کرار غیر فرار محض لفتوت ذوالفقار نفس نبی مختار رضا و صهر حضرت

پروم الاحزاب خازن علم کتاب حبت جان از دو مردی و تن و دین را حنرو ست تهمتن دین دیده زدیده ارش نسیمها شمعه ان زلف کاشش

امیرالمؤمنین امام المتقین و یعسوب الدین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بعد بر آن خاطر والا آیینه ضمیر سلیم علیحضرت آسمان رفعت کیوان منزلت

خورشید خاصیت جمشید و انجم کرده بلند مقام خدیو فلک شکوه بهرام احتشام همای بلند اقبال اوج کشورستانی مهین گوهر درج عظمت و جهانبانی

سلطان کامران کوه وقار خاقان ملک بخش ذی اقتدار زینت افزای سریر کوراکانی مسند آرای اورنگ صاحبقرانی مجمع کمالات انسانی مظهر تجلیات

ربانی زیبنده عنایت کردگار زیبده نتایج لیل و نهار آراسته گلشن دوران گل طلیعه حضرت آفریدگار عم بزرگوار رفیع مقدار عالی تبار رشید قوام

سلطنة مادار الملک اقتدار محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمای بی منتهای الهی را شکر خاصی است که بدون اتیان آن ازعهده

شکر گذاری و سپاس داری آن نعمت بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید و ادای شکر و نعمت بیرون از قیاس سلطنت عظمی و خلافت کبری معهود

رانست که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی و کشور و تفرد بهی ملکرانی پرورش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را بحیره

بنای نصفت و نوازش ملاحظه فرموده از طرق حوادث و نوایب دوران محفوظ و متنعم نعمت امنیت و آسایش محظوظ ساخته در نظم حال

داشراح بال آن کرده که مستحق اشفاق بود در عایت و مرحمت اندک و جهد بلیغ بر سانیده و رفاه حال را از تقویت بیشتر میدانی دولت الهی بکار بازند و چون از

روز ازل کارکنان بارگاه کبریا حقایق و لطایف اقالیم ظاهر و باطن صحت کلیات منهج الطاف الهی که تشنه اند با رتحیت و وسعت ممالک محروسه و مشغولی

بسیار بیرشاغل ضرور مقتضی تقسیم ممالک خراسان رجب و تخواه صورت انجام بیافته بود در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام شرف ارتب نامه بقیه معموره

ملک ما تشنیش درجه بره رمز به سلسله جنبان این عزیمت شد الیه بولف را اعلام بشرت از مزاج حال و بر طبق هاجه جلال بقصد احرار این سعادت در حرکت آمد

که هم دیده شوق از کل لعل اسکرا آسمان کاستان عرش نشان لوح رخ صبا قرار داده و هم غنچه آمال کان اندبار را از نسیم لطف عنایت شکفته روحه ولحواه گشته و نبار فرحت افزای

دایمین مبانی انجاد و رنگار اتحاد و احد و اعلای نیازد والاعتدار و تاکید قواعد التیام و اتحاد و استاد به دوام الیل والنهار روزبروز مستحق شکستن خلاف با آل

لازم نمود که استعلام احوال انجاد از رابطه عظمی و حال سریر و ارایکه رتبه ردر صنعی بجای حجت و صداقت قدم کوشش نهاده و نبذی از آن گردان از اساس

که باشفاق آثار و عیش سلاطین سلف ورد باطل ریختی و تکاپو آیا از خلف امتحانات و تقریضات بعضی بیابرکاد اسنوف صحبات آن عم بزرگوار و عید بود و الد نیاز

نیز بویس بی تکلفت دهانی از صلابت و رضا جوئی حضرت والی با مرانچه مذکور میفرماید کعبه یکی از جمله آثار حسنه و الطاف سبیده ان محیی مراسم صاحبقرانی

که مخصوص بحال بنده ظاهر بر وجوه کرده به زایش سلطنت و برکت بود رحمه دار و تعویض ملکت به مجمل گرستان است که با اکثر آن ملک وکلا از کفایت محبت

و شفقت در حیطه التحریر و تصرف معبود و در آمد بود دایر عایت حال سلطنت و برکت بار مرحمت او اطفا رقدار فرشته و او از سران سلطنت عظمی بر بزرگی بنده الله

رحم ساسته آن ملک و سرای سلطنت و برکت با موی الیه تسلیم و اتباع لبعد اربعه وسعایی زنده الله مالک والاثار تا حقایق و الدعصورت طراز الملک که بنده را

قدیم الایام و الدیب این و در رسوم سعادت از طرز و اماکن رداه صدمات والا در مقصد ارتضای نموده که بندی از ما بودن و بکا و دلی را که منهاج اطرق حق

مو اصلت بزبان اکه از گلشن و بستان نیز لاله و رسوم مات قدیم که از بدو اشتراک از تنجیم علیه و طور از دره علیه و طلوع کوکب این دو دولت عظمی باید جدید

و دو جانبه را ابتر در نمایش که کرد در این بنیاد و نهاد گشته اند کرد و چون حجت رتبت و تمنای فوت تجدید بنیم وفاق و اتفاق تاکید مرتفع کرده بهجهه

طرق محبت و یکتایی سد دولت و در تمدیت عالیه مرحمت والد با استحقاق و اهداف المعنی که الحق لقی ملاک و صلاح در حضر لیراتیه و راج آنچه معروف معطوف بود

بوسته مراحمات این مراتب که موجب ترقی حال کافه رعایا و برایا و مطلع نظر حضرت انس العهد حضرت حال اله بنده که بطرزی از معجزات خاطر او و معرض اظهار رد و اعلان

در اورده به خاطر دریا مقاطر که مطلع اسیح حال احلال حضرت واضح و لایح خواهد بود که ذرات اکه هوای نعمت علائی معدلت آیین زینت مرتب المعمور و سعی رونق معمور

ملکت و بده و در این شخص و ملک الحمد از آنکه حضرت لوبنده دریاکیه و نیشان عالی الهی بجهه القعای و ازخمیل کوشش معرفه از اکرالطور برود الطلب

فرزندی که نموده استماعی خدا را با این قرار صدق کشش و ارنس حضرت فرمایند و در نتیجه ملک و ربیع العطا مستجاب و به کمال و شهور و تقار الطاف ام و دهر

از اطراف حد و قضای نصرت و بهم حاصل کشیده حال کنند که همه از رای رزین احسن و عدالت آیین این قیمع اساس کاخ دواو و انکاد صورت بندد و

ترصیص یافته ساکنان ممالک محروسه درین وقت امان از نوایب دوران و تابش آفتاب حوادث قرین عافیت و فراغت و امان علی برادر مرزا ولاز ...
قرین الطاف ملک نشان و عالی میرحیدر خراسانی بود چون جواب نامه داده که قبل ازین مصحوب یافته نزد مجلس محرم سرایر خجسته ایالت مکان لایق الاحسان
چون نثار خان از آل یافته بود رقم یافته مصحوب یکی از معتمدان کاردان و وفق خود نظر خجسته اثر خواهد رسید لهذا ادراک فرمودن فرز جهانگیر رقم یافته پیوسته
آفتاب دولت و کوکب اقبال از افق کامرانی طالع و لامع بود مرادات دو جهانی کما هی حاصل باد بالعطوفه والوداد **کتابت دیگر که از برای فتح قلعه ها تحریر**
دفتر مرزا رستم فرزند سلطان مظفر شاه در کرد ایل که هر الفاظی که جوهر اندیشه از ارتفاع زیور کلمات تقال داده و لعل آبدار معانی که جوهر ادراک نکته سنجان نموده تا پاسخ
و از فیض ستاده شایسته آن تواند بود که گوهر بلند پایه سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی علیحضرت گردون رتبت ملکی صفت خورشید
اضاءت قمر طلعت آسمان جاه انجم سپاه خسرو دارا رای بلند مکان پادشاه گیتی گشای پادشاهان زیب بخش اورنگ خاقانی آراینده تاج و تخت
جهانبانی در شاهوار درج کامرانی در ثمین فلک برج صاحبقرانی زر و تجلیات مظهر عنایات لاریبی شمول عواطف و ظلال همای بلند پرواز دوام عظمت
و اقبال سزاوار کامرانی کامکار سلطان ملک ستان رفیع مقدار عم بزرگوار نامدار عالی تبار را زینت اعلام ملطفه مرقومه الیه قبه فلک مدار را الم
سنده و الاف نهنده از را رایحه بهار گشای دل را معنی انده باشی آن سرو رکن روزگار را نسیم تسنیم اقبال واظهار ریاحین دوستی و ولا اختلاط
که از شمیم عنبر آگین آن ریاحین دماغ گلبن شناسان گلشن وداد تازه و صفیر عندلیب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد و فقه تجدید مراسم صحبت صادق
نیت ضمیر عدیم البدل محالصت وداد و آگاه صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب آشنایی بر چهره آستان گشاده و مکالمه خانه که بکثرت نامه
و زبان و لذت خامه حدیث سکر دو آماده است امید که همیشه شاهراه ائتلاف و اتحاد با روستا حصول مآرب این دو آستان نجران دولت دراز باد و بعد از اطلاع
نقوش مودت و ولا بر الواح ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستغنی و مستنیر است بر لوح ابلاغ مینگارد که چون از آغاز عروج معارج وارای
وارتقای مدارج عنایات حضرت رب حال آیه در مطارح سنان و ضمیر حقایق اساس بر کوه بلند که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه مزار عرش درجه
مرتبه روشن سازد و بنا بر کثرت مشاغل جهانی و شوغل کشورستانی از حصول این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بسر برده در این سعادت انجام که از اهتمام کار
جزوی آگه دو بالکلیه فراغت حاصل نشده بخاطر چنان رسید که رخته همت را از رفع این دین واجب الادا از روی حقیقت باز بخریب در روش احوال
ساکنان خطه عراق بدر که بسبب بلیه مسافت متعذر بود قدری از انتقاع ارادت غایت شده چنانکه شاید و باید بهره و ریگر دیده بعد از دعی وقفی عدل کامله باشد
کرده بود و درهمین درهوای دیار رحمت بعنایت رب جوار و درات و الانسانیه ابا و الاثار لازم دانست که بر لب صحیفه مذکور شده تمهید و ربی و اتحاد
قدیم با تحرک سلسله ارتباط کرده و چون مبنی رنج است که والیان ممالک مروت را بعد ارشید قواعد صداقت و رفع حجب نیاییت
ومنافرت در بود و نبود و کرامه که رهگذر کاه سیلاب حوادث است با هم مضایقه نخواهند در آن مذکره مختصی و یکتا دلی اسعار رواز بقدیمار

شده بود بمطرزان سریر تقیق بود که نظر بر روابط فزوده همت والای آن عم بزرگوار رفیع مقدار والا اکتسابیه در انجاح ملتمس اول نقدیم قبول بش می آمد بنا بر
با خاصان و محرمان کار نیز تکفل مراتب متوجه این صوبه گردید و چون بعد از در هوا الیه سعادت مینی ولایت علومانی انده لب ارشیزی ریز تهذیب ولا
اتحاد این دولت محکم بنا اعتصام نموده چنانچه با پادشاهان سلوک نمایند بفرمود که صنایع در بیان این صدق ایشان صاف کیش است عافلی از آنکه ایدار
آسته عالی متعدد این فرزند جهنی مهد جهنی مرا از ما نشد آن عم نامدار کامکار رفع مقدار کما هیچ نیتی در مضایقه نخواهد بود با ابواب اطلاع عرض نموده در حجت نامرانی
مختص کرده نزد معارضه با این دولت صادق الاولاد آستانه اتحاد صورت تخلف فرمان از اولاد عظیم الشان داشته بر ذمت همت فرض کرده که
نصرت توامان اتباد ب این گروه مشتاق ضلال نامزد فرماید لهذا احکام نافذه صادر شده بدیت که اطراف القلاع محکم بنیاد را مرکز آسا بدایره احاطه
در آورده بمفاتیح جلادت در گشایش ابواب مسلطه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بمعاونت سیف و سنان
درهای آن قلاع گشوده توامان از هم گسستند بعد از ظهور استیلا و قهرمان بر آن قلاع گرد و نادار گروهی از محصورین از روی جمعی محصوره برکت حکم دلال
و حرب و قتال شده درین بیت نهایت جد و اجتهاد و مهر و آوردند در مجلس مبارک آن عم بزرگوار و بعضی ملکان خرابه داده بودند که از آن افکار تکاسته
کشیده که چهره وجوه و اختصاص بقبول عنایات و مجامعت کرده اند بر رخصت نهرافت از بانه فرموده بقین حیات و رجاء و امن است که ویل مینی از رعایت اتحاد
و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار کدورتی بر چهره خورشید نظیر نخواهد نشست و لایات بر زده بود بر ممالک محروسه از آنکه تعلق داشته ضایع نظر نخواهند
داشت چون غرض انهدام اوراق کهنه کدورت حاجت به این استیام و ائتلاف ابد توامان بود رقعت دعای ابنا خوش که شاهد بر دیرینه دل ایشان را
که از علامراد کان این دوران و زندگان آستان خلافت مکان است روانه خدمت والا نمودیم که حقیقت صدق اهلیت و خلوص کیشی این مخلص را با آن
عم بزرگوار ظاهر سازند همیشه خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد[12] **اخلاص نامه مصطفی پاشا وزیر اعظم که در زمان سلطان مراد خوندکار بعد از مرحوم**
سلطان سلیم شده با بغداد گرد و مسند و زارت یافته بود و بعد از فوت سلطان مراد ایلچی به حضرت شاه عباس ماضی فرستاده و در جواب مکاتبه رسید
نوشته بود ترکی بوده علیحضرت سامی رتبت خورشید طلعت جمشید رتبت کسری شوکت دارا درایت کیخسرو رویت نهال بوستان ملک و دادگستر
شکفته و در چمنستان ابد و دادری شاهنشاه حضیه و نصرت جوه دوره زیر را فروکار شاه جم جاه سعادت دستگاه[13] **جواب نامه خواندکار ارغوا به نوت**
اشرف که ردیف چاوش آورده و بر حاشیه مرقوم بود ذکر گرفت **ذوی محمد عبد بریاض رفته است** اشعه مهر سپهر مکرمت و جمال کمال اوامر آن
آن نظام صفا محبت و وفا را صفاوت و مهر و دلیل مهر منیر عرب دامان که سواطع بارقات آن همای وش بر وجود اتفاق را امارت
بخشد یعنی خطاب مستطاب سلالاطین متحول وکتاب مستطاب عطوفت مشحون که از مشرق عواطف و الطاف منیر ملکوت آسمانی الطاف سپهر مرتبت
ثریا مرتبت خسرو کیهان پناه گردون شکوه خدیو فلک بارگاه انجم گروه اعظم سلاطین کامکار فخر خواقین روزگار فلک قدر طلعت اقطار ملک آ

تا به عزت حضرت خورشید رتبت قیصر بهرام صولت مشتری مقام داور کیوان غلام کواکب حشم پادشاه فریدون بارگاه کسری عدالت
شهنشاه ستاره سپاه کیخسرو جلالت بیت سپهر جاهی که عزم و حزم او را هست مدار چرخ و سکون زمین و موج بحار
خصایلش همه تهذیب دانش است و خرد جوارحش همه ترکیب بخشش است و وقار مصداق کریمه اذ جاء ربه بقلب سلیم منطوقه
کریمه و ان من شیعته لابراهیم شهسوار عالی تباری که از جبین اقبالش آثار توفیق دولت و جهانداری آن خاقان معدلت آیین موشح و با
ملکات علیا موشح و محلی گشته شهریار عالی مقداری که از غرایب [illegible] رایات شوکت و بخت [illegible] آل سلطان [illegible] طغرای غرای آل
ابراهیم کان انه کان امة قانتا لله حنیفا [illegible] گردیده برازنده سریر کامرانی فرازنده مسند جهانبانی بیت شهی [illegible] سپاه و مدار تمکینش
بحر و انجم و افلاک و کوه و ارض و سماک زمانه سیرت دوران [illegible] چرخ توان [illegible] رایت [illegible] مشتری سرهنگ ناصر الاسلام
والمسلمین کاسر رؤس الکفرة والمشرکین قهرمان الماء والطین سلطان البرین و البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین [illegible] ظل الرحمن
ظل الله الملک المستعان السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان [illegible] بالعدالة والبسالة والنصفة والعطوفة والکرامة والامتنان
سلطان ابراهیم خان ابن سلطان احمد خان اعلی الله تعالی معالم الاسلام بقوایم ایام ملکه و سلطانه و نصر رایات مطالب الانام ببرکات
غمام لطفه و [illegible] طالع و درخشان گشته در این اوقات و احسن ساعات که روزنامه قرین سعادت و شرف و [illegible] همیشه
بهجت و شعف بود خاطر خواهان مخلصان ترقی را چون صبح صادق تابان و بارق [illegible] دوستان شفق را مالامال [illegible]
درختان [illegible] کرده اند بلبلان خوش آواز عبارات و عندلیبان نغمه پرداز استعارات که [illegible] قلم [illegible]
[illegible] سحرساز و سیاره [illegible] و [illegible] الاعزاز در پرواز آمده [illegible] صلح و صلاح [illegible]
و استقرار بنای نور و [illegible] که باعث [illegible] نزاع و کفاح صوری و موجب [illegible] نجات و فتح معنوی است [illegible]
همای همایون [illegible] عنقای [illegible] اقبال تحت آمال محبان خالص البال را کاشانه جاه و جلال و آشیانه عزت و اقبال [illegible]
کافه انام منبع زلال عذب سرور و نجات عامه اهل اسلام مطلع شمس نور و سرور گردیده و [illegible] دوستی [illegible] قصر [illegible]
بنوعی استحکام و انسداد پذیرفت که ان شاء الله تعالی تا انقراض شهور و اعوام از فتور و انهدام در حفظ حمایت ملک علام [illegible]
مثال [illegible] حمیده خصال عمدة الاقران والامثال [illegible] که آداب رسالت را از لوازم [illegible]
و اسم مبارک و تهنیت بر وجه خوب و طرق مرغوب تقدیم رسانیده بود در جهت [illegible] و روانه [illegible] گردید
ترقع ارتکاب اخلاق ان اکرم سلاطین آفاق [illegible] که همواره باجرای [illegible] اعطاف و احسان [illegible] بخشش [illegible] خالص

انجانی

الجان بعد ما بذل [illegible] و مقاومات و ارجاع [illegible] و اشارات با بشارات محرک سلسله یگانگی و رافع غایه یکانگی باشند زیاده [illegible]
نظم الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را دور و گیتی را درنگ است ممتع باد از عمر و جوانی ز هر حضرت فزون تر زندگانی حضرت [illegible]
[illegible] که بنام علیپاشا حاکم بصره [illegible] فرمان همایون شرف نفاذ یافت اکه ایالت و [illegible] پناه [illegible] دستگاه زبده [illegible] اولاة
الکرام [illegible] والشوکة علی پاشا [illegible] بنور مراحم بیکران شاهانه [illegible]
[illegible] درباره خود با علی درجه کمال معروف شناخته بداند که چون [illegible] صدق [illegible] و ادای [illegible] درگاه فتاح [illegible] نعمه [illegible]
[illegible] تراب [illegible] منور بانوار سلطنت و جهانبانی [illegible] عزایم [illegible] سپهسالار [illegible] خلافت و جهانبانی و بسیط غبرا
[illegible] عالم آرای [illegible] اعزاز [illegible] سربلندی یافته از مدد و لمعان انوار دولت عظمی شاهی [illegible] ظل اللهی [illegible]
[illegible] قرار داد و همت علیا آن است که همواره بقلاوزی بخت بیدار و شعله افروزی اقبال بی زوال پایدار سیار [illegible]
[illegible] و بهره مند مثوبات ارشاد و هدایت ساکنین [illegible] زمین [illegible] طاهر گشته [illegible] داد و [illegible] اعلای
اعلام فتح و ظفر [illegible] عالم بانوار معدلت [illegible] روشنی بخش [illegible] صاف [illegible] آدم [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] مقدمه [illegible] مرادات و [illegible] ارادت جهانگیری و کشورستانی بوده [illegible] دین و دولت [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] از فتح حصن حصین [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] که دیده روزگار [illegible] ثبات و [illegible] عمق و حسن حصون [illegible] که [illegible]
[illegible] بنزد [illegible] تمامت فایده [illegible] نصرت [illegible] دولت قاهره [illegible] خم [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] رسیده بحیطه ضبط درآورده [illegible] بسته از [illegible] و [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] دقایق [illegible] و ایمای [illegible] آن بلاد [illegible] سلطنت [illegible] اقبال و
بارگاه جاه و جلال چون خورشید [illegible] آراسته [illegible] توفیقات الهی [illegible] و ارواح [illegible] علیه و آله [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] روضه منوره [illegible] رضویه علی مشرفها الف
الف التحیة [illegible] هرات [illegible] پناه [illegible] جلالت [illegible] لکر [illegible]
[illegible] هزار [illegible] فتح قلعه [illegible] و ایالت [illegible] پناه [illegible] و الاقبال
[illegible] سردار [illegible] را [illegible] تسخیر قلعه [illegible] ادنه در [illegible]

با گروه انبوه از جوش دریا مروش ایران و بسیاری از آلات حرب و قتال و اسباب جنگ و جدال و توپهای صاعقه شال نرم فزوده
قلاعی که در عرض راه واقع بود پس از ورود موکب مسعود حکام و مستحفظان باستقبال شتافته حصون رزین با تقبیل مرزبان
آستان عرش نشان نمودند و بتاریخ دویم شهر ... ظاهر قلعه مخیم سرادق عزت و اجلال شده دلاوران بر خانجوی قلاش ترتیب مقدمات
قلعه گیری مامور گشته از یکجانب بنا کرد که اساطین امرا و عظمای درگاه جمیع توپچیان و غلامان و تفنگچیان ذنبا ملازمان خاصه
شریفه دز طرفی دیگر بیکبار عظما و امرای کرام آن حصار را مرکز دار در میان گرفته در اندک روزی اهالی ... قلعه ...
وزینه ... محکمهای آن بوم و بر را ... حاکم ... و ... خان حاکم
کرگ و ... گردانان و مستحفظان قلاع را ... آورده و ... دیوار حصار رفتند ... روز لعرب توپهای
پرهول ... که نمونه از زلزله ... عظیم ... ریگه مردان کار و دلیران ... گرده ... ترتیب ... شده
آن ... پورش و پیکار و شعله شمشیر آبدار انتشار ... حصار ... را ادبار ... روز آمد
معرون ... گشته مخالفان بحصار در دردان ... از هر جانب ... گریان ... درآمده ما نیز ...
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ... مروت ... ذات ... عفو ... آن دریا ... الهم
محصوران تا به آن حصن کرده ... که ... راه ... دست ... کرفتار ... طعمه
تیر و تیغ عدو ... رسیدند ... بجان و مال امان دادیم و دولت خان حاکم فدا ... تفنگچی خان
... خان و ... حکام ... اطاعت ... شرف ... کشته لعفو ... که اراده ... نوحل ...
نموده ... دیگر را ... سرکار ... سرافراز ... خاقان ... بر ... سلطنت ملک
رفعت کردون ... آسمانی جایه ستاره سپاه پادشاه اسلام پناه ظل الله ... ثبات ... قواعد
صلح و صلاح ... روابط محبت و دوستی ... آن دو ... فرح ... از استماع اخبار
فتوحات عظیمه این خاندان ... ولایت ... دریدر خواهند کرد ... تحف ... همایون ... ارسال ... از طرف
ده ... خود ... رسیده ... و ... اطراف ... شناسند

لکی

اگر پادشاه به عبدالله خان ... نوشته از منشأت ... سپاس قدسی ... که عالم کن و ... را با چندین شئون ... فزون
که عبارت از صدور علیه است ... قرت ... از ... بطون ... کارگاه ... آورده طوایف انام را ... در ... فرمان ... زوایا
... قدسیه انبیا و رسل علی نبینا و علیهم السلام اند در وحدت ... ساحت ... انتظام بخشید که در ... جلال
مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین ... افلاک داده بوحدت ... نظام کارگاه ظاهر ... جهان ... نیا ...
روان ... سالاران ... عصر ... سالکان مراحل معنی و ... صورت ... ضلالت ... اختلاف ... الملک
... آورده ... العاقبه ... العاقبه ... شناخته اند ... علم ... علوی ... سادی ... روزگار
... که زبان ... را از شورش فتن و آشوب حوادث روزگار نگاه داشته ... علیا مصروف آن ... جمهور انام را
از ... مختلف ... بسیط ... داشته ... خراب آباد صورت ... گردانند و ... احکام ...
که زمانه را سعادت ... خاطر ... ابواب ... کامل ... مطالعه ... صفوت ... قرب ... کار ...
... دلی ... شده ... نورانی ... از ... بیانات ... عام فیض ...
روح طراوت تازه ... فردوس ... نضارت ... اندازه ... ریاض محبت و ... سرسبز گشت ... داناس ...
... استحکام ... این ... که در حقیقت ... روحانی ... ازدل مشتاق ... جانی ...
... مجالست صوری و مصاحبت ظاهری را بدل عدیم البدل ... که رقم پذیر خامه ... نامه بود که در تو کید ... صلح و ...
... از جانبین ... ره و ... دهند ... منظر امتحان جلوه نمود ... کرامی ... از ... عالم ...
... نداده اند که ... سلسله کاینات ... منوط ... ربط است ... سلاطین که ... مار کاجبر ... اظهر ...
... حسنات ... دل ... الف ... ذیحیات در ... آرام ... در ...
... و از لوازم ... مارا ... که ... حق ... صبح سعادت ... اکبر ... ازدمان ... روزان
گذشته ... فرج ... بر منهج ... ارتباط بوده ... هرگاه ... اوقات ... ترتیب ... بر ... بسیار
... این نسبت ... این رابطه را ... کرد ... ایران ... سلطان ... فرستاده
استمالت ... موقف قبول رسید ... کابل و کشمیر ... ولایت
جا بگیر داشته ... ملاحظه ... جوار ... ادا ... مقرون ... ما ... را ... داشته

حراست انديار كه از قديم الايام داخل ممالك محروسه است بكلارهان قديم تفويض يافته كه مبادا حدود توران آنچه دور از ملوبات ايران انديشيده
قصد نمايند و خلط عظيم ميان ولايت ازان شكوه و ممالك محروسه واقع شود و نيز يكى از اوباش بدطينت در كوهستان بدخشان سر بشورش برداشته
مدتى بفرزندى شاهرخ ميرزا در زمره اراذل آن ناحيت بدو پيوسته هرچند عرايض فرستاده استمداد نمود توجه نفرموديم تا آنكه آواره دشت ادبار
شد از انجا كه پاس سخن ناگزير همت والاست چون آن خجسته صحيفه صلح قرين آمده دل چنين ميخواهد كه صورت اين نامه ... گرايد كه تا يك
گردبارى آرزوى باشد في الواقع اگر تحقيق آن نشان دلاويز كه فاصله نامه گزارش نمايد صورت بندد ازين چه بهتر والا جاى مقرر بايد ساخت تا در ان
قرارگاه بزم يكجهتى آراسته شود و بى ميانجى غيرى مقاصد دينى و دنيوى و مطالب صورى و معنوى به بيان فصيح و طراز تحقيق روشن كرده چنان بسمع همايون
رسيده كه جمعى از اهل ... بودن ما را در حدود ... دست آويز سخن ساخته آنچه كه مخالف بناى دوستى باشد مذكور ميكرده اند ... امرى كه در خلوت
سراى دل باشد به هنگامه زبان ظاهر آيد و آنچه بطراز تحرير و تقرير بوند و عمل بر خلاف آن رود با آنكه آب و هواى ... اين ديار خوش آمده بود
... بخاطر ميرسيد كه بصوب دار الملك ... فرمائيم ... ... بسته آيد و آنكه تحرير رفته بود كه بسبب شاهرخ ميرزا ... در خاطر
رخ نمايد ... در ... قدسيه فرمان روايان والا شكوه كه مطالع انوار آگهى و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار ... اطلاع مى
پذيرد از ساير طبقات چگونه قرار گيرد على الخصوص كه منشا آن خرده سالى و نادانى باشد چه از زلال عفو و صفح معتاد ... كرده و او از خودكامى ...
تقصيرات ... آن والا دودمان شده بود بمكافات آن سرگشته باديه غربت شد چون پناه آورد و نقوش ندامت از ناصيه حال او ظهور
داشت ... شده و آنكه اشارت رفته كه التجا نمودن شاهرخ ميرزا و فرزندان محمد حكيم ميرزا باين آستان دولت ... بعدم محبت آن ... باشد
... چگونه ... اين منتسبان ... باين دودمان اين تصور توان نمود و آنكه ... محبت و ... رقم پذير ... آمده
شده بود از مباحث ... بشمرده ... شديم و آنكه مصحوب مولانا حسينى نگاشته كلك محبت بود كه فرزند عزيز ...
خواهش چه كه در خور ما باشد ننموده است ولى گرانى دارد كه مبادا غبارى بر دامن محبت نشسته باشد و در ...
در ... اثناى راه ... علوم ... و خاطر حق گزين از ... آن ... داشت و روابط ... قديم ...
و التيام نهاده است كه اگر ... فرزندان را ... جمعى ... آن ...
اگر ... نظر آيد چه دور است ... فرزندى ... در نگاهبانى اين سررشته ...
جليل ... كاروان ... در رسم اسلام و آئين كرام ...
القا ... حقيقت ... قوت ... احمد ...

رضح ... حقيقت ... گردان ... بسمع شريف رسيده ... اين امر ... ذات ...
... سعادت ... ولى ... مكنون ...
... آورند ... سعادت ... حقيقت ...
عنوان جلوس ... فرمان روائى ... كه ... بهار جلال ...
حق ... درگاه ... آسمان ...
مملكت وسيع هندوستان كه ... فرمان روايان والا شكوه انتظام ... طبقات انام ... احوال ...
و قلاع ... محال ... مخالف ... راه اطاعت ...
... انام را ... دوستى ...
... نعم الهى ... ستايش ... شادى ...
... ولايت ...
اين زمان ... احكام ... سنه ...
... احكام ... ميرسيد ... دولت ...
... ملك ... احكام ... حق ...
... دودمان ...
... كوهستان ... ولايت ...
... جبال ... طرف ...
... ملك ... ولايت ...
... فرمان ...
... ملك ... وسيع ...
... كوهستان ...
... تقطره ... هر ...

بود همه جا نصرت فیروز نشد قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشته دارائی که این قدیم است که کار عرصه نشانها آن تباه اراده حکم آنها را انگیخت
برکت آن و جوش در نهاد داو نایره سعادت بود زبانه زبان اولیای دولت را دیده تماشای آن ملک وسیع و قلاع آن دیار حامد محرر رشد ما انجمن جنگ
گروه بود از آنکه نجدت شرف آثار از ناحیه احوال ادکشتن سعادت شمری فرا گرفته باز املاک را که بجنگ عظیم بدست آمده بود باز مرمت نمودیم زیرا که زمان ضمیر
صواب اندیش تنبیه دولت افغان و خورش سریست آنها سزاست که از نور و مخ هش بعد دو جبال حصینه و کوه و دره رات سماکن سر را تسخیر و نرمی راه دوران
ینه بود آن بعفای عدالت صورت نپیوسته از آنکه این طبقه طاعت والقیاد و نمک بش هوش کشیده ولیها این جبال سطوت قهر آگهی آشیته بغرور
رفته و گروهی از آن قطاع طریق که نجابت سعادت انحراف در دماغ آنها بجه بود پایمال فیلان کوه پیکر شده و ترا از مکنون لطف حقیقت شرایی اصلاح
و انفلاح بلوچانی بر نهاد ولوده بر بسته در خوف و رجا انحراف و اطاعت تازه کردیم بنا ایران را دیگر قرار و نظام انتظام کردند
آنهم بدستور دل بسته نقش بسته و بهر کو صورت دلپذیر که در تخت صفحه مخفی بود جلوه گر در نقطه ظهور جلوه نما شد و از برکات عنایت الهی
رایات اقبال و نجابت بود که سلطان مظفر لجرات نهایت بر او کس در نخوت بود و بسیعی ما جهان نصرت شد گرفتار آمد جمیع سرکشان و گردن فرازان آن
دیار زنهار خواسته عاشیه خراج بردوش کشیده و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بجنبه اقبال خود در آمد و اما مفصل حال این سلسله جاه خاطر مهر
نزی بر کس آدمی و مردم هندوان ریاست ملاحظه تمام دارد و غالب آنها که جان بجهان نظر می آورند سر دلسیحی بازندر بندها مبارزان کار طلب و مبارزان
مشهور و جنبه کرده سایر ولایات گجرات که جنوب رویه هر تسعین در نواحی است در تصرف آنه و زیر دیوانی الملک ادب لشام الملک که سعطم
ولایت دکن داشت از حوادث روزگار پناه بپای نجات آورده بود مادام که صحت معدلت او در این بلاد وکلام مع حق نموش میرسید در آنجوار
جلیل نهال و زمرده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم چون خبر تمه رسید که علی و دکن رسیده برای ولایت ناله و خاندیس حکم داد را کاربند شده
برای الملک را حکومت آن ولایت داده بعادت نمود چون کوتاه حوصله بود تاب ده مرد از آنها دو منزل داورده دم استقلال زد و از آنجا که عملک
هاسیسای نشاندن استیصال خود نمود درآن که زنه از او دفرزندان او از تمام نموده بران آمده که از تمامی آن سلسله را برداشته آنکه از زمی
شده نتایجات ایزدی که ظفر از رفقه آن ملک وسیع را که سید ستانی میراث است در حوزه تصرف آورده در ظهر آن ما حقیقت مند در آنجا از تصاری
با دو فرقه ولایت وسیع ادویه را که مقصود های زر رات تسخیر نموده چند هزار از سپاهی امانی قسم در ملک ملازمان قبه خلافت در آنجا ز
دخول تعمیر اولیای ازدری داستان دولت است برای این ملاحظه آن عمل دیگر بهمین قرار نشسته نموده بر دوام علامت که چون گولک حسینی
بلا زمت استعداد وقت دوران تزدیک بکار بر داران اشغال سلطنت اشاره کرده که نزدیک رخصت ارزانی دارند در این شب جمعی از دو اروح
در عرصه دلنشین کشمیر آغاز گشته روح نمود و بدولت خدا داد دم خلاف و شعار نفرت ننموده نزد موکب اقبال تمام از ملازمان بلاط عزت برکشیم

برآمده

برآمده بر بغاه قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش مجموع نیز با وجه طبیعتان آن ملازمان اطوار ایشان را توجه نموده شیر از آنکه آغاز یافته
نصرت بند قطع کردار نموده با ملاک در آینه بعضی از سعادت امور آن حقیقت شد که بحسب ضرورت در آن طوفان به تمیزی افتاده بقدر بار نمه
سرگرده بها را آورده چون برگ اصلال از دنیک شده بود بچه ده با غبستان بخزان عبر افتاده را که دریای فیض بخش استمداد صوری و معنوی نمود در سنهان
هیچی در توقف اند چون رایات همایون مرحمت نمود از شاه را خبر واقعه بر لاهوتی رسیده که با تبدیل استیلا درگذشت در جمیع زمانها یافت
بنابر این بعضی سخنان محبت افزا بلاغه الاولی بر انتظام سلاحیه الاصفیا اکرام جوانمرد که از قدیم میان این دو دمان والا است که فرستاده شد
تا هم حقیقت احوال را بخاطر ضمیر انور گردانند و هم سبب استحکام روابط عهد و مواثیق که از قدیم در میان رتبه تخصیص و تحصیص یافته بود که در عرصه از جلاید
با مرحمت و کیفیت آنکه بر بسته بمژده های مسرت افزا و صدیقه نامی را خاطر ادب بخشند در القاب پادشاهان ممالک ستان است
شاهنشاه عالم فرمانروای اعظم سلطه قدرت الهی سطر کرامات شاهی نکته نهار کار جمعیت صورت ظاهر بیت کوهر معدن شاهنشاهی نسق
خاتم یداللهی فروغ خاندان خاقانی چراغ دودمان صاحبقرانی ناصیه صبح هدایت قره باصره کرامت و ولایت نتیجه مجموعه صفا وقرار بقدیه
خیمه و فتح و ظفر رفعت بخش افسر و اورنگ عقده گشای دانش و فرهنگ چشم روشن جهانی بجود و فضائل فضل خسرو سلطان و اقبال فرزند گوهر شهریاری برازنده تاج و تخت
تاجداری قرر والی جوهر خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلندان گره گشای کار فرد بستگان مرهم ناسور دلخستگان صاحب دل روشن رای عالی مکرم
جهانبانی روح مصور و عقل مجسم عالم عالی ظل الله کتابی از کتاب تیسیر ستان شاه عباس ماضی در تعلیقه نقش پادشاه جمجاه سلیم قزلباش
زشته رینه خود نامه دیره برده وجوه از مراتب که به عالی جناب رفیع بلند فواز تحفه دعائی که هر روز از آن ملت وفا باشد و هر یک نامه آن جمن سرای صدق و صفا کرده باشد قدس
هوا ایثار مجلس انس آن فروغ دودمان گورکانیه و چراغ خاندان صاحبقرانی میگردد هر چند هدایات معنوی که سرا پرده خاطر را مهر ظهور رود دل بستان حضور آراسته
محبت روحانی و مصاحبت جانی از تنگ روی ادرفت گشته نشأه مجال مطلوب از مراتب قرب سلم بر بالای نشان شرح راز دل جانیاز نیستمان بند
مفتاح آن نسیمه کدام دور بان را در جلوه قرائی و صحت راه دهند لیکن ناچار راه محبت را با شدن اخبار فتح و فیروزی تسخیر داشتن بر پایه و رفعت کرده
دانسته بواطن بعقال را در هوای روح افزای سعادت وولای از جلایت عنایات الهی و عطیات شاهی ارجاع فرموده دارای آن اراستند ه
آورنگ شاهنشاهی نایل این نیاز مند درگاه بی نیاز گشته گویا ملازمت متعهد این بحال آنکه چون پادشاه روم درین است از جانب ایشان فرمان
وصول اشتغال داشت چند مرتبه سرداران لشکر منصور بمقابله عساکر نصرت آثار فرستاده و در هر مرتبه بطریقی که فروغ صبح کشف شده بر رحمت نموده
و بنابر صلاح حال خود و بنای آنکه طالب صلح بود این صلاح ایشان برده همراه رضای خاقانی دانوده که ملاقی را مصلحت نظر حق بین دار و دولت ایشان
عباد و دار الشمس بلاد و بسته ابواب نزاع و عناد نمی شده از طرفین عملی آمدن نمودند و هر وسیله به جابجال جنگ و جدال را متوقف از آنچه

در ظاهر قرع ابواب مراسلات و در باطن تهیه اسباب مساعدات تنکو چنین از خیر خواه در هر کار راستی کفتار و درستی کردار شعار ایشان ساخته از عار
مکر و حیله عاری بست اعتماد در دروغ راست [illegible] نمود بسیر دلکار رامز زبان [illegible] مشغول بوده که بحرف و اکراه [illegible] و عصیان والی کرجستان
که ابا عنجه ارباب کرداران این [illegible] خود را ظاهر ساخته نقض عهد [illegible] و شکر [illegible] کرجستان [illegible]
[illegible] وقتی عبارت سرداران کرجستان [illegible] محصوره را [illegible] قرجغای بیک سپهسالار ایران [illegible]
مخالفان نامزد نموده [illegible] تدبیر بکار مشغول شده منتظر فرصت [illegible] بودیم که [illegible] قرار کرفت که [illegible]
منحرف [illegible] اباد [illegible] رود [illegible] قلعه باتفاق جمعی از [illegible] بعضی از [illegible]
در حفظ [illegible] قلعه [illegible] و در تقاعد [illegible] و هزار [illegible] حسب الصلاح [illegible] بیاید
[illegible] دولت [illegible] همه [illegible] مرتبت [illegible]
حقیقت [illegible] استماع [illegible] از [illegible]
دانسته که [illegible] جای [illegible] صلح [illegible]
پادشاه مرحوم سلطان [illegible] عهد و اعظام [illegible]
بعد از [illegible] صلح [illegible] فرمان [illegible]
و [illegible] استماع این قسم [illegible]
که از اجله سادات [illegible] روضه [illegible] حضرت امام [illegible] و [illegible] این [illegible]
رجوع [illegible] همواره [illegible] ذات [illegible] صفات [illegible] الملکی [illegible]
ملکستان دولت بر [illegible] ملک [illegible] رقعه [illegible] کتابت [illegible] سلاطین عظام [illegible]
[illegible] التماس [illegible]
[illegible] که واقع شده [illegible] رضای [illegible]
[illegible] چون [illegible] کار [illegible]
[illegible] کتابت جلیل [illegible] وزیر اوم خواندکار کرد
[illegible] شاه عباس ماضی [illegible] سلطان [illegible]

ارنلر

۲۷

از شاهی ملک ایرانی را پناه مظهر الطاف درکاه آله [illegible] وارث [illegible]
شاه عباس این شاهان عجم [illegible] اعلی [illegible] سعادت [illegible]
مخالفت اتمام [illegible] رساله [illegible] شاه [illegible]
تر و تازه [illegible] نامه [illegible]
لطیفه الله [illegible] حکایت [illegible] قصه [illegible] کیلانی
و [illegible] کیلان این درکاه سعادت [illegible] درج شده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] غربت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دولت [illegible] قبول [illegible]
فتح الفلاح [illegible] صلاح [illegible] قصه [illegible]
کننده ذالتی [illegible] خلاف [illegible] لازم آید [illegible]
ضرر [illegible] لازم آید [illegible]
دایره [illegible]
[illegible] عرصه [illegible] دولت [illegible]
پادشاهی [illegible] لازم [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible]
[illegible] آرزوی [illegible]
[illegible] ائمه [illegible]
و [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible]

رضی الله عنه در حرب صفین بر حسب شیوه سخن نامی محمدی صلی الله علیه و آله الا زرد تقتلک الفئة الباغیة شهید شد و اهل طرف خلاف که شیع کلی از علاف
بیرون کرده بود این حدیث را خوانده گفت که قتله من جاء به یعنی هرکه او را بمعرکه قتال آورده کشته چون بنا شد الحال کشته فقد را سبب ابلیت
نمودن در عرض و بغض این پس در جوانب ملوک سیه را که پناه برگاه و عزوجاه آورده باشد نقض عهد و میثاق نمودن حکم دارد اهل سواد الا
این دایره نیکوان بر شعر سعادت قرآن دایره سبع سیاره بر محافظه دو نشان کار بار و برید الی دکر کتاب اتفقوا رادجی بارک جاءنا
الکیس تا تا رانشسته بنده بود ران و اکیس تا نشد و دوس اناراله برآمد تا نمه کرده و نوزده قباب جناب ذرا فلاک سبع سموات
طباق بصدر جان علی الاطلاق بعمر ز از طارم چهارم را حوالگاه خورشید از شعشعه آثار آیات آفاق عالم فلک از روشن و منور میکرداند علیهم شد الا
منزلت های کوهر دارای سلطنت های جوهر سعادت عظیم زینت افزای سر فرمان روائی زینت تخت آرای ادراک مملکت آرائی مهر سپهر جهانبانی سروری
سپهر مهر سعادت و برتری چراغ افروز دودمان چنگیزخانی پادشاهی کامکاری و کامرانی را بامیان عنایات ملک منان و عنایات دوستی الی
میران دولت و اقبال در زیر زانی علوی کمیت عظمت و اجلال در زیر قدرت و قرآن کیفیه ایام فرخنده انجام عمر و انقیاد از علامات زمان و نگار دوران
زمان باد و بعد از ادای دعای خلاص موفور و اثبات قرب و پس از اظهار شنای اختصاص بنده عاطف این معروض رای صفابعیه خورشید
منیر عالم آرا میکرداند که طغرای غرای شفقت نشانی و آلتونی تمغای ریزان مکرمت و احسان که نگاشته کلک گوهر سلک منشیان اعطاف و لی
گشته مصوب پیکر خجسته عنوان فرخنده بنیاد یا مضمون خاص مخلصان و مستقیمه متحد القلب در آن قرده و بعد در بهترین قرین اوقات و خوشترین ساعتی
در ساعات سعادت انتما که دولت الازلی و آسماء از در وصل برحمت جمال وصال وحی ایشان و امال از احرجت بمبدار القیم لارم نکریم و تجلیل و تعظیم
بر اسم تشکر و تقبیل در بیه ارزانی و زبر ظرفاء تفهیم خاطر مبانی آن مشرف گردانیده مضامین مکرمت آیین را که بر کمال عطوفت بی انتهای بود بدیهه
بهجت یاد و ماندنی رشحه از لطایف عبارات غرایش که میزان کلام الملوک ملوک الکلام سنجیده آمده بود فیض ما گرفت و از زهرات نکات دلاراش
کمره یکایک خبر الکلام قل و دل بوده بشده فایده ماکلام بر قرف ظرف حروف عنبرین نامه پیش حیث از زلال انعاق ما و لال بوی نقاب عطف
مراد خلاص آمده سطور سطوح سمن عذار شرح بر استحکام بنای وفاق و ثبات تأثیر آفاق استدلال تمیمو مبرت برآدف خصائص که دیده انبساط
که در زبیه ورود مزین الدوله از رقیمه سعید الصور آمینه حب الیقین و البلاغ و سیده اساس انها اقصر الصفا سیر از ایک اسه و اهل عزه الیلی ان القلب
برنیان قسم عنبرین رقم وی ان رفیع اثنان که نشسته بود و حکایتی را از مروت و اتحاد و فتوت تعاد و کرم اصل و بحرمت طبعی خلاصه خاندان
صفوت صفا نفاد و طالع لطف و دانه شاهی معظم همایون اعظم اسم لا زال فی حمایة الملک الاکرم از تقریر دلپذیرش رایه تعلق رشته بعد
بن استحاق افرود هنری و لطف و حب افزاح صدر ریگانگان و صدق ادلایی برات عادت منزه آمده مراقی آرزوی وی برهیمنه

خیر اندیشان دولت ابد قرار ما با هر بطاقتی علاء ریشه رنجوانی دودمان بتا هیرافاده استحکام اساس این ار خیرانجام را که لامحاله فاتحه
فتوح و رقیم آن محقق است ملازم فاتحه خوانده نمائی راند قیام نمود صادق باسید آرزومندان این دعا که از صرصر حوادث زمانی زلزادت
امداد به حضرت از کرفت ریحان نوید امید واران این که از دستبرد تصاریف مختال از انقصار رعطل گشته نو سرسبزی برقرار ابیه
بنیان این دوستی و وداد و اساس این محبت و اتحاد و چون سمع رشاد الایام استماع و اطلاع یافته زده طریق آمدن تجار و ترددین مفتوح و بسیار در ممالک
ماذون سلوک و بوضوح آید و علی مرالدهور والاعوام نتایج آن روزگار فرخنده آثار بطرفین عاید گردد و توقع و تربیه از الطاف علیه اعطاف معالی
آنکه همواره سبیله مرضیه در پردین دو نهیه کریمه مرحمت کستری منظور نظر فیض اثار ملحوظ خاطر عاطر مکرمت شعار گردانیده این محب خیرخواه را بارسال
ابجاجات ملی و طلبات گرامی ممتاز در جمیع تعاریف و تشریفات ثابتات یافته افرادانه کرمت یکجای دائم برابیم که نگاری قیام و اقدام بود
زیاده گستاخی زرقه همواره بیر عطف دولت و اقبال برجهه خاتمین الجود مترین رحمة پاربالعباد بنفر ار عرض حال و عرض ۲ احوال خود و نشسته
خود را بوسیله عرض دعا بنظر نظر مهرآثار خورشید مرتب که دان رفعت جشن و تکلمه محمدی از احوال تلقی ان معروض نیدارد امید که بنابر ملال ریشه
بجواب مقرون گرداند آنچه بهار احوال مجرد است فرش خاکستری که رنگ و بار عنصری است فرش ما بر سطح آن گسترده هر روز در تیار بی غبار خاطر آزاد
دیگری افزاید و آنچه احوال در دیده و شبانگه دروان است چون چشم صاحب خانه حیرت زده باز مانده بنده آن گر بمقدرت یکبار بود آه آنچه
احوال ملازم دخادم است از رقعه ما برای خار خار خادم از نه حال یکباری صداد بنده و هم ملازم سلب العدام بیم بموجب تغییر بمیم محمدوم ملازم گشته آنچه احوال
است دستور است تعوض خاید دل جوی دمان برمزان میخواند بندد از حضرت کاه و بی از کاه تقاد و دیوار کشیده چون کهربا نگرد نگاه کاه از دیوار سر بر کشید
دو در عوض آب آتشک از چشمه چشم میتاند و گم احوال غیر جهت است بنده سو فسطائی ناپینده ام جمیع لذات و تمعات محض خیال است و کلف
عیال و حرکت بروال پیچ دیگر وجود خارجی ندارد و بنیاد او زمانه که حالات هر کس ظاهر حقه خیر از رعایت است فانه تراخنش نکم با کاه
طلب کرمی بنامد و ادام الاکرام سوفسطائی است برمانه لیسی حکمت غلط در همی سوفسطائی گویند که قائلند به اشیا اصلا حقیقت ندارد و بعد از آنی
آنکه در آن اشیا نفر مما و بسته و تابع اعتقادیات اگر فرض کنیم که این چیز مرکب است وجود دارد و اگر فرض کنیم دیگر ثبت همچنین
هر چیز تابع اعتقادیات اگر فرض کنیم و فلانی جرم سیاست یا لفیه یا طویل یا عریض آن صفات دران مرکوز است والا فلان آن دیگر
ثانی سوفسطائی ما از نکه مجتنب است گو به عالم خیال اندر نظرهاست آری هیچ حوادث بی خیال است وبله دام در دل حقیقی جلوه گر است مکتوب امیر معظم
و شاهنشاه مکرم امیر تیمور گورکان نامه بسید علیکیا والی ملک گیلان سیه معظم سید علیکیا بحیات و رافت و فرادانی هرمن نفره بیکی ست نامه ای تمهید قواعد اعتلاق
دعوت ادبیات دفاق معروف شناسد ابعد سلام دارد کرجون از ل زین زرنیان دو زلن مرحمت دامان مخالف سنت الهی است که همه قرار

طاعت و انقیاد جهت و ارادت دیده بنابر اتباع سنن سنیه حضرت رسالت پناه [illegible] و کیفیت احوال شروع نوشته شده چون او در بدایت حال

طالع سعادت شناسی سلوک به است حضرت را در ماده [illegible] نقش و رعایت را باعلی مراتب کمال صاحب [illegible] در زمان ابقاء

آثار مخالفت [illegible] و سپس که عهد [illegible] از اتباع [illegible] چون رایات همایون بصوب ممالک ایران نهضت

عزیمت بیان عنایات الهی [illegible] جمع [illegible] و متمردان بجه صورت [illegible] احوال ملک عزالدین کرد احمد [illegible] کوهستان و امرای

ترکان و [illegible] ملک [illegible] که هر یک [illegible] در زمره [illegible] فرمان [illegible] حضرت [illegible] سلطانی آوردند [illegible]

انحراف [illegible] بتاویب [illegible] را رایات همایون [illegible] ملک [illegible] ملک عزالدین [illegible]

و [illegible] کردستان هر یک [illegible] احمد [illegible]

[illegible] تمام احوال او [illegible]

[illegible] عالم پناه آورده و ولایت [illegible] و [illegible]

اختصاص [illegible] ملک [illegible] استقلال [illegible] حکومت سلطنت [illegible] ممالک کرجستان [illegible]

تمام [illegible] اسلام [illegible] دعوت نموده [illegible] لشکرهای منصور [illegible] در حرکت آورده [illegible]

[illegible] استخلاص [illegible] عالم پناه آوردند [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه و آله [illegible] تمشیت [illegible]

مملکت و ولایت [illegible] فرستاده [illegible] دیار [illegible] که [illegible] و ولایات [illegible]

[illegible] انواع [illegible] شرایط [illegible] حضرت [illegible]

اسلام [illegible] عنایات الهی [illegible] عجیب [illegible]

و احوال [illegible]

و [illegible] و مملکت [illegible] روز بروز [illegible] ملوک [illegible]

کرده رعیات [illegible] صورت [illegible] احوال [illegible]

خوارزم [illegible] طایفه [illegible] عاقبت الامر [illegible]

جزا [illegible] مقصود [illegible] و استقصا در تمهید [illegible] که چون [illegible]

صحت و الوهیت [illegible] سزاوار [illegible] فرمان [illegible] امورات [illegible]

[illegible] انواع [illegible]

[illegible] نصایح قبول [illegible] گلستان [illegible] توجه [illegible]

[illegible] ملک [illegible] خواه [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] که [illegible] بعد از این [illegible] اسلام

جواب سید علی بامیر تیمور گورکان از [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

فضل رب الارباب [illegible] رزق [illegible]

عبادت [illegible] صورت [illegible]

شکر نعمت [illegible] عبادت [illegible] تضرع و تخشع [illegible] نزول [illegible]

[illegible] طغیان و عصیان [illegible] حقارت [illegible]

در قوت و سلطنت [illegible] المؤمنون اخوة [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible] دعوی [illegible]

موصوف [illegible] مغفرت [illegible]

ضعیف خود که محل زوال و نقصان [illegible] المحسنین [illegible] و جلال [illegible]

در رقم [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible] جرایم [illegible]

[illegible] عذر [illegible]

چندین [illegible] کاتب [illegible]

گم دارد

وکفر مطلق است و آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شأن اهل البیت و نشسته در توقیر و احترام آل رسول که جهاد [illegible] اند که شبهه ی
و بنابر حدیث صحیح و خبر صریح از حضرت رسالت پناه صلعم که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی قصد اند و اوراد
سادات نکردی و موجب [illegible] رفض اهل البیت [illegible] دارند مقالات و کلمات [illegible] نوع [illegible] و کراهت [illegible] اهل
[illegible] اصول [illegible] مشتمل بر وعد و وعید و تخویف و تهدید و رحمت دارند [illegible] رقم و صورت [illegible] داده [illegible]
و [illegible] و نصایح [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] صورت [illegible] گذشته است [illegible]
محرر [illegible] و صحبت [illegible] [illegible] که [illegible] مقالات [illegible] کرده [illegible] قوت [illegible]
این دیار که [illegible] خاتمت [illegible] نموده [illegible] حاجت [illegible] [illegible] قدس است [illegible]
هرجا که این [illegible] و دشمن [illegible] [illegible] دشمنان را با خود نزدیک [illegible] دار [illegible] تألیف
[illegible] بنیاد [illegible] بودنی است ظاهر است که [illegible] که [illegible] احوال [illegible] شواند بود [illegible] مصالح
و [illegible] فواید [illegible] افعالی که [illegible] [illegible] دیگر [illegible] [illegible] عادت [illegible]
و [illegible] که [illegible] از دین [illegible] و دیگر [illegible] روانه [illegible] [illegible] [illegible]
که اهل [illegible] باشند و در دایره دین محمدی صلعم در آمده و اگر غرض فواید دیگر است [illegible] عادل [illegible] [illegible] [illegible]
رفته است [illegible] [illegible] که [illegible] الهدی [illegible] که از جانب نواب [illegible] فی [illegible] [illegible]
مرحوم [illegible] [illegible] [illegible] ان اولی ما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و الاکمل
حمد من جعل [illegible] [illegible] اصلاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] النبوة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و علی آله مصابیح الظلام و مفاتیح دار السلام
و اصحابه حماة الاسلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مولاه فعلی مولاه [illegible] الله الغالب [illegible] العجائب [illegible] الکتاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اما بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بلغ ما انزل

بلغ ما انزل الیک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه
جمجاه ظل الله مشتمل بر بیان [illegible] و معدلت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صلاح [illegible] آن که [illegible]
خرد خرده بین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعتدال [illegible] استهلال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و تصدیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صراط المستقیم [illegible] و صلاح [illegible] ابواب فلاح و نجاح جمهور انام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وجود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فخلقت الخلق لاعرف [illegible] [illegible]
[illegible] لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم [illegible] [illegible] فتبارک الله احسن الخالقین [illegible]
آن [illegible] [illegible] آدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و تهذیب اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارواح [illegible]
ابو هم آدم و الام حوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مقام است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] احوال بنی آدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و تفاوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] کنتم خیر امة اخرجت للناس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واهتمام که آن افادت مقام درین باب بظهور آورد تمامی در نظر اهل دید پسندیده و عیار آن در معیار استحسان سنجیده اند و نکته‌ای از طرف
مراعات حقوق این معنی بر احسن وجوه و اکمل نسق نموده بیشه صورت انجال در مرآت حقیقت نمای خیال منطبع بوده و حیاثت حق عهد و پیمان
و مواثیق و ایمان که از اجداد طیبین طاهرین خود میراث یافته بجا آورده اکنون مکنون ضمیر حق پذیر همگی آنست که من بعد از طرفین تاکید ارکان
مصافات و موالات و تصفیه مناهل وفا و وفاق بنحوی تحقق یابد که دستور العمل سلاطین عالم و سرمشق الادب خواقین بنی آدم گردد و چون بعنایت الله الذی
آتینا بالقول الثابت دیگر آنچه در مکتوب جهت بعضی مسلمین شعاری براین شده بود در باب قذف و شتم حضرت عائشه و استادان بدعت این
باعث استبعاد عظیم شد چون بر عقول سلیمه و اذهان مستقیمه غایت وضوح خواهد داشت که هرگاه خالق اشیا و مبدع اشیا در ورق
منور سوره نور ده آیه وافی هدایه بلکه زیاده در برائت ذمت و طهارت ذیل عصمت آن مخدره حجله عفت منزل فرموده باشد دیگر کدام زبان
بقذف و شتم انطور کسی منطلق تواند شد سبحانک هذا بهتان عظیم و صدق این دعوی از رجوع بکتب علمای اعلام اهل البیت علیهم السلام
که مبین حلال و حرام و متصدی تفسیر و تاویل متشابهات و محکمات کلام ملک علام اند ظهوری میابد والا مرا وضح من نار علی علم دیگر آنچه در باب اسلاف
واجد خان اوزبکان حضرت بعضی مسطور داشته بودند چون ایشان از قدیم الایام الی الآن با این دودمان خلافت نشان تشبث و تمسک
نموده اند و دست اعتصام بحبل المتین این خاندان زده‌اند اگر با تعرض نسبت بولاه و ولایات ترکستان که متعلق بایشان است امثال
امری اندیشند که موافق طور ادب و ادا نباشد چون فیما بین طریقه مصالحه و مراسم سلوک است باین جانب اعلام رود با شبیه و تادیب
ایشان نموده شود دیگر سفارشات مجمله که در باب اهتمام شان حفظ عهود و شروط ثبات و دوام این صلح صلاح اندوز شده بود در صدور حکم
و فرمان واجب الاذعان برای اطراف و جوانب اکناف و ارباب این بارگاه دولت بنیاد که در فصول اشتر که ممالک حفظ و حراست اشتغال دارند
مبالغه رفته بود باید که خاطر حقیقت مظاهر از آن رهگذر بالکلیه جمع دارند و هر نوع اغتشاشا که تعدد و تشدد در آن طرف سرحد دارند که مبانی این
از این طرف هر علی تشیید پذیرفته که به تدبیر و خدعه و فریب اهل نفاق و فساد و تزلزل در ارکان راسخه البنیان آن راه نیافته و دائما
اسله مرد مطوله و صلح نامجات مشروطه مفصله بطریقی مرعی خواهد بود که تا آمال ماضی و حال و استقبال تواند شد آنچه بذکره
لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و السلام علی من اتبع الهدی جواب پادشاه مغفور محمد شاه بادشاه
که در کیسی ... آغاز تحریک خامه نغمه طراز و افتتاح تحریر ملک
نغمه پرواز بنام بی‌آغازی سزاست که وجود تمام خیر او را انجامی نیست و بر جهان نفس آفاقی او را وزیری و مشیری و انبازی نه عدم منزه از
کدورتها کاینستی دارد و اخرید بود بزور فرمان استیلا برگ وجود و سامان شهود داد و عالم عالم میبردن از کمین دو حرف کن پس از

پرسش کاف و نون اینهمه عبارات و شئون از جواهر مجرده و عقول و نفوس و اجرام و اجسام نورانیه و ظلمانیه کواکب و افلاک و اجسام
الوان و اعراض بوقلمون از محدب فلک الافلاک تا مرکز خاک ارزانی داشت و از زمره جمیع مکونات نوع انسان را که نسخه جامعه ملک
و ملکوت و مجموعه متنوعه جبروت و لاهوت است بنظر نظر عنایت اثر برده کاس سنوح بتاج اعزاز و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مباهی
و کاهش شرف تشریف خاص و لقد کرمنا بنی آدم میفرماید و بعد از آن از سلسله تمام افراد آن نوع شاخ صلاح و نجاح سکان این رتبه را
و در نعوت و اوصاف ربانی و در تمام بصنوف عطاف و الطاف رحمانی در قبضه اقتدار و پنجه اختیار انبیا و رسل که راهنمایان طرق هدایت
و فرمایان سبیل اند نهاد تا بنور امر و نهی ربانی مقتبس از شعاع وحی ایشان گم گشتگان بوادی ضلالت و طغیان رهیابان بفضا رحمت و غفران
رهیابان علم و عرفان ناجی اند و اختتام آن سلسله نظام و تکمیل خاتم ختمی انجام علیه افضل الصلوة و اکمل السلام تعبیه فرموده و تتمیم این مرام را با اولاد
امجاد و احفاد عظام سرور انام الی یوم القیام متعین نموده اللهم صل علی نبیه و علی ولیه ما دار الفلک المستدیر و ما دام ضیاء الشمس و القمر المنیر لیس
و درین مراتب بواسطه نظام عالم و انتظام مهام بنی آدم را در عهده سطوت سلطنت و صولت دولت پادشاهان جهان پناه و شاهنشاهان عالم و سکان
نهاد که هر گاه سر پنجه قهر کین از اعادی دولت و دین ستانند و گاه با یادی لطف و مهر مراهم مرحمت و عنایت بر جراحت دلهای مظلومان رسانند
اما بعد از ستایش و نیایش دارای گیتی آرا آفرینهای بسزا و تحیتهای بابرگ و نوا و علم علم تواضع و تکشا و جهانگیران پرتبه‌های والا را
تحفه مجلس بهشت نما و هدیه محفل جنت نشو و نمای نواب قدسی القاب کامکار کامران اعنی اعلیحضرت گردون بسطت فلک اقتدار ملک الفاران ایل
شهریاران روزگار برگزیده دادار دادگر شهریار ممالک بیملی یکتائی شهسوار مضمار روانائی و دانائی فی الظلم با ادب و لپسند با سخن جان فروز
با خرد سکران با هنر مبارز با همه عالم جواد و از همه گیتی فزون تر در همه میدان تمام بر همه دانش سوار با کشور کشای ممالک ستان مشتری سیما
مریخ سنان دارا افسر سکندر ظفر کاوس حشمت سلیمان حشر پسندیده خلد مکل پسندیدان یادگار پادشاه جهان خلف اخلاف سید المرسلین
نقاوه خاندان طیبین طاهرین گلدسته حدائق و بساتین ائمه معصومین نوباوه ریاض سلاطین و خواقین روی زمین صاحب نسبی که چون مرغ وهم
در شاهراه بیان ان اقدام هم نماید از نام نامی او تا باسم سامی آدم تدرج نماید پای اندیشه اش خرابا طا با دشاهان قاعده امور
فطرت سلاطین زمان ظلمت سوز تاریکی ظلم و عدوان برعت که از رسوم و رسوم طغیان شاه آگاه دل و آگاه شهنشاه جهان بانی و ممالک ستانی
فریدون اساس جمشید اقتباس خورشید آفتاب اقتباس ابو الفوارس قواه للسلطنه و العظمه و الحشمه و الالهه و الجلاله و الکمال و الکبریا و الدنیا و الدین شاه
شاه عباس که دوام دولت و عمر در زمان ابد تر اماش مدامان روز قیام بارسته باد و بنور حضور و کرور مسوار فرخنده و خجسته لوا
و دعائم ارکان دین و دولت و ملت بزور بازوی باسطوت نصرت بر پا باد و دستهم ترام ملک و ملت لقوت بزدی با سلطن

تألیف میثاقی

بر جاده یقین یارب المنان و بعد از سپاس و ستایش و ثنا و نیایش اولا لعقیر ضمیر الهام عزیز آنحضرت که جام جهان‌نمای اسرار ملک و ملکوت و لوح
محفوظ است اگر هر چند تحجب ظاهر دیده حق بین مطالعه طلعت عالم افروز شاهی شاهد سیمای نور اندوز پادشاهی نکرده است ادراک کمال کرامت جمال
و برقع زلف اتصال دارد اما وفور اجتماع اوصاف تمام اتصاف پادشاهانه و کثرت صفای کمالات و ملکات شاهنشاهانه بر وفق الاعتقاد مساعد قواعد
وداد و اتفاق بین قوایم صداقت و اتحاد که ابا عن جد میانه دو سلسله علیه استداد یافته چندان اظهار صداقت آثار و ظهور اتحاد کیمیا آثار بوده که اگر جام
روز قیام ریاض صداقت اهتمام را با بیاری رسل و رسایل و مددکاری ایصال سبل و رسایل شاداب دارند اشجار اتحاد صداقت ثمار را با یکدیگر و ترد
برومند دانند از آنچه خاطر جهان بین لعیا قبل صداقت نامهای رنگین رنگ وحشت و جدائی را از دل زدایند و هر چند مراد دوستی را از دل زدایند
فرمایند
روضه جنان گردانند ثنایا اگر کثرت و [illegible]

و خطاب لازم الاکرام که در صحبت امارت و ایالت مقام رفعت و احتشام طراز زینده محفل جلالت و برازنده محل رسالت [illegible]
که بر مزید فراست و دقیقه‌شناسی و وفور کیاست و زیرکی اساسی و استجماع شرایط رسالت و استیفای روابط سعادت [illegible]
و اخوان سمت مزیت در رجحان دارد و در جمیع اوقات و ازمنه و ایام ساعات داوه کالوحی المنزل من السما بر مزایای حقایق [illegible]
فزای درونی و بیرونی گردیده و تحریک سلسله وداد و صمیمیت تهیج مراد اتحاد قدیمی که مابین این سلسله ابد دوام و آن دولت علیه قیامت توامان بعهود
ایمان مرکوز دو مراتب بیان شنیده صدورت استحکام پذیرفته بود و تجدید در بیان این دو سلسله از روابط جسمانی و روحانی و آن گنهدار صور صوری
و معنوی لصیقه که از آن تشیید و تایید یافته است باعث ترغیب و موجب انبساطی گردید و از تحریر مراتب فتوحات عظمی تقریر مراتب فتوحات
که با بیاری شمشیر صاعقه کردار آن خسرو جهاندار در تسخیر تخاد ارجای بلاد و عراق صانت عن الحدثان که ملک موروث و ملک آل بارگاه
عالیجاه مالک ستان است وقوع یافته و نقش نفیس انفس ذات مقدس اقدس مآثر رزم اعدای دین و دولت شده بودند و کثرت اشتعال
آن ذات قدسی صفات آن بلاد عظیم المثال از تصرف عثمان امدلت ابدی اتصال تسخیر دودمان سلطنت ابد توامان انتقال یافته در صحت
شایان مرتبه سفارت میرزا علی بیک قورچی خاصه شریفه غرا صاف ... بود و در بیان شمه انها و اعلام جلوه‌های و چگونه همراه ازدیاد در ترویج
در تهیج آمده درجه درجه موجب تفتیح و تفریح ضمیر منیر گردید اکنون امید واری با استعانت و یاری جناب باری آنست که هر چه پیش از این تصرف
سید ربیع ابا کرام نهاد اجداد معدلت نهاد آن پادشاه با دین و داد در حوزه تصرف اولیای دولت ابد آیت او آمده بود بهمان عنوان
بل بچندین مرتبه زیاده از آن بمساعی جمیله آنحضرت نصرت ... اعلی ... آن ... در تصرف اولیای ابد

موازی

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی
سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد
بازبینی شد ۱۳۷۱ ش
وقف کتابخانه آستان قدس رضوی نمود بتاریخ ذی الحجه الحرام ۱۲۸۵

تقریباً ... ۱۵ درجه حرارت ... باید برگ توت ... هر روز ... چه بخواهند ... بیرون آورد ... [illegible]
بچه ... در ... حرارت ... حفظ ... در محلی که ... [illegible] ... بعد از گذشتن چهار
با ... روز ... تخم ... [illegible] ... بیرون آمده ... تخم ... در یک طرف ... بچه ... هم ... روی
... — برگ توت تازه ... [illegible] ... خورد ... روی ... تخم ... بچه ... آن ... کرم ... از
از ... طوری باید ... برگ ... خوراک ... آن طور ... [illegible] ... گذارده ... در
... چهار ... برگ خورد ... روی ... برگ اول ... بچه ... کرم ... برگ ... تازه
برگ تازه — ... طوری ... روی ... نگاه ... کند ... برگ خورد ... ~~[illegible]~~ ... بچه در
چهار ... روز ... تخم ... اول ... روز ... برگ خوردن ... [illegible]
... بزرگ شده ... [illegible] ... بعد ... [illegible]
... برگ ... گذارده ... کرم ... برگ ... آن برگ را ... [illegible]
... برگ ... جمع شده ... [illegible] ... برگ ... خوراک ... [illegible]
... برگ توت تمیز و تازه ... [illegible] ... بزرگ می‌شود ... [illegible] ~~[illegible]~~
... ۴۰ / ۵۰ روز ... خوراک ... [illegible]
۴۰ / ۵۰ روز ... خواب ... اول ... ۲۰ روز ۲۴ ساعت خواب ... [illegible]
خواب ... روز ... [illegible] ... خواب ... [illegible]
... روز ... بعضی ... خوراک ... بعضی ... [illegible]
... بعضی ... خواب ... [illegible]
... بعضی مشغول خوراک
برگ ... [illegible] ... خواب ... [illegible]
برگ روی آنها بگذارند ... [illegible] ... خواب ... [illegible]

در ... تخم ... [illegible] ... روز ... [illegible] ... محفوظ ... [illegible]
زیر ... [illegible] ... بگذارند — بعد از ... ۴۰ / ۵۰ روز ... خوراک ... [illegible]
... [illegible] ... خوراک ... [illegible] ... اطراف
... [illegible] ... توی پیله ... [illegible] ... پوشش ... [illegible]
... [illegible] ... مشغول تنیدن می‌شود ... ۳ ... روز ... پیله ... [illegible]
... پروانه ... [illegible] ... تخم ... [illegible] ... تخم ... [illegible]
... پیله ... محفوظ ... [illegible] ... ۱۰ / ۱۴ روز ... پیله ... [illegible]
... [illegible] ... پیله ... [illegible] ... پروانه ... [illegible]
... پروانه ... [illegible] ... پروانه ... [illegible]
... پروانه ... [illegible] ... پروانه ... [illegible] ... بگذارند ... [illegible]
... [illegible] ... تخم ... [illegible] ... روز ... تخم ... [illegible]
... پروانه ... ۷۰۰ / ۸۰۰ ... تخم ... بگذارد — بعد از ... تخم ... [illegible]
... حفظ تخم ... [illegible] ... تخم ... [illegible]
... [illegible] ... تخم ... [illegible]
... پیله ... جمع ... [illegible] ... ۵ ... [illegible]
قاعده ... [illegible]
... [illegible]